

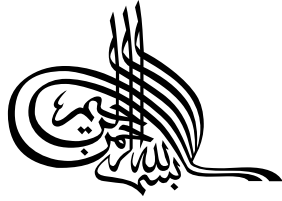
سور و سوغ

درفرهنگ عامه لرستان و بختیاری



محمد حنیف

دفتر پژوهش های رادیو



گنجینه فرهنگ مردم رادیو

سور و سوگ

در

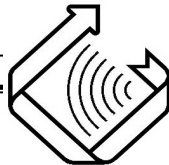
فرهنگ عامه لرستان و بختیاری

محمد حنیف

واحد فرهنگ مردم
اداره کل پژوهش‌های رادیو

تیر ۱۳۸۶

سرشناسه : حنیف، محمد، ۱۳۴۰ -
عنوان و نام پدیدآور : سور و سوگ در فرهنگ عامه لرستان و بختیاری/ محمد حنیف؛ [برای] اداره کل پژوهش‌های رادیو.
مشخصات نشر : تهران: طرح آینده، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاهری : ج، ۱۳۵ ص.
شابک : ۹۷۸۹۶۴۸۸۲۸۳۳۷ : ۱۵۰۰۰ ریال:
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت : کتاب حاضر براساس نامه‌هایی که شنوندگان برنامه «فرهنگ و مردم» رادیو برای این برنامه ارسال شده است تدوین شده است.
یادداشت : بالایی عنوان: گنجینه فرهنگ مردم رادیو.
یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع : فرهنگ عامه -- ایران -- لرستان.
موضوع : رادیو -- برنامه‌ها.
موضوع : لرستان -- آداب و رسوم و زندگی اجتماعی.
شناسه افزوده : صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران. اداره کل پژوهش‌های رادیو.
رده‌بندی کنگره : ۹س۹/ح۹/GR۲۹۰
رده‌بندی دیویی : ۳۹۸/۰۹۵۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۱۰۹۸۲۴۳



نویسنده: محمد حنیف

حروف‌نگار: محبوبه یوسفی مقدم

طرح روی جلد: مهدی بخشایی

ناشر: طرح آینده

نوبت چاپ: اول

شماره پژوهش : ۵۰۰

تاریخ انتشار: تیر ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

بها: ۱۵۰۰۰ ریال

تهران، خیابان ولیعصر، خیابان جام‌جم، صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران

ساختمان شهدای رادیو، تلفن: ۲۲۱۶۷۷۰۸ نمابر: ۲۲۶۵۲۴۸۶

هرگونه استفاده کلی منوط به اجازه کتبی از دفتر پژوهش‌های رادیو می‌باشد.

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

الف	مقدمه	۱
۱	فصل اول: «سور»	۱
۳	الف - تولد	۳
۳	۱- باورهای تولد	۳
۶	آئین‌های تولد	۶
۹	نامگذاری	۹
۱۳	لالایی‌ها و آواهای نوازش	۱۳
۲۵	آواهای نوازش و لالایی‌های دخترانه	۲۵
۲۸	آواهای نوازش و لالایی‌های پسرانه	۲۸
۳۲	ختنه‌سوران	۳۲
۳۵	ضرب‌المثل‌های کودکانه	۳۵
۳۸	ب: عروسی	۳۸
۳۸	باورهای عروسی	۳۸
۴۴	آئین‌های عروسی	۴۴
۶۶	آواهای عروسی	۶۶
۸۷	فصل دوم: سوگ	۸۷
۸۹	مرگ	۸۹
۸۹	باورهای مرگ	۸۹
۹۲	آئین‌های مرگ	۹۲
۱۱۰	آواهای مرگ	۱۱۰
۱۲۷	فصل سوم: نگاهی به موسیقی سور و سوگ	۱۲۷
۱۳۷	منابع و مآخذ	۱۳۷

الفبای صوتی یا آوایی

ل = l	أ = a
م = M	أ کوتاه = â
ن = n	أ کشیده = ā
و = v	ب = b
ه + ح = h	پ = P
ی = y	ت + ط = t
أ = o	س + ث + ص = s
او = u	ج = j
أ کشیده = ü	چ = č
ا کوتاه = e	خ = x
ای (ئی) = i	د = d
ئی کشیده = î	ر = r
	ز = z + ذ + ض + ظ
	ژ = ž
	ش = š
	ف = f
	ق + غ = q
	ک = K
	گ = g , G

پیش‌گفتار

سور و سوگ مردم بختیاری و لرستان، (به علت گستردگی و حساسیت موضوع، از پرداختن به سور و سوگ مذهبی در فرهنگ عامه احتراز شده است) بخشی از طرح پژوهشی عظیمی است که جای خالی آن در کشور کاملاً پیداست و بیم آن می‌رود که با گذشت زمان و ماشینی شدن زندگی، که از اولین نتایج آن خاموشی تدریجی فرهنگ شفاهی است، بدیع‌ترین میراث فرهنگی اقوام ایرانی به فراموشی سپرده شود. باید سپاس گفت مدیران فرهنگ عامه رادیو را که زمینه تدوین گوشه‌ای از این میراث گرانبها را فراهم آوردند. همچنین سپاس می‌گویم یاری آقایان ملائیان و حقایق را که خود عمری را در جمع‌آوری و حفظ فرهنگ مردم و بخصوص ادبیات و آداب و رسوم عامه مبذول داشته‌اند و بیشتر نیز باید سپاس گفت همه آن شنوندگان علاقه‌مندی را که در طی سالیان پخش برنامه فرهنگ مردم، با ارسال نامه‌های پرمحتوای خود برای این برنامه، گنجینه فرهنگ مردم رادیو را غنا بخشیده‌اند. این مجموعه را نیز که اساسش بر همان نامه‌ها و مصاحبه‌های آنها استوار است به همان عاشقان که امروز همکاران فرهنگ مردم یا فرهنگیارانشان می‌نامیم، تقدیم می‌نمایم؛ باشد که این اوراق که با نام بسیاری از آن بزرگواران تزئین یافته، آغازی برای تدوین کتاب‌های پربارتی از گنجینه فرهنگ مردم رادیو باشد.

محمد حنیف

زمستان ۱۳۸۵

مقدمه

تا روزگاری نه چندان دور، سرزمین لرستان شامل مناطقی از استان فارس، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، ایلام و لرستان بود. اما ایل بزرگ لر در مسیر تاریخ به دلایل مختلف از جمله رقابت‌های درون و برون ایلی و سیاست‌های کنترلی از جانب دودمان‌های حاکم، ابتدا در اوایل قرن چهارم هجری به دو منطقه لر بزرگ و لر کوچک تقسیم گردید و سپس از دوره صفویه منطقه لر بزرگ به دو قسمت بختیاری و کهگیلویه و از دوره قاجار لرستان (لر کوچک) نیز به دو منطقه پشتکوه و پیشکوه تقسیم شد که پشتکوه ایلام و پیشکوه به لرستان موسوم گردید. امروزه با اینکه لرها در مناطق مختلفی از جمله خوزستان، تاکستان، اطراف دماوند، بخشی از استان همدان، اراک و... پراکنده‌اند، اما در تقسیمات کشوری، استان کوچکی با مرکزیت خرم‌آباد لرستان شناخته می‌شود. با این اوصاف لرهای مناطق مختلف پیوستگی‌های فرهنگی فراوانی با یکدیگر دارند و حتی بسیاری از لرهایی که به دلیل کوچ اجباری، تخت قاپو شدن و یا تبعید، به منطقه‌ای دوردست رفته‌اند، حتی پس از سکونت چندین نسل و بریدن از زادگاه اولیه، همچنان یادگارهای قومی خویش را پاس داشته‌اند، به گاه غم و اندوه و جشن و سرور به آئین‌ها و آواهای خاص نیاکانشان توجه دارند؛ زیرا فرهنگی که ریشه در قرونتمادی دارد و جزء جزء آداب و سنن آن با شرایط اقلیمی، اقتصادی، اجتماعی و ساختار اداره سیاسی سرزمینی به وجود آمده، جز با گذشت قرن‌ها و تغییر شرایطی که سبب نضج گرفتن و قوام آن شده است، تغییر نخواهد کرد. به همین دلیل نگاه لرهای مسجد سلیمان و ایذه به زندگی و مرگ کم‌ویش با نگاه لرهای خرم‌آباد همخوانی دارد. مفاهیم آواهای بختیاری‌های فارسان و اردل و دشتک با مفاهیم آواهای لرهای سپیددشت و بز نوید و چم‌سنگر یکی است. هر چند تأثیرات اقلیم، پوشاک، تبادلات کم‌رنگ فرهنگی با محیط تازه و نحوه زیست هر منطقه تفاوت‌های خود را در این آواها و آئین‌ها به رخ می‌کشد، اما در نگاه و معنا پیوندی غیرقابل انکار دارند. هم بختیاری‌ها و هم لرها، زنان و مردان جنگجوی خود را به عنوان نمادهای رشادت و پایداری موضوع ترانه‌هایی شکوهمند قرار داده‌اند. آواهای دلتنگی هر دو قوم بوی غربت و فراق می‌دهد، هر دو قوم سوگنامه‌های عاشقانه‌ای دارند که حاصل عشق‌های ناکام بوده است. کوه و بلوط و کوچ، چادر و اسب و رود، واژه‌های تکرار شونده در بسیاری از

آواهای مردم هر دو سوی رود سزار^(۱) است. بی‌پروایی در آواهای تغزلی و شرح صحنه‌های حماسی در ترانه‌های جنگی بختیاری‌ها و لرها به خوبی آشکار است.

ترانه‌های کار تمامی مناطق لرنشین از نگاه محبت‌آمیز لرها و بختیاری‌ها به حیواناتی حکایت دارد که اقتصاد شبانی ایشان بر وجود آنها استوار بوده است. همزیستی نسبتاً مسالمت‌آمیز خوانین و رعیت‌ها سبب شده که بسیاری از آواهای حماسی با ذکر نام بزرگان ایل، از جمله خوانین متمرّد همراه شود و تنها در اندکی از این اشعار به خبثت خوانین اشاره گردد.

با وجود زندگی مردسالارانه لرها و جایگاه والای نوزاد پسر در باور و آئین این قوم، لالایی‌های خاص دختران هم بر سر زبان‌هاست و اصولاً لطف و محبت و شور و شوق و عشق به فرزند سد باورها را شکسته است، هر چند بختیاری‌ها و لرها در آئین‌های خاصی همچون رقص چوب در مناطق بختیاری‌نشین و جشن بهاران در مناطق لرنشین تفاوت‌های آشکاری دارند، اما کلیت نگاه هر دو به مرگ و زندگی یکسان است. در هر دو منطقه آئین‌های تولد، عروسی و مرگ با تفصیل خاصی برگزار می‌شود؛ آئین‌هایی که با وجود تفاوت القاب‌شان در مضمون یکسانند. این پیوند در عالی‌ترین جلوه‌های فرهنگ لر و بختیاری، یعنی در سور و سوگ شادی و شیون، جشن و عزا و شادی و ماتم خودنمایی می‌کند. اگر مردم هر منطقه از آن مفاهیم با واژه‌هایی متفاوت یاد می‌کنند، اما باور، آئین و هدف و شیوه اجرای آن مراسم و مضامین آواها، تفاوت ریشه‌ای ندارند. بختیاری‌ها به عروسی، که عالی‌ترین صحنه‌های سور در آن جلوه‌گر می‌شود، عاریسی (Ārisi) می‌گویند. آواهای شادی در این فرهنگ دو آلالی (Dovâlâli) خوانده می‌شود. گاگریوه (Gâgeriva) که مردم فارسان و اردل و دشتک از آن به گرگریوه (Gorgerive) یاد می‌کنند، در فرهنگ بختیاری به آواهای عزا اطلاق می‌شود. گر، ناله و گریو، گریه است و گرگریوه، گریه حزن‌آلود است.

برخی بختیاری‌ها از لفظ دنگدال (Dongedâl) به عنوان آواهای عزا نام می‌برند، در حالی که در نگاه بعضی دیگر دنگدال مویه‌های حزن‌آمیزند؛ یعنی جزئی از گرگریوه‌ها

۱. رود سزار؛ رودخانه خروشانی است که از دورود شروع شده و تا پشت سد دز امتداد می‌یابد. بخش غربی آن لرنشین و بخش شرقی آن بختیاری‌نشین است.

محسوب می‌شوند. دنگدال‌ها را که به حرف‌های در سینه‌مانده معنا کرده‌اند، در هفته اول عزا در خانه صاحب عزا می‌خوانند، در حالی که گرگریوه‌ها دامنه‌ای وسیع‌تر دارند.

لک‌زبان‌های لرستان به آواهای عزایشان هوره (Hura) می‌گویند و لرهای مناطق مرکزی لرستان از لفظ سرمویه (Sarmuya) به جای آواهایی که در عزا سر داده می‌شود استفاده می‌کنند. ساکنان مناطق شمالی استان لرستان نیز از اصطلاح پرس‌وجو (Porsoju) برای مراسم عزا سود می‌جویند. لرهای مناطق مرکزی استان لرستان از کلمه دووات (Doât) برای عروسی و از واژه چمر (Čamar) برای عزا استفاده می‌کنند. بختیاری‌زبان‌های لرستان هم، یعنی ساکنان مناطق شرقی این استان، اصطلاح هیوله (Heyvala) را برای آواهای سور استفاده می‌نمایند و عموماً به آواهای عزا دنگدال می‌گویند. لک‌زبان‌های لرستان به آواهای عروسی بیت (Beyt) و به آواهای عزا هوره می‌گویند.

همان‌گونه که پیشتر نیز اشاره شد، با وجود تفاوت‌هایی که در لفظ بر هر یک از معانی فوق‌ترتب است، پیوستگی عمیقی میان آئین‌های سور و سوگ در هر دو ناحیه به چشم می‌خورد. پژوهنده در این مجموعه کوشیده است تا با کمترین توضیحات و با ارائه نمونه‌هایی از جلوه‌های سور و سوگ در فرهنگ عامه مردم بختیاری و لرستان این پیوند را نشان دهد.

فصل اول

«سور»

الف - تولد

۱- باورهای تولد

باورهای تولد، حول محور جنسیت نوزاد و موجودات پنداری می‌چرخند. در باور عامه لرها، زنانی که حامل پسرند، به شیرینی علاقه دارند و رنگ و رویشان نیز روشن است. این زنان از جنبش بیشتری برخوردارند و از مصرف ترشی‌جات اجتناب می‌ورزند. در مقابل، زنانی که نوزاد دختر به دنیا خواهند آورد، علاوه بر کندی در حرکات به مصرف ترشی علاقه بیشتری نشان می‌دهند و رنگ و رویشان کدر است.

برای تعیین جنسیت جنین نیز نوعی فال میان لرها مرسوم است. لرها پیش از به دنیا آمدن نوزاد، به نیت تعیین جنسیت جنین، شروع به دوختن لباس نوزاد کرده و منتظر ورود سرزده اولین نفر به اتاق می‌شوند. ایشان معتقدند که ورود یک مرد به اتاق، نشان از مذکربودن جنین دارد و وارد شدن یک زن، حکایت از جنسیت مؤنث نوزاد آینده می‌کند. همچنین لرها انواع دیگری از فال‌ها از قبیل فال چهل سرود و فال شب چهارشنبه‌سوری را برای تعیین جنسیت نوزاد برگزار می‌کنند.

لرها در گذشته پسر خانواده را به مثابه چراغ خانه می‌دانستند و این باور که نشان در باورهای باستانی آنها داشت، ایشان را به روشن نگاه‌داشتن چراغی یا اجاقی در خانه واداشته بود. «اجاق کور» نیز کنایه از خانه‌ای بود که فرزند پسر نداشت و نفرین «آو بوه د تژگا بوات» (ow boa de tažgā boat) به معنی آب در آتشدان پدرت ریخته شود، نیز از این باور نشئت می‌گرفت، زیرا ایشان وقتی آب در آتشدان خانه می‌ریختند که یا مرد بزرگ خانواده می‌مرد، یا دختری در آن خانه چشم به روی هستی می‌گشود. هم از این رو بود پسری را که بعد از چند دختر در یک خانواده به دنیا می‌آمد، «اجاق» نام می‌نهادند، زیرا او را چراغ خانه می‌پنداشتند.

لرها ماه‌گرفتنگی روی صورت نوزادان را بدان علت می‌دانستند که مادر وی هنگام ماه‌گرفتنگی از خانه خارج شده و یا در آن لحظه به آسمان نگریسته است. آنها معتقد بودند که بودی گوشه ران کودک نیز به دلیل برآورده نشدن و یار مادر نوزاد است.

بدشگونی و نامیمونی و خوش‌قدمی نوزاد نیز موضوع بخش دیگری از باورهای لرهاست بدین صورت که همه حوادث بعد از تولد نوزاد در یک خانواده به خوش‌قدم و یا بدقدم بودن نوزاد بستگی داشت. لرها بر این باور بودند نوزادانی که با تولدشان مرگ و قرض و بدبختی و بیماری را به ارمغان آورده‌اند، بدقدم و نوزادانی که با ورودشان در خیر را به روی خانواده گشوده‌اند، خوش‌قدم هستند.

رواج استفاده از انواع تعویذ در میان بختیاری‌ها و لرها و آویزان نمودن برخی از تعویذها به لباس نوزادان، علامت ریشه‌دار بودن باور ایشان به چشم‌زخم است. گذاشتن خال سیاه در میان دو ابروی نوزادان و آویزان کردن مهره چشم برای جلوگیری از اصابت چشم بد انجام می‌گیرد.

ماماهای محلی لردگان بختیاری، پیش از آنکه زائو را آماده زائیدن نمایند، به نیت دورکردن چشم زخم، چندین مهره رنگی را به گردن و دست وی می‌بندند و همچنین یک پنجه خشک‌شده گرگ نیز با نخی به گردن زائو می‌بندند. در باور آنها این عمل برای دورکردن ترس زایمان انجام می‌گیرد. اگر خانواده‌ای این پنجه گرگ را نداشت، سعی می‌کنند حداقل چهار - پنج تارموی گرگ را بدین شیوه به گردن یا لباس زائو ببندند. برای کم‌کردن و یا قطع درد زائو نیز یک قیچی زیر لحاف و یا کنار زائو می‌گذارند^(۱). در منطقه لردگان اگر زنی پی در پی جنین‌هایش را سقط کرد، لاشه یک جوجه مرغ یا جوجه خروس را در حیاط منزل او دفن می‌کنند و اعتقاد دارند که این کار از سقط بچه‌های بعدی زن جلوگیری می‌نماید.

در باور مردم روستای بصری (Besri) و بسیاری از روستاهای منطقه بروجرد، زن حامله بعد از هشت ماهگی در معرض خشم موجودی پنداری به نام آل (āl) قرار دارد. این خطر دهشتناک گاه به مرگ نوزاد و مادرش منجر می‌شود. «براساس یک باور افسانه‌ای، «آل در هیبت زنی است قوی هیکل، با چهره‌ای کریه و داندان‌هایی بلند که فقط به چشم زن حامله و زائو می‌آید. آل با این اطمینان که هیچ کس را یارای دیدن او نیست، خودش را به زن حامله یا زائو نشان داده و زن بیچاره نیز با دیدن آن موجود ترسناک بی‌هوش می‌شود، آنگاه آل فرصت دارد تا با پنجه‌های بلند و ناخن‌های دراز خود، جگر زن زائو را از شکمش بیرون کشیده و او را به خونریزی دچار نماید. زن آل گرفته معمولاً پس از چند ساعت خونریزی می‌میرد، مگر

۱. مینا بهروز، لردگان چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۹، گنجینه فرهنگ مردم رادیو.

آنکه فرد «آل‌گیری» در آن حوالی باشد و فوری به بالین زن بیاید و درمانش را به موقع شروع نماید. در این مواقع «آل‌گیر»، ابتدا یکی از پیراهن‌های خود را روی زن بی‌هوش انداخته و با چوب‌دستی نازکی که به آن ترکه (Tarka) می‌گویند، جلو در ورودی اتاق ایستاده و بنا می‌کند به زدن بر چارچوب پائینی در و بعد آهسته چند ضربه با ترکه به ناخن‌های دست چپ و راست زن زائو می‌زند و می‌گوید، «من آل را کشته‌ام بلند شو!» و در این موقع اگر زن نمرده باشد، به هوش آمده و از جایش برمی‌خیزد.^(۱)

باور اهالی روستای بصری درباره حکمت فرد آل‌گیر بدین صورت است که براساس افسانه‌ای در زمان‌های قدیم پدر و مادر و یا اجداد آل‌گیر، آل را در حال بردن جگر خون‌آلود زن همسایه دیده‌اند و بلافاصله با چوبدستی‌شان به آل حمله کرده‌اند و گفته‌اند «تا جگر را برنگردانی، رهایت نمی‌کنیم». آل نیز جگر را برگردانده و زن حامله به هوش آمده است. سپس مرد یا زنی که «آل» را دیده است، دسته‌ای از موی آل را بریده و پیش خود نگاه‌داشته، آل نیز قسم یاد کرده که تا بچه و بچه‌زاده آل‌گیر حضور داشته باشند، از بردن جگر زنان دوری کند و آل‌گیری از آن پس، بین این خانواده که در مقابل آل مصونیت پیدا کرده‌اند رسم شده و از فرزندی به فرزند دیگر به ارث رسیده است.

از دیگر کارهایی که معمولاً برای جلوگیری از آسیب آل انجام می‌دهند، می‌توان به گذاشتن قرآن کوچکی روی بازوی زن زائو و قراردادن چند سوزن رخت‌دوزی به صورت افقی بر «روسری» زن اشاره کرد. نوعی گوشواره موسوم به هفت محمدی یا پنج تن و انواع خزف‌های فیروزه‌ای رنگ (خرمه‌ره) و استفاده از ماده بدبویی به نام بژ (bež) نیز از دیگر حافظان معنوی نوزادان و مادران ایشان به شمار می‌رود.

در منطقه لردگان برخی از مردم معتقدند که زائو تا چهل روز باید از خوردن بعضی از غذاها مثل گوشت بز و سرخ‌کردنی‌ها و سبزیجات خودداری نماید. چهل روز اول بعد از زایمان، به نوزاد، چله‌ای (čellei) می‌گویند. اهالی روستای شیرانی، پس از پایان چهل روز از تولد نوزاد، نزد یکی از ملاح‌های قدیمی می‌روند و دعایی می‌گیرند تا نوزاد به اصطلاح چله‌بُر شود.^(۲)

۱. فاطمه پیرداده، روستای بصری بروجرد، لرستان، ۱۳۶۲.

۲. شکرخدا امیری شیرانی، روستای شیرانی، لردگان، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۷.

در میان بختیاری‌ها رسم بر این است که بچه‌های کمتر از سه ماهه را در دست راست خود، روی پاهایشان نگاه می‌دارند و با دست چپ زیر بغل کودک را می‌گیرند و به این ترتیب فال می‌گیرند که آیا مسافرشان زود به خانه برمی‌گردد یا نه. در این هنگام یک بیت شعر با گویش محلی می‌خوانند و خطاب به کودکی که سر پا نگاه داشته شده است می‌گویند، اگر مسافر موردنظر زود به خانه باز می‌گردد، پای راست را بلند کن.^(۱) بیتی که برای این فال خوانده می‌شود، اینگونه است:

تل تل ملاری، بچه نادونی، گنگ زبونی، نه تی بیناداری
نه گوش آشنا، تودونی بوت ایا پا راست ور دار

tal tal malâri baçe nâduni gonge zabuni na ti binâ dâri na guše âšnâ to duni bout
eyâ pâ râset vo dâr

برگردان: ای کودک نازارم، ای گنگ بی‌زبانم، تو که نه چشم بینایی داری نه گوش شنوایی، بهتر می‌دانی که پدرت می‌آید یا نه، اگر پدرت به زودی می‌آید، پای راست را بردار.

آئین‌های تولد

از اولین آئین‌های پیش از تولد، ساختن گهواره است. گهواره در مناطق مختلف به تناسب نوع زیست، شکل‌های متفاوت دارد. هر چند امروز، با تغییر تناسب جمعیت به نفع شهرنشینان و ضعیف‌شدن شدید جایگاه کوچ‌نشینان و همچنین تسهیل ارتباطات، شکل و اندازه اغلب گهواره‌ها یکسان گردیده و قالب آنها را استادان نجاری تعیین می‌کنند، اما هنوز هم در مناطقی خاص، عدم تمکین به ماشینی‌شدن زندگی ادامه دارد و ساخت وسایلی چون گهواره بر مدار زندگی گذشته استمرار دارد. به عنوان مثال در مناطق عشایری، نوزادان در گهواره‌ای چوبین شبیه یک جعبه لوزان آرام می‌گیرند و در مناطق روستایی، پارچه‌ای ضخیم و چند لایه به عنوان گهواره، مأمّن نوزادان است. این پارچه چند لایه از دو سو به تکه چوب‌هایی دوخته شده است، این چوب‌ها نیز به وسیله طنابی در دو سوی خانه به میخ طویله‌ای فرو شده در دل دیوار آویزان گردیده‌اند. در هر منطقه گهواره نام خاصی دارد. بختیاری‌ها، خصوصاً اهالی منطقه

۱. ناهید سلیمانی، به نقل از جواهر شالویی بختیاری زبان ساکن اصفهان، ۱۳۶۷.

لردگان به این گهواره تنده (tade) می‌گویند، بروجردی‌ها آن را لالو (lal) می‌نامند، لرها به آن گواره (govâra) می‌گویند و لک‌ها از لفظ هلوره (halura) به جای گهواره استفاده می‌کنند. از دیگر آئین‌های پیش از تولد، آماده‌نمودن لباس نوزاد و سپس تهیه تشک، لحاف و متکای نوزاد است که تهیه آن با آئین‌های خاصی همراه است و انجام بخشی از این کار در میان بختیاری‌ها و لرها به زنی سپرده می‌شود که به اصطلاح دستش سبک است و برای کودک سلامتی می‌آورد.

خواندن اذان و اقامه در گوش نوزاد آئینی است که در تمامی مناطق لرستان و بختیاری متداول است. این آئین نیز آدابی دارد. معمولاً بعد از تولد نوزاد، ماما که در لهجه بختیاری‌ها و لرها قابله (qâbela) خوانده می‌شود، سر خود را نزدیک گوش نوزاد برده و درگوش وی اذان و اقامه می‌خواند. اما این عمل در جاهای مختلف به گونه‌های متفاوتی انجام می‌شود. به عنوان مثال در بسیاری از مناطق بختیاری‌نشین همچون روستای کمران فریدونشهر^(۱)، سه مرتبه، الله اکبر و سه مرتبه لاله‌الاله در گوش نوزاد خوانده می‌شود. بعد محمداً رسول الله، علیاً ولی الله نیز بیان می‌شود و سپس اذان و اقامه گفتن اینگونه ادامه می‌یابد: خدا بر حق و رسول خدا بر حق و حضرت علی با یازده فرزندش امام و بر حق است. اما گاه پیش می‌آید که زائو در جایی وضع حمل می‌کند که به مامای محلی دسترسی نیست، که در آن صورت، پس از گذشت سه روز از تولد نوزاد و شست‌وشوی وی، فرد باسوادی را احضار می‌نمایند تا در گوش نوزاد تکبیر و اذان بخواند. اما گاه زنان عشایری که بین راه - در مسیر کوچ - وضع حمل می‌کنند، تا مدت‌ها به فرد باسوادی برخورد نمی‌کنند که در آن صورت پس از دیدن اولین باسواد، از وی می‌خواهند در گوش کودک بانگ (bâng) بدهد. که منظور همان اذان گفتن است که در بعضی مناطق بختیاری بدین صورت اجرا می‌شود: ۳ مرتبه الله اکبر، ۳ مرتبه لاله‌الاله، محمداً رسول الله و علیاً ولی الله و در ادامه تکرار این جملات: الله جل جلاله ربی، محمد نبیی، اسلام دینی، قرآن الکتابی، کعبه القبلتی، حضرت علی ابن ابیطالب (ع) امامی و حسن المجتبی امامی و حسین شهید بکربلا امامی و

۱. صفرعلی موگویی روستای کمران، فریدونشهر اصفهان، ۱۳۶۳.

بعد از تولد نوزاد، توجه به چشم‌زخم اهمیت دارد و برای جلوگیری از چشم‌زخم مراسمی وجود دارد که از آن جمله است، استفاده از انواع تعویذ، تهیه دعا نوشته و آیاتی از قرآن که به خط بسیار ریز نوشته شده و گذاشتن آنها در صندوقچه‌ای ظریف و کوچک و بستن آن به بازوی کودک که در اغلب مناطق بختیاری و لرستان متداول است. همچنین آویزان نمودن انواع خزف^(۱) (xazaf) به لباس و یا موی نوزادان و کودکان هم از دیگر راه‌های مقابله با چشم‌زخم محسوب می‌شود.

چسباندن نوعی صمغ به نام بژ (bež) به لباس نوزاد و استفاده از تربت کربلا و خوراندن آب‌قند به نوزاد به همراه گفتن نام‌های مبارک الله و ائمه در برخی مناطق مرسوم است. در بخش‌هایی از مناطق لرستان برای جلوگیری از چشم‌زخم با شیء تیز، خطی دور تا دور اتاق بر روی چهار دیواری می‌اندازند. این خط باید در نهایت به هم وصل شوند که شاید فلسفه انداختن این خط به هم‌زدن مسیر عبور مورچه‌ها و دیگر حشرات در اتاق باشد.

در بسیاری از مناطق لرشین، نوزاد را تا چهل روز چله‌دار می‌دانند که برای جلوگیری از آسیبی به او، معمولاً آئین‌هایی در خلال چهل روز و در پایان چهل روز انجام می‌دهند که معروف‌ترین آن نوشتن دعای موسوم به «چله‌بُر» و ریختن آب چله بر سر مادر است. آنچه مهم است این که در چهل روز اول بعد از وضع حمل، زائو نباید با دنیای بیرون ارتباط زیادی داشته باشد. خصوصاً نباید زن دیگری که در چله به سر می‌برد با او روبرو شود، و نوشتن دعای چله‌بر نیز اساساً برای جلوگیری از بدشگونی چنین حوادثی است.

لرها در هفتمین شب تولد نوزاد مراسمی موسوم به پمله‌پر (pamela per) اجرا می‌کنند که در این مراسم فقط زنان شرکت می‌کنند. در این مراسم پیرترین زن مجلس، نوزاد را به طور درازکش روی پاهای خود قرار داده و پارچه‌ای نازک را روی صورت نوزاد می‌اندازد و سپس آدمکی را که از پنبه ساخته‌اند، روی پارچه قرار می‌دهند و آن را به آتش می‌کشند و پی در پی تکرار می‌کنند که پمله‌پر و منظور سوختن آدمک پنبه‌ای به عنوان همزاد کودک است. در دهمین روز تولد کودک، لرها، نوزاد را به حمام برده و ناهار مفصلی به نزدیکان می‌دهند و بار دیگر در چهلمین روز تولد، نوزاد و مادر را به حمام می‌برند و در آنجا آب چله را که طبق آئینی تهیه می‌شود بر سر مادر می‌ریزند. آب چله به دو روش تهیه می‌شود: یا چهل دانه ریگ

۱. از خزف گاه با نام خرهمره یا گژک (gežek) یاد می‌شود.

را در کاسه‌ای پر آب می‌اندازند و یا تخم‌مرغی را سوراخ کرده و پس از خالی‌نمودن محتویات آن، چهل بار آن را از آب پر کرده و در ظرفی خالی می‌نمایند.

در روستای دهنوی کوه‌رنگ بختیاری، معمولاً پس از تولد فرزند پسر، گوسفندی به عنوان دوتی (dowati) سر می‌برند و اگر دختر متولد شد و یکی از اقوام، پسری سه یا چهار ساله داشت، ناف دختر را به اسم فرزند خود می‌برند و می‌گویند من ناف این دختر را برای پسر خودم بریدم.^(۱)

در بین بختیاری‌ها رسم بر این است که هرگاه کودک شروع به درآوردن دندان کرد، یعنی همین که متوجه شدند کودک می‌خواهد دندان در بیاورد، نوعی غذا طبخ می‌کنند به نام دُنگورو (dongurü): به این ترتیب که مقداری حبوبات از قبیل گندم، نخود، لوبیا و باقلا را در دیگ ریخته و می‌پزند و همین که این مواد پخته شدند، آن را به عنوان دنگورو با همسایگان و آشنایان میل می‌نمایند، به این نیت که دندان‌های کودک نیز همانند حبوبات پخته‌شده زود در بیاید.

نامگذاری

برخی از مناطق بختیاری، نام نوزاد را بعد از گذشتن سه روز از تولد انتخاب می‌کنند^(۲) و در خلال این سه روز، نوزاد پسر را محمد و نوزاد دختر را حوا و یا مریم صدا می‌زنند. در گذشته‌ها وجه تسمیه نوزادان هم به تناسب ایام و ماه‌های سال و با توجه به عوامل دیگر تغییر می‌کرد. به عنوان مثال گاه نوزادان را به نام روزهایی می‌نامیدند که به دنیا می‌آمدند، همانند جمعه، پنج‌شنبه و حتی چهارشنبه، و یا به نام ماه‌های قمری همچون محرم، صفر، رجب، شعبان و یا رمضان. گاه نیز ماه‌های شمسی و ترکیب‌های آنها اساس انتخاب نام نوزادان قرار می‌گرفت، همچون بهمن، اسفندیار، مهریار، مهرداد، آذر و غیره. اسامی ستارگان و سیاراتی همچون زهره، کوکب، مهتاب، جهان و عالم نیز می‌توانست اساس انتخاب نام نوزاد قرار بگیرد.

۱. علی چیری بابادی، روستای دهنوی منطقه کوه‌رنگ چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۰.

۲. صفرعلی موگویی، روستای کرمان فریدونشهر اصفهان، ۱۳۶۳.

اگر خانواده‌ای چند دختر داشتند (دو یا سه دختر) و دل به داشتن پسری می‌بستند، نام نوزاد دخترشان را دختریس، خدابس (خدایا دیگر دختر بس است) می‌گذاشتند. گاه نام پسران از جانداران وام می‌گرفت همچون شیرعلی (به معنای شیرعلی) گرگ‌علی و قوچعلی. اما خانواده‌هایی که از خداوند و ائمه پسری طلب می‌کردند، پس از به دنیا آمدن نوزاد پسر، نام وی را الله‌کرم، علی‌گدا، خداکرم، علی‌کرم و غیره می‌گذاشتند، یعنی این فرزند را الله و یا علی به آنها کرم کرده است. در چنین مواقعی نام‌های دیگری نیز مرسوم بود، همچون سیف‌الله، نورعلی، یارعلی، لطفعلی، کرم‌علی، غلامعلی، درویش‌علی و محب‌علی، که به نوعی سپاس از نامی مقدس محسوب می‌شد.

گاه نوزاد را با توجه به موقعیت آب و هوای لحظه تولد نامگذاری می‌کردند، همچون برفی (barfi) و بارونی (bâruni). اگر نوزادی در زمان نزاعی بزرگ متولد می‌شد، او را جنگی (jang) نام می‌نهادند. همچنین بود انتخاب نام سنگری (sangari) و کپری (kapari)، جلی (joli) و خرمی (xermani). برای نوزادانی که در قشلاق به دنیا می‌آمدند. نام‌های چنداری (čendâri) منسوب به چنار و چوبلی (čavili) منسوب به گیاهی خوشبو و کلوس (calus) منسوب به کرفس، برای نوزادانی به کار می‌رفت که زیر درخت چنار و یا کنار بوته چویل و کرفس دیده به جهان می‌گشودند.

در میان عشایر بختیاری مرسوم بود که اگر کسی فرزند ذکورش می‌مرد، برای جلوگیری از مرگ پسران دیگر، هم‌وزن وی سنگ و یا سنگ نمک با قپان یا ترازو می‌کشید و در زمین دفن می‌کرد که نام چنین فرزندانی، بردی (bardi)، نمکی (nemeki)، قپانی (qapâni) و ترازوی (terâzi) گذاشته می‌شد.^(۱)

فرزندانی که در دامنه کوه به دنیا می‌آمد کهاز و نوزادی که در گندمزار پس از درو به دنیا می‌آمد، کلوری^(۲) (coluri) نامیده می‌شد.

نام‌های نوروزی و عیدی نیز برای نوزادانی انتخاب می‌شد که در ایام عید به دنیا آمده باشند. گل بهار، گل‌زا، گلی، گل‌صنم، گل‌پسند، گل‌عذرا، گل‌علی، گل‌خندان، گلاب، گل‌نازار،

۱. صفرعلی موگویی، روستای کمران فریدونشهر اصفهان، ۱۳۶۳.

۲. کلوری در گویش بختیاری به معنی کاه و کلش است.

گل‌نساء، بنوشه (banuša) (بنفشه) و بهاری نیز از اسامی خاص فصل بهار هستند. خیرگرد (xeyrgard) و درویش (darviš) نام پسرانی بود که پدر و مادران آنها نذر می‌کردند، در صورت پسردارشدن، تا هفت سال لباس آن پسر را از مردم طلب نمایند. چنین بچه‌هایی کههنه‌پوش مردم بودند و به اصطلاح لباس خود را گشتل (gaštal) (گدایی) می‌کردند. در بخش‌های مختلف لرستان نیز برای نامگذاری نوزاد، شیوه‌های خاصی رایج بود که کم‌وبیش به همان شیوه گفته‌شده بختیاری شباهت داشت. اما امروزه انتخاب نام در بختیاری و لرستان تغییر کرده است و جز در مناطق دورافتاده، کمتر نام مهجوری برای نوزادان برگزیده می‌شود. با این حال، هنوز هم در برخی مناطق، طبق مراسم خاصی نام کودک انتخاب می‌شود. به عنوان مثال در برخی مناطق بختیاری سه نام را روی کاغذهایی نوشته و روی قرآن می‌گذارند و از پدر یا مادر نوزاد می‌خواهند که یکی از کاغذها را از میان قرآن بردارد که آن نام، به عنوان نام انتخابی نوزاد خوانده می‌شود و سپس آنکه کاغذ را برداشته می‌گوید: نوم‌گیر بو (numgir bu)، یعنی نامدار بشود.

«در بعضی از بخش‌های شهرستان نورآباد مثل فیروزآباد تمام نام‌های پیشنهادی را روی قرآن می‌ریزند و مادر یکی از آنها را انتخاب می‌کند. البته این شیوه نامگذاری بیشتر بین پیروان بابا دیندار رایج است. اهل بعضی دهات شب هفت تولد را طی مراسمی برگزار کرده و در همان مراسم نیز نامی را بر نوزاد می‌گذارند. در این شب اهل روستا را برای خوردن شام دعوت می‌کنند و بز یا گوسفندی را سر می‌برند تا غذای مدعوین تأمین شود. پس از صرف شام از ریش‌سفید روستا که پیرترین مرد اهل مجلس است می‌خواهند تا به قرآن تفأل زده و از روی آن چند نام را پیشنهاد کند. سپس از میان نام‌های پیشنهادی یکی توسط پدر و مادر برگزیده و نوزاد به آن مسمی می‌شود. آنگاه ریش‌سفید خانواده، نوزاد را در بغل گرفته در گوش او اذان گفته و مقداری پول روی شال کمر او می‌گذارد. به همین ترتیب کودک دست به دست بین اهل مجلس چرخانده می‌شود و هر نفر به نوبه خود نام را در گوش او تکرار می‌کند، و به فراخور استطاعت، پولی را روی کمرش قرار می‌دهد و می‌گوید: این اسم بر تو مبارک باشد. آن دسته از مردم که این رسم در بینشان رایج است، بر این عقیده‌اند که اگر نوزاد پسر باشد و این مراسم صورت نگیرد آسیبی به کودک خواهد رسید.

اهالی روستای چشمه کبود کاکاوند در شب هفت نوزادان خود، تا صبح، بیدار می‌مانند تا مواظب باشند پاره‌ای از لباس نوزاد به زمین نیفتد، زیرا افتادن لباس نوزاد را در شب هفتم بر زمین بدشگون می‌دانند.

همانگونه که ذکر شد، این مراسم برای پسران برگزار می‌شود و فقط عده قلیلی آن را برای دختران برپا می‌دارند.

بعضی از مردم در همان منطقه به‌جای شب هفتم این مراسم را در شب سوم برگزار می‌کنند، اما بقیه مراسم به همان شکل و شیوه‌ای است که ذکر گردید. گاهی اتفاق می‌افتد که بجای ریش‌سفید، کسان دیگری نیز اسم پیشنهاد می‌کنند اما در هر صورت، انتخاب نام، در نهایت به عهده پدر و مادر است.

نورآبادی‌ها در شب چهلم تولد، بچه را در بغل می‌گیرند و به خانه‌های مختلف می‌روند. اهل هر خانه مقداری حبوبات به عنوان هدیه به اولیاء بچه می‌دهند. مادر و خواهران به اتفاق زنان دیگر روستا، حبوبات جمع‌آوری شده را که بیشتر از نوع گندم، ماش، عدس و نخود است می‌پزند و بین اهل روستا تقسیم می‌نمایند تا نذری باشد برای کودک. به این مراسم درویشی می‌گویند و وجه تسمیه آن این است که کودک همچون دراویش خانه به خانه گشته و حبوبات را جمع‌آوری کرده است.

در بخش زاغه و اطراف آن نامگذاری توسط پدر و مادر و بزرگان خانواده انجام می‌گیرد. پدر برای پسر و مادر برای دختر نام انتخاب می‌کنند، پس از یک هفته او را به حمام می‌برند و اگر تولد مقارن با اعیاد و روزهای جشن دینی و بخصوص جمعه باشد، آن را مبارک و خوش‌یمن می‌دانند.^(۱)

تولد نوزاد پسر در میان بختیاری‌ها و لرها، بسیار میمون بوده و گاه ممکن است با قربانی نمودن گوسفندی همراه شود. در این مواقع بختیاری‌ها اشعاری را بدین مضمون می‌خوانند:

šokrš̄ bā āqā xodā	شکرش با آقا خدا
kori dāde be imā	کری داده به ایما
šokret šokret šokruni	شکرت شکرت شکرونی
ey xodā dādi nastuni	ای خدا دادی نستونی

۱. چنگائی، عزت‌الله و حنیف، محمد: فرهنگ قوم لر، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۲.

šokrš̄ bā pire haft ron شکرش با پیرهفت رون
 tone dāde be faqirun تونه داده به فقیرون
 qorbune sare gerdeš̄ قربون سر گردش
 xodā be korri kerdeš̄ خدا به کری کردش

برگردان: خداوند را شکر باد زیرا پسری به ما داده است

به شکرانه این نعمت شکر می‌گوئیم ترا، شکر می‌گوئیم ترا

ای خدا، این فرزند را که به ما داده‌ای بازپس نگیری

امامزاده هفت ران را شکر باد، زیرا ترا به فقیران داده است

قربان سرگرد فرزندم بشوم، خداوند نوزاد ما را پسر قرار داده است

البته دختران نیز از این نوازش بی‌بهره نیستند. در این مواقع به جای لفظ پسر، خداوند را به خاطر اعطای دختر شکر می‌گویند.

لالایی‌ها و آواهای نوازش

لالایی‌ها و آواهای نوازش از یک جنس‌اند، هر دو ترنم‌های مادرانه هستند و برای ایجاد آرامش در کودک خوانده می‌شوند. هر دو سرشار از لطافت و تا حدودی برخوردار از استحکام ادبی‌اند و از بار معنایی عمیقی برخوردارند. با این حال آواهای نوازش که معمولاً گفت‌وگوی مادر و کودک است و در خلال روز و برای تسلای کودک خوانده می‌شود، از آهنگی تندتر برخوردار بوده و سرشار از شور و شوق است. اما لالایی‌ها آهنگی آرام‌تر داشته و به منظور خواباندن بچه‌ها خوانده می‌شود. لالایی‌ها نیز خود به دو قسمت تقسیم می‌شوند: بخشی از آنها موسوم به لوه لوه (loa loa) بوده و همچون ترجیع‌بندی خوانده می‌شود که لوه‌لوه میان هر بند از ابیات آواز تکرار می‌گردد. مراد از لوه‌لوه، آهنگی است که از چرخاندن زبان مادر در دهانش حاصل می‌شود و ریتم آن بالا و پائین شده و چون موسیقی دلنشینی به جان کودک می‌نشیند و بخش دوم نیز لالایی‌هایی است که، لالا لالا در ابتدای هر بند از آن اشعار تکرار می‌گردد. گاه لالایی موضوع داستانی قرار می‌گیرد، همچون لالایی داستان‌گونه‌ای که در میان بانوان

بختیاری جنوب چهارمحال و بختیاری و بختیاری‌های استان فارس رایج است.^(۱) داستان از این قرار است که دختری بینوا در سردسیر (بختیاری) در خدمت زن خانی به سر می‌برده است. روزی دختر به دستور زن خان که در اصطلاح محلی «بی‌بی» (bibi) خوانده می‌شده است، برای آوردن آب به سوی چشمه می‌رود، ولی از شدت خستگی، کنار چشمه خوابش می‌برد. بی‌بی او را تنبیه کرده و از خانه بیرونش می‌کند. پدر دختر پس از بیرون رانده شدن دخترش، در به در، در پی او می‌گردد. او به کسوت سائلی درآمده و به سوی منطقه گرمسیر رهسپار می‌شود و اتفاقاً درب خانه دخترش را برای ستاندن قدری نان دق‌الباب می‌کند. دختر در این هنگام مشغول لالایی گفتن برای فرزندن خردسالش بوده، این لالایی که ماجراهای زندگی پر فراز و نشیب دختر را دربرمی‌گرفته، چنین بوده است:

alā lālā gole bangom	الا لالا گلِ بنگم
begom če zi dele tangom	بگم چه، زی دل تنگم؟
lā lā lā lā lā lā lā	لالالالالالالالا
bi vi kerda mone sarā	بی وی کرده مونه صحرا
mašgo dādom si ow radom	مشگو دادم، سی او ردم
sare češma be xao radom	سرچشمه به خو ردم
bi bi sili be gunem zay	بی‌بی، سیلی به گونم زی
goli bidom xazunom zay	گلی بیدم، خزونم زی
moam radom ze ü hune	موام ردم ز او حوهه
balā boftā be ü hune	بالا بوفتا به او حونه
do tā soār ze sardesir	دو تا سوار ز سردسیر
mone borden be garmesir	مونه بردن به گرمسیر
alā boa koje bidi	الا بوه کجه بیدی؟
arusi doxtaret naydi	عروسی دخترت نیدی
be sad nāzi bozorg ābim	به صد نازی بزرگ آبیم
či šahzāra baig ābim	چی شهزاره به ایگ آبیم

kori dârom kamar basta کری دارم کمر بسته
 dodar dârom gole dasta دُذَر دارم گل دسته
 korom ̄ baows be šek âl کرم وا بوس به شکال
 dorom pas parđa mene mâl درم پس پرده، من مال
 bayu dâya bayu dâya بیو دایه! بیو دایه!
 biyâr tašti ve âftâve بیار طشتی و آفتاوه
 ke šurem puze âstâra که شورم پوز آستاره
 gole zardom begu golčîn načinom گل زردم، بگو گلچین نجینم
 eyâ ruzi ke mo bowam bevinem ایا روزی که مو بوم بوینم
 برگردان: لالا کن ای گل بنگ^(۱) من
 از این دل پر اندوه برایت چه بگویم؟
 بخواب ای کوچولوی من
 بی بی [ستمکار] مرا از خانه اش طرد کرد
 به من مشکی داد که برایش آب بیاورم
 اما افسوس، افسوس که وقتی در سر چشمه بودم خواب مرا رُبود
 بی بی (زن خان) به خاطر این گناه بر گونه هایم سیلی نواخت
 من چونه گلی خزان زده پژمرده شدم
 من هم [چندی بعد] از آن خانه گریختم
 خانه ای که خدا کناد، صاعقه بر آن فرود آید
 دو سوار که از سردسیر آمده بودند
 مرا با خودشان به گرمسیر بردند
 آه ای پدرجان! کجا بودی؟
 عروسی دخترت را ندیدی [کاش آن دم که لباس عروس به تن کرده بودم، مرا می دیدی]
 با ناز و غمخواری بزرگ شدم

۱. گل بنگ، از گل های خودروی بختیاری است.

و همچون شاهزادگان به خانه بخت رفتم
 و اکنون پسری کمر بسته دارم
 و دختری زیبا دارم همچون دسته گل
 پسرم با پدرش به شکار رفته‌اند
 و دختر جوانم، در خانه، کنارم نشسته است
 بیا ای مادر بزرگ فرزندانم! بیا مادر بزرگ
 و همراه خود طشتی و آفتابه‌ای بیاور
 تا روی آستاره (نام دختری به معنی ستاره) را بشویم
 گلی زرد و افسرده‌ام، گلچین فلک (مرگ) را بگوئید که مرا مچیند
 آیا خواهد آمد، روزی که باز پدرم را ببینم؟
 القصه، پدر دختر، با شنیدن این حکایت، دختر خود را بازشناخته و از آن پس زندگی
 شیرینی را با دخترش آغاز می‌کند.

بررسی لالایی‌ها بیانگر آن است که به مرور زمان، ابیاتی به لالایی‌ها اضافه شده است، چرا
 که مفهوم بعضی از لالایی‌ها تفاوت آشکاری با ابیات دیگر دارد. تفاوت زبان و آهنگ نیز در
 پاره‌ای لالایی‌ها خود را نشان می‌دهد. نمونه آن لالایی زیر است که هر چند از روستای
 عالیکوه اردل شهرکرد فرستاده شده است،^(۱) اما شبیه این لالایی در دیگر شهرهای ایران نیز
 شنیده می‌شود و برای خواندن آن نیازی به فونتیک‌نویسی نیست:

نم‌نم	بارون	که	میا	زنده	می‌شه	خاطره‌ها
نم‌نم	بارون		بارون	شر	شر	ناودون
هل	هل	هلونه	هلونه	امشو	خدا	بارونه
الا	لالالا	گل	باغ	بهشتم	بابایت	نامه
الا	لالالا	که	لالایت	میایه	شوم	بابایت
الا	لالالا	حییب	من	به	درد	دل
الا	لالالا	لولو	چاهی	از این	بچه	چه
الا	لالالا	گل	لاله	درخت	سیب	یکساله

۱. طالب خسروی، روستای عالیکوه، اردل چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۹.

مهمون یک روز دو روزه	گل فیروزه	لالالا	الا
گدا اومد در خونه	گل پونه	لالالا	الا
دو نون دادم خوشش اومد	بدش اومد	نون دادم	یه
پلنگ در کوه می‌نال	گل لاله	لالالا	الا
بتاخت از راه بیلاقی	شلاقی	اومد به	بابات
ز دروازه بروم کرد	قیونم کرد	لالالا	الا
مرا بردن به ترکستون	لرستون	اومد به	لری
مرا بردن به لارستون	ز شهرستون	لالالا	الا
درخت سیب و زردآلو	گل آلو	لالالا	الا
بیومد خونمون دائی	مائی	گل لالالا	الا
عزیز رود دلبندم	قدم	گل لالالا	الا
تسلای دلم باشی	باشی	گل لالالا	الا
گل تاج سرم باشی	باشی همدم	باشی خوبی	به
بابات رفته به کوه تنها	نعنا	گل لالالا	الا

لالایی دیگری نیز که از روستاهای انگشته دورود، روستای دولیسگان خرم‌آباد و روستای ناغان شهرکرد برای برنامه فرهنگ مردم رادیو فرستاده شده است، از چنان عمومیتی برخوردار است که به راحتی توسط مردم دیگر مناطق نیز خوانده می‌شود و به نظر می‌رسد که این لالایی‌ها غیربومی بوده و یا با نظر به لالایی‌های فارسی سروده شده‌اند.

نمونه لالایی از روستای انگشته دورود:^(۱)

کجا بردی کلیدعقل و هوشم	پوشم	عزیزترمه	لالا
خودت ملا قلمدونت طلائی	بلایی	که لالایی	لالا
برای بابایت نامه نوشتم	بهشتم	گل باغ	لالا
دو چشمونش شود روز سورمه ریزه	عزیزه	رود من	نوشتم نامه

۱. مرادجان نصیبی و حاجی علی غلامی، روستای انگشته، دورود لرستان، ۱۳۶۸.

میایه	بابایت	شوم	نماز	میایه	که	لالایت	لالا	لالا
من	طیب	دل	به درد	من	حبیب	لالا	لالا	لالا
ملائنی	به	دادم	ترا	لالائی	لالا	لالا	لالا	لالا
واشی	سرم	از	ندادم	ملاشی	که	دادم	ترا	لالا
بفروش	بیر	بازار	مرا	گوش	در	دُرّ	لالا	لالا
می خواهی	چه	بچه	از این	چاهی	لولو	لالا	لالا	لالا
داره	در	کمر	دو خنجر	داره	پدر	بچه	این	که
ساله	یک	سیب	درخت	لاله	گل	لالا	لالا	لالا
طلاکاری	بیلش		دم	آیاری ^(۱)	به	رفته	باباش	رفته
روزه	یک	روز	مهمون	فیروزه	لالای		الا	الا
می ناله	در	کوه	پلنگ	لاله	گل	لالای	الا	الا
می ناله	رود		برای	بزغاله	می خواد	نه ^(۲)	نه بی	نه بی
ییلاقی	راه		بتاخت	شلاقی	به	اومد	بابات	اومد
کرد	برونم	دروازه	ز	قپونم	کرد	لالا	الا	الا
ترکستون	به	بردند	مرا	بلرستون	اومد	لالا	لری	اومد
لارستون	به	بردن	مرا	زشهرستون	لالا		الا	لالا
لائنی	لائنی	لائنی	جونم	لائنی	لائنی	لائنی	رودم	لائنی
زردآلو	و	سیب	درخت	آلو	گل	لالا	الا	لالا
دائی	خونمون		بیومد	مائی	گل	لالا	الا	لالا
دلبندم	رود		عزیز	قندم	گل	لالا	الا	لالا

نمونه لالایی روستای دولیسان خرم آباد:^(۳)

لالا لالا گل باغ بهشتم برای بابایت نامه نوشتم

۱. آبیاری

۲. بره

۳. علی نظری، روستای دولیسان خرم آباد، لرستان، ۱۳۶۶.

نوشتم	نومه	رود	من	عزیزه	دو	چشمونش	شد	و	روز	سرمه	ریزه
لالا	لالا	که	لالایت	میایه	نماز	شوم	بابایت		میایه		
لالا	لالا	ذر	در	گوش	مرا	بازار	ببر		بفروش		
الا	لالا	گل	لاله		پلنگ	در	کوه		می ناله		
نه	بز	می	خواد	نه	برای	رود			می ناله		
الا	الا	گل	مایه		بیومد	خونمون			دایه		
الا	لالا	گل	قندم		عزیز	رود			دلبندم		
مکن	گریه	مکن	نالہ		به	قنذاقت			نمی بندم		
الا	لالا	گلم	باشی		تسلای	دلم			باشی		
بخوبی	همدمم	باشی			گل	تاج	سرم		باشی		
الا	لالا	گل	نعنا		بابات	رفته	به		کوه		تنها
از	ین	صحرا	به	اون	مرا	بردن	سوی		صحرا		

لائی لائی لائی لائی لائی

رودم لائی لائی لائی

... الا	لالا	گل	باغ	بهشتم	الا	لالا	تو	بودی	سرنوشتم		
بخواب	ای	مونس	روح	روونم	بخواب	ای	بلبل	شیرین	زبونم		
بخواب	ای	عندلیب	بوستانم		بخواب	ای	راحت	و	آرام	جونم	
بخواب	ای	جان	شیرین	راحت	دل	چو	بلبل	نغمه	زن	در	ساحت
بخواب	ای	نور	چشم	روشن	من	بخواب	ای	روی	ماهت	گلشن	من

نمونه لالایی روستای ناغان شهرکرد:^(۱)

لالا لالا گل چایی

لو لو از من چه می خواهی

۱. مراد جمشیدی، روستای ناغان شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۷.

که	این	بچه	پدر	داره	دو	خنجر	به	کمر	داره
لالا	لالا	گل	پسته	شدم	از	گریه	ات	خسته	
لالا	لالا	گل	نازی	بابات	رفته	به	سربازی		
لالا	لالا	گل	عناب	شدم	از	گریه	ات	بی تاب	
لالا	لالا	تو	خواب	هوای	شیر	گاو	داری		
لالا	لالا	گویم	سی	بمیرن	دشمنای	تو			
لالا	لالا	گل	آشن	کاکا ^(۱)	رفته	چشام	روشن		
لالا	لالا	گل	خشخاش	کاکا	رفته	خدا	همراش		
لالا	لالا	گل	زیره	بچه من	آروم	نمی گیره			
لالا	لالا	گل	پسته	بابات	رفته	کمر	بسته		
لالا	لالا	گل	نعنا	بابات	رفته	شدم	تنها		

*

لالا لالا گل خورشید لالا گل خورشید من خوابید لالا
گل خورشید پشت کوه و دریاست گل خورشید من اینجاست، اینجاست

لالا لالا گل خورشید زیباست

*

بخواب	ای	گل	گل	مادر	گل	دایی،	گل	خاله
گل	ناز	عمو،	عمه	لالا	لالا	لالا	گل	لاله
اگر	در	خواب	خود	دید	عزیم	روی	بابا	را
سلامش	کن	بیوس	او	را	لالا	لالا	گل	بابا
لالا	لالا	گل	خشخاش	لالا	لالا	لالا	گل	میخک

۱. به معنای پدر و در بعضی مناطق به معنای برادر است.

لالا لالا گل ساعت ستاره می‌زند چشمک

*

لالا لالا گل مستان لالا میان شهر خوب خواب لالا
گل مهتاب آمد خانه خانه ستاره زد جوانه دانه دانه

لالا لالا گل باغ شبانه

لالا لالا گل گلخانه‌ی من گل زیبای من پروانه‌ی من
گلم رفته به شهر خواب لالا به شهر روشن مهتاب لالا

لالا لالا گل شبتاب لالا

لالا لالا گل گهواره من گل خورشید من، مه پاره من
گل گلهای، گل زیبای مادر گل شب‌بو گل شب‌های مادر

لالا لالا گل فردای مادر

همان‌گونه که پیشتر اشاره شد، مادران گاه به منظور نوازش کودکان شیرخواره و یا کودکان نو پا، اشعاری فولکلوریک می‌خوانند که مضامین آنها به نوعی ابراز محبت به بچه‌هاست، همچون این اشعار که نزد بختیاری‌ها^(۱) رواج دارد:

qorbune mihâs ey zolfâ siyâs قربون میهاس، ای زلفا سیاس

برگردان: قربان موهایش - و قربان این زلف‌های سیاهش بشوم.

اشعار زیر را نیز برای کودکی می‌خوانند که از خانه بیرون رفته و پس از بارش بارانی تند به خانه بازگشته است:

۱. صفرعلی موگویی، روستای کمران، فریدونشهر، اصفهان، ۱۳۶۳.

koja bidi koja bidi	کجه بیدی - کجه بیدی؟
bârun zaydet tar nabidi	بارون زیدت - تر نبیدی
	برگردان: کجا بودی - کجا بودی؟
	باران به سر و رویت بارید، اما خیس نشدی
	در شعر زیر نیز مادر، کودک خود را به خرمن گل و باغ گیاهی به نام برزک (barzak) تشبیه می‌کند و گویی مادر با تشبیه کودک خود به این گیاه که از روغن آن به عنوان روغن چراغ استفاده می‌نمایند، کودک خود را چراغ خانه خود می‌داند.
qorbunet bâm sâli se karat	قربونت بام سالی سه کرت
xermane gol bâqe barzak	خرمن گل باغ برزک
	برگردان: سالی سه بار قربانت بشوم
	تو همچون خرمن گلی هستی، باغ گلی هستی و باغ برزک هستی.
	در شعر فولکلوریک زیر نیز مادر بختیاری کودک خود را به باغ دعوت می‌کند و او را به گل و گیاه تشبیه می‌نماید:
baom to gagom to	بووم تو - که گوم تو
beyao reym be bâqe tutu	بیوریم به باغ تو تو
bečininim gerdu gapo kočair	بچینیم گردو گپ و کوپیر
be si kore ti kočir	به سی کر تی کوچیر
xǎ gel xoşgel anâri	خوش گل خوش گل اناری
xodâ kona nanâli	خدا کنه نالی
xǎ gel xoşgel paniri	خوشگل خوشگل پنیری
xodâ kona namiri	خدا کنه نمیری
	پدرم تو هستی - برادرم تو هستی
	بیا برویم به باغ سماخ
	بچینیم از گردوهای بزرگ و کوچک
	برای پسر چشم کوچکم
	همانند انار خوشگل هستی

خدا کند که هرگز ناله سر ندهی
 همانند پنیر خوشگلی (سفید هستی)
 گاهی مادران کودکان خود را نوازش کرده و با این کلمات آهنگین آنها را خطاب قرار
 می‌دهند:

باغ گل‌می تو / جون دلمی تو / خرمنمی تو /
 حاصلمی تو /

تو قوتمی / تو عزتمی / تو حرمتمی /
 جملات آهنگین فوق به زبان فارسی سروده شده‌اند که نشان‌دهنده نزدیک بودن زمان
 آفرینش آنها به دوره معاصر است و احتمالاً بر اساس کلمات و جملات آهنگین قدیمی‌تر زیر
 سروده شده‌اند:

to boami to dâmi تو بوومی تو دامی
 to šovo ruz vā yâmi تو شو و روز و ایامی
 برگردان: تو پدرم هستی، تو مادرم هستی
 تو شب و روز همراهم هستی
 لرها و لک‌ها نیز لالایی‌ها و آوازهای نوازش زیبایی دارند که هنگام خواباندن کودک یا به
 هنگام نوازش وی بیان می‌کنند. همچون:

lowa lowa key lowa bar bâru لوه لوه کی لوه بر بارو
 anu tefle tar sang matavânu انو طفل تر سنگ متا و نو
 برگردان: برای فرزند نو رسیده‌ام می‌خوانم تا به ثمر برسد
 گریه طفل نو رسیده، سنگ را آب می‌کند: ^(۱)

* *

lâlâi lâlây lâi firuza لالایی لالای لای فیروزه
 bâzi ko emruz donyâ do ruza بازی کو امروز، دنیا دو روزه

۱. فریبا آزادی، روستای زرشکه، بروجرد، لرستان، ۱۳۶۸.

برگردان: بخواب ای فیروزه من بخواب!
امروز تو بازی کن، دنیا دو روز است^(۱).

❖

lā lā lā lā lā lā lā lāina لالا لالا لالا لالائیه

si rulakam konem nuno xâina سی رو له کم کنم نون و خائی نه

برگردان: بخواب! بخواب! بخواب! بخواب! بخواب فرزند دلبندم.

برای فرزندم نان و خاکینه‌ای می‌پزم

galyune šiša per ža tama ku قلیون شیشه پر ژتما کو

beyma berâlam niše xâneš bu بیمه برالم نیش جانش بو

برگردان: قلیان شیشه پر از تنباکو را به برادرم می‌دهم.

قلیان شیشه را به برادرم می‌دهم و گوارای وجودش باد^(۲)

❖

rula! Kerâset čita čite kudari رو له، کراست چیته، چیت کودری

pore qeyt pila sekey nâderi پرقیت پیله سکه نادری

برگردان: فرزندم! جنس پیراهنت از چیت است، چیتی که از آن چادر می‌دوزند.

به سر تا پای تو سکه نادری آویزان است.

❖

بالش زیر سرت مخمل تازه لالا لالا لالات و نازه

بالش زیر سرت برگ مروه^(۳)

گوساله گو کوهی و شیر بیایه لالا لالات کنم تا ماه در آیه

لالا لالات کنم و یه امید ی گواره‌اته بونم و شاخ بیدی

۱. داود الیاسی، بخش سپیددشت، لرستان، ۱۳۶۹.

۲. عبدالله اصغرزاده، خرم‌آباد، لرستان، ۱۳۶۶.

۳. مرو: نوعی گلابی

سماور جوش زنه از شیر میشو دلم پر می‌زنه سی قوم و خویشو^(۱)

guvārate bunem ve šāxe bidi
lā lā lā lāt konem ve ye omidi
samāvar juš zena az šire mišū
delem par mizena si qūmo xišū

آواهای نوازش و لالایی‌های دخترانه

برخی لالایی‌ها و آواهای نوازش به دختران اختصاص دارد که وفور چنین اشعار دل‌انگیزی در جامعه‌ای مردسالار در نوع خود جالب و قابل تأمل بوده و نشان‌دهنده این مهم است که محبت مادرانه بر باورهای جامعه برتری جسته، دیوار تعصب کور را شکسته و عاطفی‌ترین احساس‌ها را در قالب کلام ریخته و خطاب به دختران خود بر زبان جاری ساخته است. در یکی از این آواهای نوازش مادرانه که در لرستان سروده شده، زن لر ضمن تشبیه کردن گیسوهای دختر خود به رنگین‌کمانی هفت رنگ، اعلام می‌نماید که دختر خود را حتی به بزرگترین ایلات لرستان هم نمی‌دهد:

dâyâm doxterem gise mâsu haf rang	دایام دخترم، گیس ما سو هف رنگ
sagvano beyrenvan sareš mekenan jang	سگ ون و بیرن‌ون سرش می‌کنن جنگ
sagvano beyrenvan biyân bohoran âš	سگ ون و بیرن‌ون بیان بوهورن آش
me doxtereme nemeyem ve farâš	مه دخترمه نمی‌یم و فراش

برگردان: مادر من همین دختر است، با موهای هفت رنگ خود (کنایه از رنگارنگی مو و اشاره به رنگین‌کمان است)

ایلات سگوند و بیران‌وند، بر سر دختر من جنگ می‌کنند (برای اینکه هر کدام می‌خواهند که دختر من عروس آنها باشد)

۱. ملوک گودرزی، بروجرد، لرستان، ۱۳۸۰.

ایلات سگونند و بیرانوند آششان را بخورند (کنایه از خیال باطل در سر پروراندن است و اشاره به این ضرب‌المثل که صنار بده آش، به همین خیال باش) یعنی انتظار ازدواج با دختر من برای بزرگترین ایلات هم آرزویی دست نیافتنی است.

من دخترم را به فراش [پادشاه] هم نمی‌دهم.^(۱)

✱

dohdare mâlâ – xoš kado bâlâ دُحدر مالا – خوش کدو بالا

dohdare dâse – kaoše zar pâše دحدر داسه – کوش زر پاشه

دحدری دارم پارمه – گندم گندی سر ره

dohdari dârom pâremah – gandom gendi sarerah

دحدری که دحدری کرد – کاران خودسری کرد

dohdari ke dohdari kerd – kârâne xod sari kerd

dohdari ke dâ dâreh xâleke teâ d âre دحدری که دا داره – خالک طلا داره

dohdar ke dâ nadâra – çandun bahâ nadâra دحدر که دا نداره – چندون بها نداره

mošgel gošâ nadâra zangeš sedâ nadâra مشکل گشانداره – زنگش صدا نداره

برگردان: دختر مالا (به معنای ایل و طایفه) که خوش قد و بالا [است]

دختر مادرش است – کفش زرین به پا کرده است. (کفش زرین به پا دارد)

دختری دارم مثل پاره ماه – گندم عدس سر راه (به زیبایی گندمزرها و عدس‌هایی است

که بر سر راهت می‌بینی)

دختر که دختری کرد – کارها را بدون اینکه دستوری بگیرد، انجام داد. (آماده خدمت به

خانواده است)

دختری که مادر دارد، خالک^(۲) طلا دارد.

دختری که مادر ندارد – چندان بهایی ندارد (زیرا مادرش نیست که معرف او باشد و

خوبی‌های او را تبلیغ بنماید)

۱. عزت‌الله چنگایی، خرم‌آباد، لرستان، ۱۳۷۲.

۲. خالی کوچک و یا سکه‌ای طلائی که به گردن و یا لباس می‌آویزند.

مشکل گشا ندارد (دختری که مادر ندارد، و به همین دلیل مادر نیست که مشکل او را حل کند) زنگش صدا ندارد.^(۱)

❖

عزیزم دحدر - شیرینم دحدر - برف گله نر - زداس بهدر
azizom dohdar - širinom dohdar - barfe golenar - ze dâs behodar

دحدری دارم هزار میشی - نیدو مش مرد لیشی
Dohdari dârom hezâr miši - neydomeš merde liši

نید و مش به بک بکون - اپوشن لاله کتون
Neydomeš be bak bakun - epušen lâle katun

دحدرم دحدر زنه - او ایاره مشگ ازنه
Dohdarom dohdar zana - ow eyâra mašg ezana

او ایاره هیونه - اشوره رختا میره نه - ای میره ریش بریدنه
ow eyâre hiyuna - ešure raxtâ mirane - ie mira riš boridene

برگردان: عزیزم دختر - شیرینم دختر - برف گله نر (گله نر، گردنه ای برف گیر در اطراف روستای کمران است)، از مادرش بهتر است.

دختری دارم که هزار میش (گوسفند ماده) می‌ارزد - و او را نمی‌دهمش به مردی زشت.
دخترم را به بیک‌ها (نجیب‌زادگان - بزرگ‌زادگان) نمی‌دهم، به آنها که لباس‌های قیمتی همچون کتان می‌پوشند.

دختر دختر زن است، آب می‌آورد مشگ هم می‌زند.
آب و هیزم می‌آورد^(۲) - لباس‌های شوهرش را می‌شوید - لباس‌های این شوهر ریش بریده

را.

۱. اصغرعلی موگویی، روستای کمران فریدون‌شهر، اصفهان، ۱۳۶۳.

۲. در منطقه کمران زن‌ها هیزم را برای سوخت می‌آورند.

آواهای نوازش و لالایی‌های پسرانه

آواهای نوازش و لالایی‌های پسرانه هم جایگاهی خاص در میان اشعار مادران لر و بختیاری دارد. در یکی از این اشعار نوازش مادر همه جا را گلباران می‌بیند، زیرا پسر او بر آنجا قدم نهاده است:

gol bâresa daro bü گل بارسه در و بو
corem rata sare bü کرم رته سر بو

برگردان: گل به در و بام خانه‌مان باریده است (همه جا گلباران شده است)

زیرا پسر من به روی پشت بام خانه رفته است.

در گذشته‌ها که به علت بیماری و خطرات طبیعت و... بسیاری از کودکان به نوجوانی نمی‌رسیدند و در سال‌های اول عمر چشم از دنیا می‌بستند، بیان چنین تعبیراتی بیانگر آن بود که مادر تا چه اندازه از زنده ماندن فرزندش خرسند است، زیرا کودک او آنقدر بزرگ شده و زنده مانده است که می‌تواند به پشت بام خانه برود.

در یکی دیگر از این لالایی‌ها مادر اینگونه خود را در برابر عظمت خداوند کوچک می‌نماید و تقاضای ترحم به چنین موجود ضعیفی را می‌نماید:

dâyā kale kure denuni دایا کل کور دنونی
kor kočkey niyā sare zuni کر کوچکه نیا سر زونی
ey xodā koreše nasuni ای خدا کرش نسونی

برگردان: پیرزن کور بی‌دندان

پسر کوچولوش را بر سر زانو نهاده است

خدایا پسرش را از او نگیری

*

šokreš kerdem šokruna شکرش کردم شکرونه

kori diya vem šāgerduna کری دیه وم شاگردونه

برگردان: خداوند را شکر کردم، چه شکر کردنی

زیرا پسری به من به عنوان هدیه عطا کرده است.

آقا احسان (یا نام هر پسر دیگری) کاری کرد - بازی وا بنگشتی کرد - کاردس لرقشتی کرد
- تفنگش پوکشتی کرد

āgā ehsân kâri kerd – bâzi vâ bengešti kerd – kârdes lereqešti kercd – tefangeš
pukešti kerd

برگردان: آقا احسان کاری کرد، با گنجشکی بازی کرد، کارد در دستش (چاقویش) برق
می‌زد، تفنگش صدا می‌کرد.

*

قواس که شو خشتی کرد - زینش برقشتی کرد - رکاب درینگشتی - مادیونش شهینشتی
کرد

qavâs ke šaoxešti kerd – zineše bereqešti kerd – rekâbe drnigešti kerd mâdouneš
šhinešti kerd

برگردان: [پسرم] قبایش صدای خاصی می‌داد (صدای راه رفتن و خوردن قبا به بدن). زین
برگش باز همان برق را می‌زد - رکابش صدای زنگ ماندی می‌داد - مادیانش شیهه می‌کشید.

*

کرم ایا ز دیری - پُر سر کدس پتیری - کرم ایا ز بالا - بنش به بالا قبا
korom iya ze diri – por sare kadš patiri – korom iyā ze bālā – beneš be bâle qauā
برگردان: پسرم از راه دور می‌آید - به کمرش نان فطیر بسته است - پسرم از بالا دست
می‌آید - بگذارش به دامن قبا [یم].

*

کرم به صحرا کار اکن - دست به سیلا مار اکن - مار ازنش - علینه یاد اکن
korom be sahrâ kâr ekon – dast be silā mâr ekon – mâr ezaneš – aline yâd ekon
برگردان: پسرم در صحرا کار می‌کند، [هنگام کار] دستش را به سوراخ مار می‌کند - اگر مار
او را بگزد - حضرت علی (ع) را یاد می‌کند.

*

ای کرای تو چه کری - خار پرزین ابرسی - حار بدستان اذنه - بوت ایا دات زنه
 aey kor aey to če kori – xâre par zin eborsi – xarbedastân ezane – baot iyâ dât
 zane

برگردان: ای پسر تو چه پسری هستی - بوته‌های خار را می‌بری - خار به دست‌هایت می‌رود
 - پدرت می‌آید و مادرت را می‌زند.

❖

ای بوه دامه نزن تا بدمون - نون ایزه سی هر دمون
 ey boa dame nazan tâ yadamun – nun epaze si hardomun

برگردان: ای پدر! مادرم را مزن تا لحظه دیگر - که نان بپزد برای هر دو نفرمان

❖

qorbune xodâ – kor dâd be imâ	قربون خدا - کُر داد به ایما
qorbune emâmun – kor dâde bemun	قربون امامون - کر داده بمون
qorbune sar – vâbide pesar	قربون سر - وابیده پسر
qorbune mihâs ey zolfâ siyâs	قربون میهاس - ای زلفا سیاس
qorbune borg – xodâne šork	قربون برگ - خدا نه شرک
qorbune ti siyâ šavagi	قربون تی - سیاه شوقی
qorbune guš – vâ aqlo huš	قربون گوش - واعقل و هوش
qorbune noft – nadâra goft	قربون نفت - نداره گفت
qorbune lao – xore pelo	قربون لو - خوره پلو
qorbune dendun – berenge lengun	قربون دندون - برنج لنجون
qorbune zun – sibe soxandun	قربون زون - سيب سخندون
qorbune gopâs – bu dele dâs	قربون گُپاس - بودل داس
qorbune kača – mâšâlâ bača	قربون کچه - ماشاالله بچه
qorbune sina – nadâra kina	قربون سینه - نداره کینه
qorbune del – dardeš mene gel	قربون دل - دردش منه گل
qorbune dast – gere magas	قربون دست - گره مگس

qorbune pā – ke era bera

قربون پا – که اره براه

qorbune heykal – daraxte sandal

قربون هیکل – درخت صندل

نم خدا نم رسول – کوربها چشم حسود

name xodā name rasul – kur bahā čašme hasud

برگردان: قربان خدا بشوم – زیرا به ما پسر داد.

قربان امامان بروم – زیرا پسر به ما داده است.

قربان سرش بروم – زیرا نوزادمان پسر شده است.

قربان موهایش بروم – و قربان آن زلف‌های سیاهش بروم.

قربان ابرویت – خدا را شکر [می‌کنم].

قربان چشم‌ها، آن چشم‌ها که مثل شفق سیاه است.

قربان گوش – با عقل و هوش [خطاب به پسرش]

قربان بینی – که گفتن ندارد.

قربان لب [پسرم بشوم] – می‌خورد پلو

قربان دندان – برنج لنجان (قربان دندانان بروم ای پسرم که همچون برنج لنجان سفید

هستند)

قربان زبان – سیب سخندان

قربان گونه‌هایش – بوی دل مادرش (یا مثل دل مادرش قرمز است)

قربان چانه – ماشاءالله به این بچه

قربان سینه‌اش – ندارد کینه

قربان دل – دردش توی گل (یا خاک)

قربان دست – که مگس (زنبور) می‌گیرد

قربان پا [های پسرم بشوم] – که راه می‌رود.

قربان هیکل [پسرم بروم]. که همچون درخت صندل است.

به نام خدا، به نام رسول – کور بشود چشم حسود.

ختنه سوران

امروزه ختنه سوران دیگر وضعیت آئین‌های گذشته را ندارد و این امر به ادای وظیفه‌ای شرعی مبدل شده است که در کمتر جایی بهانه‌ای برای برپایی جشنی مفصل می‌گردد، هر چند آثار مراسم شکوهمند پیشین، هنوز هم در معدودی مناطق مشاهده می‌شود. اهالی روستای دهنوی منطقه کوه‌رنگ بختیاری بر این باورند که اگر پسری هنگام ختنه‌شدن به صورت دلاک سیلی بنوازد، نشانه شجاعت اوست و آینده درخشانی پیش‌رو دارد.^(۱)

بختیاری‌ها به بچه‌های ختنه‌شده، غذاهای پرچرب مانند سرشیر، حلوا و کره و روغن حیوانی می‌خوراندند و معتقد بودند که خوردن اینگونه غذاها از بروز عفونت جلوگیری می‌کند.

بختیاری‌ها برای ختنه‌کردن بچه‌هایشان از سلمانی‌ها و دلاک‌های محلی استفاده می‌کردند و این افراد نیز خود، از ابزار و داروهای بومی برای کارشان سود می‌جستند.^(۲)

وقتی بختیاری‌ها می‌خواستند بچه‌ای را ختنه کنند، ابتدا خاکستر را الک می‌کردند (می‌بیختند)، پارچه و چادر نرمی زیر پای کودک می‌انداختند و خاکسترها را زیر پای وی قرار می‌دادند. زمانی که استاد یا دلاک (سلمانی) کودک را ختنه می‌کرد، مدعوین هلهله می‌کردند و در میان این شادی، کودک روی خاکسترها قرار می‌گرفت. خاکسترها کمک می‌کرد که خونریزی بچه قطع شود. سپس با پر مرغ مقداری چربی روی زخم می‌مالیدند. بعد از بند آمدن خون، خاکسترها را از روی زخم برمی‌داشتند. سپس ریشه نوعی گیاه کوهی به نام سر گیاه (سرخ گیاه) را با حرارت تبدیل به عصاره می‌کردند و آن را هم به محل زخم می‌مالیدند. هر روز سه بار محل زخم را دود می‌دادند و معتقد بودند برای جلوگیری از عفونت مؤثر است. اگر زخم در زمان معمول خوب می‌شد، گیاهی به نام تشش (tašnoš) را که برگ‌های پهن، ضخیم و چربی داشت، خشک می‌نمودند و سپس محل زخم را با این گیاه دود می‌دادند. اگر محل زخم باز هم بهبود نمی‌یافت، در مراحل بعد، چند قلوه سنگ کوچک را (به اندازه

۱. علی چبری بابادی روستای دهنو، منطقه کوه‌رنگ، چهارمحال و بختیاری، بی‌تا.

۲. صفرعلی موگویی، روستای کمران فریدون‌شهر اصفهان، ۱۳۶۸.

یک گردو) داخل آتش می‌انداختند، تا قلوه سنگ‌ها سرخ بشود و سپس چادری را روی پاهای بچه می‌انداختند و ظرف آب را زیر چادر و دو پای بچه قرار می‌دادند و سنگ‌ها را یکی یکی به آب می‌انداختند تا زخم را بخار بدهند، بلکه خوب شود.

رسم بختیاری‌ها بر این بود که اگر خانواده‌ای دو پسر داشت، هر دو را با هم ختنه می‌کردند. در چنین موقعی باید یک گوسفند، در میان آن دو پسر سر بریده می‌شد، چون معتقد بودند که اگر این کار انجام نشود، ختنه شگون ندارد. امروزه در صورت تهیدست بودن خانواده، مرغ یا خروس میان دو پسر سر بریده می‌شود و به هر حال باید پیش از ختنه، خونریزی (قربانی) انجام بگیرد. خانواده‌های قوم و خویش هم به دیدن کودک ختنه شده می‌روند و هدیه‌ای برای وی می‌آورند که این بخش از آئین ختنه‌سوران هنوز هم پا برجاست.

در گذشته‌ها، توشمال‌ها (tušmâl) (نوازندگان محلی) در مراسم ختنه‌سوران حضور می‌یافتند و حتی از اهالی روستاهای مجاور و عشایر محلی برای شرکت در این مراسم دعوت می‌شدند. به طور کلی ختنه‌سوران با برپایی جشنی مفصل همراه بود و معمولاً بعد از صرف ناهار و چای، بچه را ختنه می‌کردند.

لرستانی‌ها نیز در گذشته‌ها، ختنه‌سوران را به همراه شادی و پایکوبی انجام می‌دادند. این عمل که به مثابه انجام دادن یکی از مهمترین تکالیف شرعی در مقابل فرزند تلقی می‌شود، امروزه نیز در مناطقی از لرستان با آئینی خاص برگزار می‌شود.

خانواده‌های کوهدشتی، که از مناطق جنوبی استان لرستان محسوب می‌شوند، مثل دیگر نقاط استان، به هنگام برگزاری رسم ختنه‌سوران فامیل و اقوام را به خانه خود دعوت کرده و همراه پایکوبی و دست‌افشانی و گاه خوردن شیرینی، در جشن شادی آشنای خود شرکت می‌کنند. آنگونه که مؤلفان فرهنگ قوم لر نوشته‌اند، مردم این دیار همچون دیگر مردم منطقه دامنی سرخ رنگ به کودک ختنه شده می‌پوشانند.^(۱)

اهالی کریم‌آباد^(۲) نورآباد، پسرهایشان را در سن پنج یا شش سالگی ختنه کرده و مدعوین هم هدایایی، بسته به وسع خود، همچون گوسفند و... به خانواده مورد نظر تقدیم می‌کنند.

۱. صارم پارسا ۴۶ ساله، کوهدشت لرستان.

۲. یوسف حیدری ۲۸ ساله کریم‌آباد، نورآباد لرستان.

اهالی این روستا برای مراسم ختنه‌سوران اهمیت زیادی قائل بوده و معمولاً روز اول مراسم مردم آبادی را خبر کرده و همچون مراسم عروسی به جشن می‌پردازند. در گذشته نه چندان دوره، نوازندگان محلی، موسوم به لوطی‌ها، بچه‌ها را ختنه می‌کردند و برای این کار از تیغی مخصوص و مقداری خاک و دواگلی^(۱) استفاده می‌نمودند.

مردم روستای فیروزآباد الشتر، حتماً تا قبل از هفت سالگی، پسران خود را ختنه می‌کنند. اهالی این روستا نان از دست کودک ختنه‌نشده نمی‌گیرند، چون آن را مکروه می‌دانند. در قدیم ختنه توسط مطرب‌ها و کولی‌ها انجام می‌شد. این مراسم که معمولاً با ساز و دهل همراه بوده و همسان عروسی است، به علت نبودن امکانات، گاهی با خطراتی مصادف می‌گشت. لذا برای این عمل روزهای مبارک را انتخاب می‌کرده و نذرهایی می‌نمودند که خطری بچه را تهدید نکند.

در روستای فیروزآباد، قبل و بعد از مراسم ختنه‌سوران، معمولاً بازی‌هایی در مجلس انجام می‌گیرد تا کودک درد را فراموش کند. اگر زیاد درد بکشد به او می‌گویند سیلی محکمی به صورت استاد ختنه کن بزند تا دردش ساکت شود.

بعضی از الیگودرزی‌ها برخلاف فیروزآبادی‌ها، چندان به سن کم ختنه‌شونده، اهمیت نمی‌دهند و گاه کودک را تا دوازده سالگی ختنه نمی‌نمایند.

در بروجرد^(۲) ختنه‌سوران اینگونه انجام می‌گیرد: معمولاً استاد سلمانی، کودک را روی تختی قرار داده عمو و یا دایی بچه به وی می‌گویند: کلاغ را در آسمان نگاه کن و همزمان با تغییر نگاه کودک تیغ تیز سلمانی کار خود را انجام می‌دهد. پایکوبی و جشن از این لحظه بیشتر می‌شود تا صدای گریه کودک در آوای شادمانه مدعوین گم شود. خانواده کودک برای ظهور آن روز عده‌ای از اطرافیان نزدیک را نهار داده و بعد از ظهر هم جشن گرفته و هدایا را تحویل می‌گیرند. به کودک دامنی بلند و قرمز رنگ می‌پوشانند و وی را تا سه روز در رختخواب می‌خوابانند. کودک تا مدت‌ها با خیال اسکناس‌هایی که فامیل بدو هدیه داده‌اند خوش است.

۱. دواگلی (davā goli)، مرکورکروم.

۲. حسین عطایی دره گرگی، ۳۵ ساله، ساکن بروجرد.

مردم جاپلق^(۱) معمولاً برای پسرانشان ختنه‌سوران مفصلی گرفته و بعضی خود را از روزهای قبل برای این کار مهیا می‌کنند.

ازنای‌ها بچه را سر کرسی گذاشته و در دهان او نبات می‌گذارند و آنگاه وی را ختنه می‌کنند. ظهر آن روز به مدعوین ناهار داده و جشنی برگزار می‌نمایند. در این جشن، ابتدا دو تن از بزرگان مجلس بین مردم شیرینی پخش می‌کنند، سپس سینی بین مردم گردانده شده و هدایای آنان را که اغلب پول نقد است، جمع می‌کنند.

زاغ‌های‌ها معمولاً هدیه ختنه‌سوران را که پول است به کودک می‌دهند. این جشن در زاغه، گاه تا سه روز طول می‌کشد. در جشن ختنه‌سوران، مردم زاغه، اشعاری عاشقانه می‌خوانند، همچون:

کسی دلا دوسه کم امروز نیوما کلکش بونم

Kasi de lā dusekam niumā kelekeš bavanem

برگردان: امروز کسی از جانب دوستم به سوی من نیامد تا انگشتانش را ببندم (انگشتش را ببندم تا پیغام مرا که به سوی او می‌برد، یادش نرود)

ضرب‌المثل‌های کودکانه

ضرب‌المثل‌ها معمولاً حامل تجارب طولانی یک قوم هستند و پیوستگی تامی با اندیشه عامه دارند. هر چند گاه زبانزدها از دایره اخلاق بیرون می‌روند، اما این عصاره تفکر و تجربه‌های عامه، بیشترین شباهت را به واقعیات زندگی دارند. به عنوان مثال لرها وقتی فرزندی بی‌ادب و سر به هوا را می‌بینند، او را به خانواده‌اش مانند می‌کنند و می‌گویند: از بز چه زاید تی تی (titi)؛ یعنی از بز، بزغاله زائیده خواهد شد.

بختیاری‌ها در ارتباط با شباهت کودک به پدر و مادر می‌گویند:

دحدرَ وا دا ابره - گو وِر واگا ابره

۱. جاپلق (jâpelaq) منطقه ازنا.

dohdar vā dā ebare – go var vā gā ebare

دختر به مادر می‌برد و گوساله هم به ماده گاو.
برگردان: ضرب‌المثل دیگری نیز در بختیاری رواج دارد که گویی ترجمان این شعر است
که:

پسر کو ندارد نشان از پدر تو بیگانه خوانش مخوانش پسر

taler kasi ebini kore boo xose تالرکسی ابینی کر بوو خُسر

برگردان: هر کس می‌بینی پسر پدر خودش است.

bare nar be kola nivâsiya بره نر به کله نی‌واسیه
برگردان: بره بز در اصطبل نمی‌ماند (پسر، خانه‌نشین نمی‌شود و بدون شک عرض‌اندازی
می‌کند)

hič xarmeni bi tahe xerman nid هیچ خرمنی بی ته خرمن نید

برگردان: هیچ خرمنی که محصول در آن خرمنکوبی می‌کنند، بدون گاه و کلش نمی‌ماند.
مقصود این است که بالاخره از بازماندگان انسان‌های نیکوکار، کسی پیدا می‌شود که راه پدر یا
مادر نیکوکار را ادامه بدهد.

گاه در خانواده‌هایی فرزندان پیدا می‌شوند که نماد تنبلی و نادانی هستند. در چنین مواقعی
این ضرب‌المثل برای آنها به کار می‌رود: نه هر کری کره – نه هر دحدری دحدر

Na har korri korre – na har dohdari dohdar

برگردان: نه هر پسری را باید پسر گفت و نه هر دختری را باید دختر به حساب آورد.
بختیاری‌ها بر این باورند که پسر مانند نی است و می‌تواند جای پدر را بگیرد، اما دختر
مانند آب روان رفتنی است. یعنی شوهر کرده و به خانه بخت خود می‌رود. در این مورد
ضرب‌المثل‌های زیر رایج است:

کر ستین حونه – دحدر او روونه

kor setine huneya – dohdar aove ravuneya

برگردان: پسر ستون خانه است، اما دختر مثل آب روان است- (یعنی در حال جاری شدن و رفتن است).

kor ojâge huneya – dohdar jure mehmune کر اجاق حونه - دحدر جور مهمونه
برگردان: پسر اجاق خانه است و دختر مانند میهمان است. یعنی پسر وظیفه دارد که اجاق (چراغ) خانه را بعد از پدر روشن نگاه دارد، اما دختر مانند میهمانی است که مدتی مانده است، حال باید به منزل واقعی خود (منزل شوهر) برود.

وقتی فرزندان خانواده‌ای پا را از گلیم خود فراتر بگذارند و به جای پدر و مادر خود حرف بزنند، در این صورت این ضرب‌المثل برای آنها به کار می‌رود:
حونه فلونی کَر کدخدا - در کیونو واییده

huney feluni kor kadxodā – dor kayvenu vā bida

برگردان: خانه فلانی، پسر کدخدا و دختر کدبانو شده است.
بختیاری‌ها بر این باورند که بچه‌های سیه‌چرده نسبت به بچه‌ها (و به طور کلی آدم‌ها) سفیدپوست و زرد چهره، پر جرئت‌تر هستند، به همین خاطر وقتی بچه سیه‌چهره‌ای را می‌بینند چنین می‌گویند:

koreša – pehrest - beča کرشه - په‌رست - بچه

برگردان: پسر سیاه - پرید توی چاه
بختیاری‌ها در رابطه با کودکی که از چهره‌اش نجابت و برازندگی و بزرگی می‌بارد، این ضرب‌المثل را به کار می‌برند.

tipe rü zemin ze dur diyâre تیپ رو زمین - زدیر دیاره

برگردان: قیافه برازنده از دور و یا از بچگی هویدا است.

ب: عروسی

باورهای عروسی

پیوند زناشویی یکی از مهم‌ترین فرازهای زندگی بختیاری‌ها به شمار می‌رود. لرها نیز به این امر مقدس اهمیت بسیاری می‌دهند. اما تفاوت‌های اندکی میان نگاه بختیاری‌ها و لرها به امر ازدواج وجود دارد که این تفاوت‌ها کم‌وبیش نشئت گرفته از نوع زیست، اقلیم و نظام ایلیاتی هر یک از ایلات مزبور است. به عنوان مثال ازدواج درون ایلی در میان بختیاری‌ها از اهمیت بیشتری برخوردار است. بختیاری‌ها فرزندان حاصل از ازدواج برون‌ایلی را از قوم بختیاری به حساب نمی‌آورند در حالی که لرها عموماً از ایجاد هر نوع پیوندی برای تحکیم پیوندهای ایلیاتی خود استفاده می‌کنند و گاه در منطقه‌ای دور، یافتن کوچکترین پیوند فامیلی زمینه مودتی محکم و هواخواهی جدی، نسبت به فردی غریبه می‌شود. به همین دلیل است که عموماً بختیاری‌ها از نظر شکل و قیافه و تیپ، از دیگر اقوام ایرانی یکدست‌تر بوده و به سهولت قابل شناسایی هستند و به اصطلاح اصالت نژادی خود را تا حدود زیادی حفظ کرده‌اند. در حالی که پیوندهای فامیلی بی‌شمار برون‌ایلی در میان طوایف لر باعث شده است که از سویی تضادهای رایج یک قرن پیش میان طوایف مختلف و یا کشمکش‌های میان جوامع روستایی - عشایری و عشایری - شهری کمتر جلوه داشته^(۱) و از سوی دیگر شاخصه‌هایی که مستشرقان برای چهره‌های طوایف مختلف لر برشمرده‌اند امروزه کمتر به چشم بیاید. تعدد زوجات نیز هر چند در میان برخی خوانین و بزرگان لر رایج بوده و هست، اما گستردگی آن به اندازه بختیاری‌ها نیست، و به طور کلی می‌توان گفت که زن در طوایف لر کوچک، از قدرت بیشتری نسبت به لر بزرگ برخوردار است. کتاب **تاریخ بختیاری** که از قدیمی‌ترین منابعی است که باورها و آئین‌های عروسی در ایل بختیاری را گزارش کرده است، عادات معموله در عروسی ایل بختیاری را اینگونه شرح می‌دهد:

۱. اوج این درگیری‌ها بعد از ترور ناصرالدین‌شاه و هرج و مرج حاصل از سال‌های فترت قدرت، در لرستان اتفاق افتاد.

«شکوه و دبدبه عروسی ایلات و عشایر بیش از شهرهاست و شایان هزار تحسین و تمجید می‌باشد. بدواً باید خاطرنشان نمود که حضرات اناث در ایلات مثل زن‌های شهر چهره خود را مستور نمی‌دادند و تمام اهالی یکدیگر را دیده و اقلاً قیافه و ظاهر همدیگر را می‌شناسند. نامزد نمودن در آنجاها بیشتر از سایر نقاط معمول است و رسوم و ترتیبات آن در اینکه بین یک ایل باشد یا عشایر مختلفه تغییر می‌کند. تشریفات با نهایت جلال و طمطراق در میان دو ایل معمول می‌شود که بدان وسیله قدرت و ثروت و شأن خود را نشان بدهند و در عروسی یک ایل تکلفات بواسطه انس و الفت سابقه کمتر است. هر کس که داماد می‌شود باید در اول هر سال از طرف خود تحفه و تعارفی به اسم عروسی بفرستد و اهمیت آن بسته به دستگاه مکنت طرفین است. غالباً جواهرآلات از قبیل سنگ‌های قیمتی یا طلا یا بازوبند و گردن‌بند و پارچه‌های گرانبها و غیره است. لازم است این مسئله ذکر شود که در ایلات باید عروسی بین دو نفر که از حیث نجابت مساوی هستند معمول گردد و اگر کسی در صدد عقد مواصلت میان دو خانواده که از حیث اصالت یکسان نیستند بیفتد، با تمام قوا از این اقدام جلوگیری می‌شود. برخلاف آنچه در شهرهای بزرگ متداول است در ایلات طایفه [ای] که درجه نجابتش کمتر است به سهولت نمی‌تواند به خویشی با خانواده محترم نائل گردد. حتی در میان عشایر بعضی‌ها هستند که به غیر، دختر نمی‌دهند. برخی دیگر پا [ی] بند این مسئله نیستند، ولی از بستن اتحاد و عروسی با اهالی شهرها و قری جداً اجتناب می‌نمایند»^(۱)

امروزه پنج نوع ازدواج میان بختیاری‌ها و لرها رواج دارد که عبارتند از: ۱- ازدواج ناف‌برون ۲- ازدواج خون‌بس ۳- ازدواج گا به گا (gābegā) ۴- ازدواج فامیلی ۵- ازدواج هم‌بهری.

ازدواج ناف‌برون که شرح آن آمد، مربوط به جوانانی می‌شود که در کودکی، خانواده‌های آنها، نافشان را برای هم بریده‌اند و چه بخوانند و چه نخواهند باید به عقد هم درآیند. ازدواج خون‌بس هم مربوط به خانواده‌هایی است که یکی از آنها توسط طایفه یا ایلی دیگر کشته شده است و در این صورت برای ازبین‌بردن کینه حاصل از قتل دختر، خواهر و یا یکی

۱. سردار اسعد، علیقلی‌خان و لسان السلطنه سپهر، عبدالحسین، تاریخ بختیاری (خلاصه الاعصار فی تاریخ البختیار) به اهتمام جمشید کیهان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶، ص ۱۹۴.

از بستگان قاتل، به عقد، یکی از نزدیکان مقتول درمی‌آید. هر چند در باور عامه، دختری که به جای خون می‌آید، از حقوقی برخوردار نیست و این زبانزد که «مگر دخترمان جای خون آمده است که با او اینگونه رفتار می‌کنید؟» تأییدکننده روا بودن ظلم به چنین دخترانی است، اما معمولاً در عمل چنین نمی‌شود.

ازدواج گا به گا نیز به ازدواج‌هایی گفته می‌شود که برادر و خواهری از یک خانواده، پیوند زناشویی خود را با خواهر و برادری از خانواده دیگر می‌بندند. اعتقاد لرها و بختیاری‌ها این است که چنین ازدواج‌هایی، ضمانت دوام بیشتری دارند.

اگر پسری در ایل بختیاری به سن بلوغ برسد، باید در ابتدا، دختری از خانواده عمو، عمه، خاله و دایی را برای ازدواج انتخاب نماید و در صورتی که ازدواج با دختران فامیل میسر نشد، وی می‌تواند به خواستگاری دختری دیگر برود.

ازدواج هم بهری نیز بدین صورت است که «اگر شخص مورد نظر از (جوانی) دوران کودکی و یا نوجوانی نزد خانواده‌ای مشغول کار می‌شد و صاحبخانه این فرد را به عنوان شریک یا هم بهر قبول می‌کرد، به گونه‌ای که او را در تمام اموال خود شریک می‌دانست، در این صورت پس از خواستگاری چنین جوانی (هم بهر)، از دختر خانواده، صاحبخانه از جوان شیربها و یا مهریه نمی‌گرفت و دختر خود را نیز به عقد او درمی‌آورد، زیرا او رفیق و شریک این خانواده محسوب می‌گردید.»^(۱) و اما جلوه‌هایی از باورهای متعدد و متنوع این قوم: اهالی روستای ده نومیل‌اس لردگان وقتی می‌خواهند از همان آغاز تولد، دختری را برای پسر خود نامزد کنند، یک دستمال، با یک بند مهره برای نوزاد دختر می‌برند که به آن شرگرونی (šargeruni) گفته می‌شود.^(۲) ده نویی‌ها بر این باورند که با بردن این دستمال، دیگر دختر و پسر متعلق به هم هستند و به هیچ وجه نباید خواستگاری برای دختر برود و پسر هم نباید با دختری دیگر ازدواج نماید.

در روستای بصری بروجرده، معمولاً دو زن حامله که نسبت خویشی یا دوستی و صمیمیتی با هم دارند عهد می‌بندند که از طریق ناف‌بری پیوندشان را مستحکم نمایند و آن بدین صورت

1. <http://www.masjed-solyman.com/pata/aroosi.htm>.25.jan.2007.

۲. به روایت بازعلی امیری، روستای ده نومیل‌اس، لردگان، استان چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۴.

است که زنی که پسر زائیده است، نوزاد دختر را در دامن پیراهن خودش جا می‌دهد و می‌گوید: راضی نبودم به خاطر شرطی که با تو بستم، دختر بزایی، ولی خواست خدا بوده است. آنگاه رو به حاضران کرده و می‌گوید: ای زنها شاهد باشید که من مطابق شرطی که بسته‌ام، ناف این دختر را برای پسر می‌برم و ان‌شاءالله وقتی این دو بزرگ شدند، آنها را به عقد هم در می‌آورم.

آنوقت رو به مادر دختر کرده و می‌گوید: «آیا قبول داری؟» وقتی مادر دختر پاسخ «آری» داد، زن‌های دیگر با فرستادن سه صلوات بر حضرت محمد(ص)، مبارکباد می‌گویند. بعضی در دو - سه سالگی دختر ناف‌بر شده را عقد می‌کنند تا دیگر کسی به خواستگاری دختر نیاید، و برخی دیگر، دختر را در سنین ده - دوازده سالگی به عقد پسر موردنظر درمی‌آورند. سرپیچی از این عهد، بسیار مزموم بوده و کمتر اتفاق می‌افتد.^(۱)

موضوع جالب در ناف‌بری این است که پدر و مادر دختری که ناف‌بر شده است، دیگر حق گرفتن شیربها ندارند، و تنها پیراهن یا چادری از طرف داماد برای مادر دختر به عنوان شیربها خریداری می‌گردد. احتمالاً دلیل آن باید هدایایی باشد که از طرف داماد، در طول سال‌ها برای عروس خریداری شده است.

در روستای خیرآباد کیار چهارمحال و بختیاری، در شب حنابندان، به نسبت اینکه اولین فرزند عروس پسر باشد، بعد از اینکه یکی از بستگان داماد حنا را به دست عروس گذاشت، یکی از پسر بچه‌های نابالغ از بستگان داماد، حنا را از دست عروس چنگ می‌زند.^(۲) در روستای خیرآباد کیار چهارمحال و بختیاری، جانماز را طی رسم جالبی به خانه عروس می‌برند و بر این باورند که این جانماز در استمرار سلامت ماندن ازدواج کمک می‌کند. اهالی این روستا، جانماز را در سینی بزرگی پهن می‌کنند و کلیه لباس‌های عروس را داخل سینی می‌گذارند، سپس قرآن، سبزه و گلدان گل و یک چراغ را داخل سینی می‌گذارند و از طرف عروس نیز لباس‌های داماد را با قرآن، سبزه، گلدان گل و یک چراغ به علامت روشنی و نور و پاکی داخل سینی گذاشته و به خانه داماد می‌برند.

۱. غلامحسین کرزیر، روستای بصری، بروجرد، لرستان، ۱۳۶۲.

۲. محمدعلی افخمی، روستای خیرآباد کیار، چهارمحال و بختیاری، سال ۱۳۶۳.

وقتی در روستای گهروی شهرکرد، عروس «بله» را می‌گوید، همزمان با صرف غسل توسط عروس و داماد، دخترهای دم بخت نیز شروع به خوردن شیرینی می‌کنند، زیرا عقیده دارند که این شیرینی بخت‌گشا است. همچنین هنگام قرائت خطبه، یکی از زنها کله قندی را دو نیم کرده و روی پارچه سبزرنگ بالای سر عروس به هم می‌ساید، سپس نان شیرین شده را به مدعوین می‌دهند. اهالی معتقدند که خوردن این نان باعث می‌شود که انسان همیشه شاد باشد.

از دیگر باورهای مردم روستای گهروی شهرکرد این است که وقتی عروس می‌خواهد قدم به خانه تازه‌اش بگذارد، تخم‌مرغی را بالای در اتاق می‌زند و در همان لحظه داماد هم باید اناری بالای درخانه بزند. سپس پاهای عروسی را داخل آب ولرم قرار دهد. مردم بر این باورند که این مراسم و شکستن تخم‌مرغ و انار، باعث کورشدن چشم حسودان می‌شود و دیگر عروس و داماد چشم نمی‌خورند و آب ولرم نیز باعث ایجاد مهر و محبت بیشتری بین آنها شده و زندگیشان همیشه با نشاط می‌شود.^(۱)

در اردل چهارمجال و بختیاری، وقتی شب حنابندان، در کف دست راست عروس حنا بستند، داخل حنا یک سکه پنج تومانی قرار می‌دهند و سپس به یک پسر بچه می‌گویند که سکه را از دست عروس بردارد. اردلی‌ها اعتقاد دارند که با این عمل، بچه اول عروس پسر خواهد شد.^(۲)

نه تنها بختیاری‌ها به مراددهندگی حنای شب حنابندان اعتقاد دارند که بروجردی‌ها هم بر این باورند که این حنا، حنای خاصی است، لذا آن را به نیت انجام کاری خیر به انگشتان دست و پای خود می‌گیرند. حتی بی‌نیازان و سپیدبختان نیز کف دست خود را با سبزی حنای تازه آب دیده، آغشته می‌سازند تا از شگون آن بهره‌برگیرند.^(۳)

اغلب لرستانی‌ها معتقدند که عقد پسرعمو و دخترعمو را در آسمان بسته‌اند. مردم این دیار بر این باورند که نیاستی روز عروسی شیئی در خانه داماد شکسته شود، چرا که شگون ندارد. در مناطق دیگر از جمله بروجرد، ززوماهرو، چگنی و خرم‌آباد، خانواده داماد به عنوان نذر،

۱. اسکندر شهبازی، روستای گهرو، شهرکرد، چهارمجال و بختیاری، ۱۳۶۹.

۲. نور محمد رییس اردلی، چهارمجال و بختیاری، سال ۱۳۶۳.

۳. عفت گودرزی، ۶۰ ساله، روستای بیچون سفلی.

وسیله‌ای هر چند کوچک از خانه عروس می‌ربایند که بعضی نیز معتقدند این دستبرد دوستانه بایستی کاملاً محرمانه باشد.

در منطقه بختیاری سه روز بعد از شب عروسی زن‌های آبادی، نوعروس را به سرچشمه می‌برند و از او می‌خواهند تا هفت مشک آب را پر کند. آنگاه زن‌ها این مشک‌ها را که با دست نوعروس متبرک شده است به خانه‌ها می‌برند تا مرادشان حاصل آید.^(۱)

در فرهنگ قوم لر در باور مردم استان لرستان، هر روز خدا، دارای خصوصیات خاصی است و به همین دلیل روزی را برای سفر، روزی را برای نذر و دعا و روزی را هم برای شادی و برگزاری مراسم عروسی مناسب می‌دانند. بروجردی‌ها، معمولاً عروسی خود را شب‌های جمعه برپا می‌کنند و خصوصاً شنبه شب و چهارشنبه شب را برای عروسی، خوش‌یمن نمی‌دانند. پیشترها بختیاری‌ها هرگز در شب شنبه عروس را به خانه داماد نمی‌بردند.

اما اینکه اگر جوانی دیر زن بگیرد، چه جایگاه کوچکی در اجتماع دارد، خود حدیث مفصلی است که در همه جای استان لرستان مرسوم بوده است.

در محل آرایش و رتق و فتق امور عروس، ورود زنان بیوه و زنانی که شوهر دومشان را رفته‌اند ممنوع است، چه که حضور آنها را بدشگون می‌دانند.

در منطقه بروجرد، وقتی عروس می‌خواهد پای سفره عقد «بله» بگوید پسری را روی پایش می‌گذارند به این نیت که فرزند اول نوعروس پسر باشد. این باور را در ایل بختیاری و خصوصاً در منطقه زوزوماهرو به صورت دیگر مشاهده می‌کنیم. وقتی روز عروسی، داماد برای بردن عروس می‌آید. بعد از اینکه عروس را سوار بر اسب کردند، پسر بچه‌ای را به آغوش عروس می‌گذارند به این نیت که فرزند اولش پسر باشد.

تقریباً در تمامی مناطق لرستان در شب عروسی برادر عروس شالی به کمر عروسی می‌بندد و مقداری نان در آن می‌نهد با این آرزو که خانه داماد همواره پر از نان باشد. اگر عروس برادر نداشت، این کار توسط یکی از محارم داماد و عروس انجام می‌گیرد.

در بسیاری از طوایف لر و بختیاری، رسم بر این است که برای دختر سهمی از ارث پدر

۱. رحیم ماهرو، بختیاری، ۲۸ ساله، اهل روستای چم‌سنگر.

در نظر نمی‌گیرند.^(۱) و این باور که دختر صاحب ارث نیست، از سال‌های پیش در میان طوایف مختلفی از لرها رواج داشته است، چنانچه سردار اسعد بختیاری در **تاریخ بختیاری** این رسم را از رسم‌ها و اخلاق و عادات بد بختیاری‌ها دانسته (در میان طوایفی از لرها نیز این باور رواج دارد) و در این باره می‌نویسد «[از] عادات بد ایل‌یات این است که ارث به دختر نمی‌دهند و من در بختیاری خیلی سعی کردم که این عادت را متروک نمایم، تاکنون موفق نشدم. امیدواریم که به واسطه مدارس جدید این عادات زشت منسوخ بشود.»^(۲)

آئین‌های عروسی

آئین‌های عروسی از جمله مفصل‌ترین آئین‌های بختیاری‌ها و لرها به شمار می‌رود. تنوع مراسم در این بخش، در نقاط مختلف لر نشین به وضوح قابل مشاهده است. همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، ازدواج در طوایف مختلف بختیاری و لرستان در کنار علاقه برای صاحب پسر شدن و ارضای غرایز جنسی و انجام فریضه‌ای مذهبی، برای ارضای حس استقلال‌طلبی جوانان انجام می‌گیرد و در انتخاب همسر، خانواده و جایگاه ایلی خانواده عروس حرف اول را می‌زند.

هر چند امروزه مراسم عروسی هنوز هم در مقایسه با دیگر رسوم، مفصل‌تر است، اما در گذشته علاقه مردم به شادی و فراغت بیشتر، سبب می‌شد که گاه یک عروسی مهم تا چهل شبانه‌روز به طول بینجامد. مروری بر آئین‌های عروسی در اواخر دوره قاجار و سپس بیان ویژگی‌ها و روند انجام عروسی در بخش‌های مختلفی از بختیاری و لرستان، بیانگر میزان تغییر این آئین‌ها در طول بیش از هشت دهه است: «وقتی که هنگام عروسی می‌رسد مدت چندین روز یا چند هفته مشغول جشن و عیش و شادی هستند - ۷ یا ۸ الی ۲۰ روز و گاهی هم ۴۰ شبانه‌روز متوالی - در اینگونه جشن‌ها آواز ساز و رقص آماده بوده و مجلس ترتیب می‌دهند

۱. در هنگام ازدواج دختر نیز مرسوم بوده است که بسته به شأن خانواده دختر مبالغی از طرف داماد به خانواده عروس پرداخته شود. به همین دلیل، استدلال برخی مبنی بر پرداخت سهم ارث دختر از طریق جهیزیه نیز بی‌ربط و نایجاست.

۲. سردار اسعد، علیقلی‌خان...: تاریخ بختیاری، پیشین، ص ۱۹۶.

که اسباب مشغولیات برای همه فراهم است. مردها به طور دائره شروع به رقص می‌نمایند و از روی آهنگ موزیک پاها را حرکت داده و دست یکدیگر را در دست دارند. عده مدعوین بشمار است و نهار و شام را در چادر یا زیر آسمان می‌چینند. روز مردها و جوان‌ها سوار اسب شده و روی اسب حرکات فوق‌العاده و مشق‌های حیرت‌انگیز می‌نمایند و خود را برای روزی که عروس را بیاورند حاضر می‌کنند. در روز یا در ساعت معین مردها و عده زیادی از زنان سوار شده و با ساز و دهل به طرف ایل عروس حرکت می‌نمایند. فاصله [ای] را که باید برای رسیدن به آن ایل پیمود از یک الی دو ساعت طول می‌کشد. حتی گاهی یکی دو روز طی مسافت لازم است و در ظرف این مدت جنگ مصنوعی و بازی روی اسب ابداً قطع نمی‌شود. در میان عشایر هر وقت دختر را به مزاجت می‌دهند، پدر مبلغی پول دریافت و کسی که در خانه چند دختر دارد مثل آن است که صاحب چشمه ثروتی باشد. عروس جهاز بسیار مختصری به جهت داماد می‌آورد و این برعکس مرسومات شهر است. مبلغی که شوهر می‌دهد مرسوم است به شیربها.

معمولات مذهبی و قانونی که راجع به قرارداد عروسی است در همان روز مجری می‌شود که می‌آیند، عروس را نزد اقوام جدیدش می‌برند. خیلی کم اتفاق می‌افتد که قباله عروس قبل از روز مزبور نوشته شده باشد در وقتی که ساعت خوب نیست. عروس باید چند روزی را درخانه اقوام جدیدش به سر برده بدون اینکه مجاز باشد شوهر خود را ملاقات نماید. شب موزیک‌زنان، عروس را به حجله [ای] که در عمارت و یا در چادر واقع است هدایت می‌نمایند و در آنجا نیز رقص شروع می‌شود.

در مرسوماتی که قبل از عروسی معمول است، شوهر همیشه غائب است. فقط آن روزی که سوار اسب می‌شود و جلوی عروس می‌رود اول دفعه‌ای است که شوهر آفتابی می‌شود. سوارهایی که همراه او هستند به دو فرقه منقسم شده: یکدسته نزد داماد می‌مانند و دسته دیگر به عروس ملحق می‌شوند. عروس هم با همراهان خود که جمع کثیری هستند و تمام سوار اسب‌اند جلو می‌آید. در این موقع داماد باید رشادت خود را بروز داده و با وجود مقاومت طرف، داخل جرگه آنها شده و پارچه نازکی که روی سر عروس کشیده شده برداشته، همراه ببرد.

سوارهای همراه عروس که آنها هم از طرف داماد آمده‌اند، داماد و سوارانش را تعاقب می‌نمایند تا آنچه را که به طور دلیری ربوده از او پس بگیرند. اگر سوارهای طرف داماد عاقبت نائل شدند که داماد را فرار بدهند افتخار را به جهت خود جلب نموده و هنر خود را در سواری نشان داده‌اند و آلا سوارهای طرف مقابل همواره مورد توجه و افتخار واقع می‌شوند و بدین واسطه خجالت و سرافکنندگی همه عمر نصیب شوهر می‌گردد.

مقصود از تمام این مشق‌ها و ظاهرسازی‌ها جز این نیست که اطلاعات کامله سوار را در جنگ ثابت نماید و سوار قشنگی اسب خود را به همه نشان بدهد که مورد تحسین واقع شود. به همین دلیل است که برای آن روز چابک‌ترین و بهترین اسب‌های ایل را به جهت سواری داماد انتخاب می‌نمایند.

چندی است که این عادت در میان ایل بختیاری موقوف است اما در میان بعضی ایلیات دیگر مرسوم گرچه این عادات تا اکنون قدری متروک شده ولیکن به کلی از میان نرفته و گاه گاهی دیده می‌شود که در بعضی نقاط معمول می‌دارند.

سایر مرسومات عروس در ایل چندان فرقی با شهر ندارد و فقط ما در این نقطه اختلاف را ذکر نمودیم. کلیه تمام این مرسومات عروسی از روی درجه مکنت و ثروت طرفین اختلاف حاصل می‌نماید. در خانواده‌هایی که کمتر متمول هستند، جشنی که به جهت این قبیل عروسی‌ها گرفته می‌شود منحصر به همان شبی است که عروس را نزد اقوام جدیدش می‌برند.^(۱) امروزه آیین‌های عروسی در میان بختیاری‌ها اینگونه خلاصه می‌شود:^(۲) ۱- مراسم بلکه بندون (balke bandun)، ۲- دستگیران (dastgirân)، ۳- قند اشکنون (qand eškenun)، ۴- خرج (xarj)، ۵- باشلق (bašloq)، ۶- دست بوسون (dast busun)، ۷- سرکری (sar keri)، ۸- اوزی (eozi)، ۹- گردآوری (gerd āvari)، ۱۰- باروزی (bâruzi)، ۱۱- دوالالی (doâlâli)، ۱۲- سرانداز (sarendâz) و ۱۳- سوخت (suxt).

اکنون به اختصار هر یک از این آئین‌ها را معنی نموده و سپس با ارائه نمونه‌هایی تفاوت‌های برگزاری آئین‌های ازدواج در شهرها و روستاهای مختلف بختیاری و لرستان بیان می‌شود.

۱. سردار اسعد، علیقلی خان و... تاریخ بختیاری، پیشین، ص ۱۹۶.

۲. زنده دل، حسن و دستیاران، راهنمای ایرانگردی، تهران، نشر ایرانگردان، ۱۳۷۷، تلخیص از صفحات ۸۴ الی

بلکه بندون: به هدایایی که خانواده داماد، پس از اعلام موافقت خانواده عروس برای عروس می‌برند، بلکه بندون می‌گویند. این هدایا در ایل بختیاری عبارتند از: شلوار، پیراهن، کفش، مینا، حنا و مقداری قند.

دستگیران: هدایای مراسم بلکه بندون [خواستگاری اولیه] به دستگیران معروف است.

قند اشکنون: مراسم قند اشکنون یا شیرینی اشکنون همچون دستگیریانی در خانه عروس انجام می‌شود و قبل از انجام آن خانواده پسر تعدادی گوسفند و مقداری قند به خانه عروس می‌برد. در خانه عروس، پس از معلوم شدن میزان شیربها و... کله قندی شکسته می‌شود و هر تکه‌اش به یکی از حاضران داده می‌شود، تا دهانشان را شیرین کنند.

خرج: اجناسی که از طرف خانواده داماد به خانه عروس برده می‌شود تا در مراسم شیرینی‌اشکنان از آن استفاده شود، خرج گفته می‌شود.

با شلق: با شلق همان شیربهاست.

دست بوسون: در روزی که مراسم قنداشکنون برگزار می‌شود، داماد موظف است که دست پدر عروس را ببوسد. به این مراسم دست بوسون می‌گویند.

سرکری: داماد مجاز است که به خانه پدر زن آینده‌اش سر بزند و هر بار که به خانه عروس می‌رود، باید هدیه‌ای با خودش ببرد که این هدیه را سرکری می‌نامند. دختر در این دوران (نامزدی) از داماد رو می‌گیرد و بیشتر اوقات، هنگام آمدن داماد، از خانه بیرون می‌رود.

اوزی: پس از مراسم قنداشکنون، هر یک از اقوام و آشنایان داماد، برای او هدیه‌ای می‌فرستند که به این هدایا اوزی می‌گویند.

گردآوری: اصطلاحی است برای آماده نمودن جهیزیه عروس.

باروزی: یک روز پیش از عروسی، مقداری بار و بنه به نام باروزی از طرف داماد به خانه عروس ارسال می‌شود.

دوالالی: آوازی که زنان و دختران قبل از واردشدن به خانه عروس و در میانه راه می‌خوانند، به دوالالی موسوم است.

سرانداز: وقتی عروس، سوار بر اسب به خانه داماد برده می‌شود، سواران دعوت‌شده از سوی عروس و داماد، دستمالی را که روی سر عروس افتاده و به سرانداز موسوم است

می‌ربایند و دیگر سواران، به دنبال وی می‌تازند تا دستمال را بگیرند. نگاه داشتن دستمال تا آخر بازی برای رباینده افتخار محسوب می‌شود.

سوخت: هیزمی که برای فراهم آوردن غذای عروس تهیه می‌شود، به سوخت معروف است. در روستای لورک شهرکرد، زمانی که پسری تصمیم به ازدواج می‌گیرد یا مستقیماً این مسئله را با خانواده در میان می‌گذارد و یا به وسیله واسطه‌ای تصمیم خود را به گوش پدر و مادرش می‌رساند، در این هنگام ممکن است پسر خود، دختری را مدنظر داشته باشد و یا با مشورت خانواده‌اش دختری را انتخاب می‌کند.

ابتدا خواهر یا مادر برای تحقیق در مورد دختر می‌روند و بعد از اینکه مطمئن شدند آن دختر مناسب است و دختر کارکن و زرنگی است، یکروز زنان به خانه آنها می‌روند و بعد از احوالپرسی و دیدن دختر سر صحبت را باز می‌کنند و منظور خودشان را بیان می‌دارند. معمولاً مادر دختر هم می‌گوید این مسئله را باید با پدر دختر در میان بگذارد و به آنها می‌گوید چند روز دیگر برای جواب بیایند. بعد از چند روز خانواده دختر هم در مورد پسر تحقیق می‌کنند و اگر او و خانواده‌اش را مناسب دیدند خانواده پسر را دعوت می‌کنند که برای جواب و شیرینی‌دادن بیایند. پدر، مادر و خواهر پسر به خانه دختر می‌روند. دیگر اینجا موضوع رسمی‌تر است و خانواده پسر می‌گویند اگر قبول کنید پسر ما به غلامی شما درآید، پسر از شما دختر هم از شما جواب می‌خواهند، دختر با سینی میوه و چای داخل اتاق می‌شود و پسر او را می‌بیند و اگر همدیگر را خواستند پدر عروس چند جعبه گز و شاخه‌ای نبات را در دستمال گذاشته و به آنها می‌دهد و این نشانه «بله» است و بعد از آن قرار «برو به» را می‌گذارند. در شب برو به خانواده داماد به همراه تعدادی از اقوام و پیران به خانه عروس می‌روند. در خانه عروس هم عده‌ای از مردان فامیل جمع می‌شوند، بعد از صرف شام شروع به صحبت می‌کنند و بعضی وقت‌ها با چانه‌زدن‌های فراوان و گاهی هم بدون چانه‌زدن سر مبلغی به عنوان شیربها به توافق می‌رسند و قباله را می‌نویسند و چند نفر از مردان و داماد آن را امضا می‌کنند. زن‌های فامیل هم انگشتی را در دست عروس خانم می‌کنند و طرفین یک روز را برای مراسم نامزدکنون انتخاب می‌کنند. در روز تعیین شده زنان فامیل خانواده داماد به خانه عروس می‌روند و برای عروس طلا و لباس و کفش و چادر و حنا و صابون می‌برند. پس از

صرف ناهار و چای که خرج آن از طرف پدر داماد است، عروس را وارد اتاق می‌کنند و روی سرش نقل و شیرینی می‌پاشند و عروس را می‌نشانند. عمه، خاله یا خواهر داماد لباس‌ها را تن عروس می‌کنند و طلاها را به او می‌دهند و دست و پایش را حنا می‌گذارند و مقداری هم حنا به دیگر افراد می‌دهند و به جشن و پایکوبی می‌پردازند.

عروس در این روز باید بلند شود و دست و روی تک‌تک زنان فامیل داماد را ببوسد (البته اکنون دیگر مراسم نامزدکنان اینقدر مفصل نیست و فقط محدود به دو خانواده است و خیلی مختصر و به جای آن مراسم عقدکنان مفصل‌تر برگزار می‌شود).

بالاخره تاریخ عروسی معلوم می‌شود. چند روز قبل از عروسی پدر عروس و داماد به همراه داماد و عروس و دو زن به محضر ازدواج می‌روند و عروس را عقد می‌کنند.

مراسم عروسی بعد از فراهم‌آوردن اسباب و مقدمات عروسی آغاز می‌شود. یک شب قبل از «عروسی وردارون» خانه داماد شلوغ‌تر است و اقوام نزدیک جمع می‌شوند و گوساله‌ای را سر می‌برند و برای طبخ آماده می‌کنند. در شب بعد از صرف شام، ساعت ۱۱ بعد از اینکه بزرگان مجلس را ترک کردند، جوانان داماد را به حمام برده و در آنجا با شادی‌های بسیار به شستشو می‌پردازند و دست و پا و سر داماد را حنا می‌بندند. بعد از اینکه برای پوشیدن لباس‌ها آمدند اطرافیان با فرستادن صلوات شادی خود را ابراز می‌دارند و شادباش (شباش) می‌گویند. بعد که به خانه رسیدند زنان برای آوردن حنا به خانه عروس رفته و بعد از اندکی همراه با حنا به خانه برمی‌گردند. همراه با حنا، دستمال‌های مخصوص بستن دست و پای داماد به اضافه چراغ کوچکی به علامت روشنایی و دسته گلی و بعد هدیه‌ای از طرف خانواده عروس به عنوان روشنایی حنا، همراه با مقداری نقل و شیرینی و یک جلد کلام‌الله مجید به زنان داده می‌شود و بعد جوانان دور داماد جمع شده بعد از پایکوبی بسیار دست و پای داماد را حنا می‌بندند. یکی از رسم‌های حنابندان این است که یکی از بچه‌های زرنگ با اولین مقدار حنایی که در دست داماد گذاشته می‌شود کمی از آن را می‌دزدد. عقیده بر این است که اگر چنین کند حنا رنگ بیشتری از خود باقی می‌گذارد و این شب را جوانان تا صبح بیدار می‌مانند و خوشحالند چون می‌دانند روزی نوبت به آنها خواهد رسید. بعد از اتمام حمام داماد، زنان به

خانه عروس رفته و او را به حمام برده و بعد از آن عروس را به خانه آورده، سپس با همان رسوماتی که از طرف عروس برای داماد حنا آورده می‌شود به همان طریق از خانه داماد حنا برده می‌شود و دست و پای عروس را حنا می‌بندند. این شب به اصطلاح شب حمام دزد، و حنابندان است. فردا صبح عروسی رسماً آغاز می‌شود و کلیه دعوت‌شدگان به عروسی می‌آیند و این مراسم با جشن و پایکوبی تا عصر ادامه دارد. بعد از ظهر چند زن با یک زن آرایشگر و با چمدان لباس‌های عروس به خانه عروس رفته و او را آرایش کرده و رخت عروسی بر تنش می‌کنند اما در خانه داماد نزدیک غروب، داماد را با سر و صدا به حمام برده (حمام آشکار) و بعد از حمام کردن لباس‌های دامادی را بر تنش می‌کنند و او را با ساز و دهل به خانه می‌آورند و در همین روز در خانه داماد تخت بسته می‌شود. بستن تخت از این قرار است که صندلی یا کرسی را گذاشته و دور آن را با پارچه‌های رنگارنگ تزئین می‌کنند و میزی جلوی صندلی می‌گذارند و روی آن یک گلدان و آینه می‌گذارند. وقتی داماد به نزدیکی‌های خانه رسید، زنان برای استقبال از او به کوچه می‌روند و با شادی و خوشحالی جلوی او سینی را که شامل گل، آینه، سبزه، قرآن، نقل و اسپند است می‌برند. اسپند دود می‌کنند، کل می‌زنند و نقل و پول بر سرش می‌ریزند. وقتی به خانه رسیدند گوسفندی را جلوی داماد ذبح می‌کنند و داماد را روی تخت می‌نشانند سپس خواهر بزرگ‌تر داماد جلو می‌رود و سر داماد را نشانه می‌گیرد. دستمالی را بر سرش می‌اندازند و دانه انار را که قبلاً تهیه و آماده نموده‌اند به هم کوبیده و به عقب پرت می‌کند به معنی اینکه چشم حسودها بترکد، سپس مقداری پول به عنوان شیرینی به او می‌دهند. بعد هم تک تک افراد خانواده و فامیل نزدیک، داماد را می‌بوسند و به او تومشتی (tumošti) می‌دهند. بالاخره بعد از یکی دو ساعت داماد از تخت پائین آمده و به اتاق می‌رود و بعد از آن داماد به خانه عروس برای بوسیره^(۱) دیدی می‌رود و پس از اینکه مدتی نشست به خانه برمی‌گردند. بعد از صرف شام همه فامیل به خانه عروس می‌روند و در آنجا بعد از جشن و پایکوبی چادر عروس را بر سرش می‌کنند و از پدر عروس اجازه رفتن می‌گیرند و قباله را هم تحویل می‌دهند. برادر عروس می‌آید و شالی را به کمر عروس می‌بندد و عروس را بلند

۱. برای دیدن پدر و مادر عروس.

می‌کند. دو زن دستان عروس را می‌گیرند و همگی به راه می‌افتند. سپس به خانه داماد می‌آیند پدر داماد جلوی عروسش گوسفندی ذبح می‌کند بعد داماد به استقبال عروس می‌رود و دست او را می‌گیرد. خواهر داماد روی پشت‌بام رفته و جلوی آنها هفت تخته را به زمین می‌زند سپس عروس و داماد سه بار دور آتش می‌گردند و بعد وارد اتاق می‌شوند و داماد هدیه‌ای را به عنوان روگشون (rugošun) به عروس تقدیم می‌کند.

فردای آن روز زنان فامیل عروس و داماد به خانه داماد رفته و جهیزیه عروس را هم می‌آورند. بعد از صرف ناهار و چای و گز هدیه‌های خودشان را تقدیم می‌کنند و در اتاقی که زنان فامیل عروس نشسته‌اند، سینی می‌برند و هر کدام از آنها مقداری پول در آن می‌گذارند و آنها را بعداً به عروس می‌دهند و در این روز پدر و مادر عروس نمی‌آیند. شب سوم، عروس و داماد به همراه اقوام نزدیک برای سلامانه (selâmâna) به خانه پدر عروس می‌روند و هدیه‌ای هم از طرف خانواده عروس به داماد و عروس تقدیم می‌گردد. روز سوم زنان فامیل داماد، عروس را به حمام می‌برند و ناهار و شام را در خانه آنها می‌خورند و کادوهای را هم به عنوان جا خالی می‌آورند. یکی دو هفته بعد مادر عروس به خانه آنها آمده و عروس و داماد را برای پاکشا دعوت می‌کند و عروس و داماد چند روزی به خانه آنها می‌روند تا اینکه یکروز مادر و خواهر داماد و چند تن از زنان فامیل هدایایی برای عروس و داماد به عنوان جا خالی می‌برند و عروس را برمی‌گردانند و بعد از آن دیگر میهمانی‌ها شروع می‌شود و عروس و داماد هر شبی خانه یکی از اقوام دعوت می‌شوند.^(۱)

دعوت عروس و داماد به خانه اقوام، از طرف بزرگان و نزدیکان عروس و داماد شروع می‌شود و آنگاه نوبت به خویشان و آشنایان دور نیز می‌رسد. این میهمانی که به پاکشا (pâgošâ) معروف است، از آن نظر حائز اهمیت است که فرصتی پیش می‌آید تا عروس و داماد با اقوام یکدیگر از نزدیک آشنا شوند، زیرا در شب عروسی، چنین فرصتی فراهم نمی‌شود.

برخی اصطلاحات رایج در روستای شیرانی لردگان چهارمحال، برای مراسم ازدواج از این

۱. اکبر ایروانی، روستای سورک شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۳.

قرار است: بلگه گرانی (balge gerāni)، کاغذ گردونی، قوا (qavā) (مقدار پولی که در کنار شیربها برای دایی عروس در نظر گرفته می‌شود)، پُشا (pošā) (لوازمی که پدر عروس برای دخترش می‌خرد)، باروزی (bāruzi)، پل زدن (خارج نمودن قسمت جلویی گیسوی عروس از حالت بافته شده).^(۱)

مراسم عروسی در روستای گهروی شهرکرد تحت عناوین زیر قابل تقسیم‌بندی است: نامزدی کودکان خردسال یا همان مراسم ناف‌برون و گوش سوراخ کردن؛ مراسم و اتفاقات بعد از نامزدی کودکان، نامزدی پسران و دختران بالغ و خواستگاری یا به اصطلاح کدخدایی، شامل شیرینی‌خوران یا بلگ برون (belg borun)، پول تحویل، مهمانی دادن، مهمانی رفتن، رخت‌برون، عقدکنون، مراسم شب قبل از عروسی، حمام بردن عروس، حمام بردن داماد و پایتختی، حنابندان عروس و داماد، آرایش عروس، شب عروس‌بردن، شب زفاف، روی‌نما، سلامی، دیدنی از عروس و پاگشایی.^(۲)

ناف‌برون در این روستا کم‌وبیش همانند بقیه نقاط است، ولی گاه نامزدی نوزادان با سوراخ کردن گوش دختر همراه می‌شود. در این صورت، مادر پسر، یا یکی از اقوام نزدیک او با حضور در خانه مادر دختر، لاله گوش دختری را که هنوز ده روز اول زندگی‌اش را می‌گذراند، سوراخ کرده و گوشواره یا نخ‌ی به گوش دختر می‌آویزد و با این عمل نوزاد دختر نامزد می‌گردد.

در روستای گهرو شهرکرد نیز همچون برخی دیگر از روستاهای چهارمحال و بختیاری، حلقه نامزدی را یکی از بستگان داماد به دست عروس می‌کند که این زن نباید بیوه و یا همسر دوم مردی باشد.

در این روستا (روستای گهروی شهرکرد)، بزرگ مجلس هر مبلغی که به عنوان هدیه به داماد در سینی می‌اندازد، سطح هدیه قرار می‌گیرد و کسی حق ندارد بیشتر از آن مبلغ، پولی در سینی بیندازد.

مراحل ازدواج در روستای سلم شهرکرد عبارت است از: اذن، شیرینی‌خوری، شیربها،

۱. شکرخدا امیری، روستای شبرانی لردگان، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۵.

۲. اسکندر شهبازی، روستای گهرو، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۹.

دعوت توسط سلمانی، حنابندان و عروسی. در این روستا بعد از اجازه گرفتن (اذن) و شیرینی خوردن، نزدیکترین زن به داماد، (معمولاً خواهر داماد) یک انگشتری طلا را به انگشت دست راست عروس می‌کند و البته مادر عروس هم در مراحل بعدی باید یک حلقه به انگشت دست راست داماد کند. در این روستا، تحویل دادن پول شیربها را بربوی (barbuy) می‌گویند. از آئین‌های جالب روستای سلم شهرکرد، این است که وقتی عروس را به خانه داماد می‌آورند، او را سه بار دور میزی که وسط حیاط گذاشته‌اند، می‌چرخانند. روی این میز، یک جلد قرآن و مقداری نمک گذاشته شده است. در این لحظه داماد روی پشت بام و رو به قبله ایستاده است، عروس هم رو به قبله نگاه داشته می‌شود. در این لحظه داماد، مخلوطی از گندم، جو، عدس، ماش، لوبیا، نخود و برنج، موسوم به هفت تخمه را باید روی سر عروسش بریزد. در روستای سلم نیز همچون بسیاری دیگر از روستاهای استان چهارمحال و بختیاری، همسایگان و اقوام خانواده‌های عروس و داماد به هر بهانه‌ای به خانواده تازه پاگرفته کمک مالی می‌کنند. اما اصلی‌ترین روش جمع‌آوری کمک مالی، گرداندن سینی بین مدعوین است و جالب اینکه در این روستا - برخلاف مناطق لرستان که هیچ کس نباید بیشتر و یا همپای بزرگتر ایل و طایفه مبلغی روی سینی بگذارد - میزان پرداخت پول بزرگتر مجلس که به عنوان اولین نفر مبلغی می‌پردازد، تعیین کننده میزان پرداخت هدیه دیگران است و البته در روستای سلم نیز به احترام بزرگتر مجلس کسی پول بیشتری هدیه نمی‌کند.^(۱)

مراحل مختلف آئین‌های عروسی در لردگان چهارمحال و بختیاری از این قرار است:

- ۱- ابتدا عده‌ای از طرف داماد به خانه دختر موردنظر برای خواستگاری می‌روند. پدر، عموها و دایی‌های دختر در این جلسه باید حضور داشته باشند. در صورت موافقت خانواده عروس، داماد، لباس‌هایی را برای دختر می‌فرستد که بعد از آن معلوم می‌شود که مثلاً پسر فلانی از دختر فلانی خواستگاری کرده است. به این رسم گپ زنونی (gapzanuni) می‌گویند.
- ۲- چند روز بعد، یک نفر از طرف داماد نزد پدر دختر می‌رود و به او می‌گوید که برای مراسم کدخدایی (خواستگاری رسمی) آماده باشند. در این جلسه میهمانان به همراه میزبان غذا صرف می‌کنند و درباره میزان شیربها، نیز صحبت می‌نمایند.

۱. حمزه علی آمیخی، روستای سلم، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۸.

۳- شب عروسی بازی خاصی موسوم به ترکه‌بازی (tarka bâzi) انجام می‌دهند. این بازی به این صورت است که یکی از افراد چوب درازی را به صورت عمودی در دست می‌گیرد. آنگاه یک نفر دیگر با چوب کوچکتری می‌رقصد و به پای آن یکی که چوب عمودی در دست اوست می‌زند و همینطوری به بازی ادامه می‌دهند.

۴- در شب عروسی زنها در محلی جمع شده و شعر و آواز می‌خوانند و در اشعارشان نام عروس و داماد را تکرار می‌کنند.

۵- دایی یا عموی عروس بر اساس رسمی که در لردگان رایج است، اجازه بردن عروس را نمی‌دهند و باید به او به اصطلاح مبلغی به نام قوا (qavā) بدهند. قوا معمولاً یک رأس گاو و یا مبلغی معادل آن است.

۶- پدر دختر هم باید مبلغی پول در دستمالی گذاشته و به کمر دخترش ببندد.

۷- بین راه دو روستا معمولاً سر مادیانی را جلوی عروس می‌بُرند و عروس باید مقداری از پولی را که پدرش در دستمال گذاشته به قصاب بدهد.

۸- نزدیک منزل داماد، تیراندازی و صلوات و هلهله شروع می‌شود.

۹- در خانه داماد، یکی از نزدیکان، عروس را پایین می‌آورد و خواهران و یا مادر داماد هم یک تخم‌مرغ یا یک آینه را در یک ظرف پهن گذاشته و دم در می‌گذارند تا اینکه عروس بر تخم‌مرغ پا بگذارد و آن را بشکند و آن وقت قرآن را بالای سر عروس می‌گیرند و در حالی که زیربغل‌های او را گرفته‌اند، عروس را از زیر قرآن رد می‌کنند و در منزل داماد، بر روی قالی می‌نشانند.

۱۰- بعد از صرف شام، شیرینی و پول روی سر عروس می‌ریزند و عروس باید سه بار به خواهش داماد رضایت بدهد و به حجله پا بگذارد.

۱۱- وقتی عروس و داماد به حجله رفتند، خانواده عروس لردگانی آش و گوشت می‌آورند و عروس باید آن غذا را بین همسایگان داماد تقسیم کند. همسایگان هم در عوض مبلغی در ظرف می‌گذارند. به این آش، آش پشت پرده می‌گویند.

۱۲- بعد از چند روز خانواده عروس می‌آیند و دختر خود (عروس) و داماد را به میهمانی می‌برند که به این مراسم، مراسم سرکشی می‌گویند. در این زمان همسایگان پدر عروس و داماد نیز منتظر می‌مانند تا در فرصتی مناسب زوج تازه را دعوت نمایند.

۱۳- وقتی که عروس و داماد لردگانی قصد برگشتن به خانه خود را دارند، پدر عروس، مقداری از جهیزیه را به منزل دامادش منتقل می‌کند. به این جهیزیه، پشا (pašā) می‌گویند که عروس باید بخش اعظم آن را بین اهل آبادی تقسیم نماید و اهل آبادی نیز هر یک باید مبلغی پول به عروس بدهند. در منطقه لردگان وسایل خانه و به عبارتی آن بخش از جهیزیه که بین اهل آبادی تقسیم می‌شود (پشا) عبارت است از: دستمال، جوراب، خوردنی‌هایی چون گندم برشته، بادام شیرین و وسایل منزل.

برخی از اصطلاحات عروسی در روستای گوشه لردگان از این قرار است:^(۱)

- ۱- کخویی (kaxoi)، به معنای خواستگاری
- ۲- بوروزی (baoruzi)، لوازمی است که داماد به خانه دختر می‌برد.
- ۳- کاغذ گرونی (kaqazgeruni)، مراسمی است که در آن مقدار جهیزیه و شیربها... تعیین می‌گردد.

۴- دواتی (dāvati)، به معنی مراسم عروسی است.

- ۵- یوزی یا ووزی (vūzi) به معنی پولی که هر یک از مدعوین در جیب داماد می‌گذارند.
- ۶- پشت قباله (pošt qabāle)، که در روستای گوشه لردگان به معنی مهریه به کار می‌رود.
- ۷- شیربها (širbahā)، همان پولی است که خانواده داماد به پدر عروس می‌دهد.
- ۸- قبا (qabā)، مقدار پولی است که باید بیشتر از ۱۰٪ شیربها باشد و از طرف داماد به دایی دختر داده می‌شود.

۹- پهشاء (pahšā) در روستای گوشه لردگان به جهیزیه می‌گویند.

مراحل عروسی در منطقه کوه‌رنگ بختیاری طی یازده مرحله انجام می‌گیرد. اسامی آئین‌های عروسی در این منطقه بدین قرار است:^(۲)

- ۱- بله‌برون (balebarun)، به معنی مراسم خواستگاری.
- ۲- بلکه‌برون (balkebarun)؛ بلکه به معنای پارچه و لباس‌هایی است که داماد برای عروس، مادر عروس و خواهر عروس خریداری می‌کند. بلکه‌برون به معنای بردن این لباس

۱. جمشید رئیس: روستای گوشه، لردگان، چهارم‌حال و بختیاری، سال ۱۳۶۵.

۲. هوشنگ غیبی حاجی‌ور، منطقه کوه‌رنگ، چهارم‌حال و بختیاری، ۱۳۷۱.

است که معمولاً بعد از موافقت اولیه خانواده عروس انجام می‌گیرد.

۳- آردوزی (*ārduzi*)، همان بردن غذای مراسم عروسی از طرف داماد به خانه عروس است.

۴- پاشکون (*pâškanun*)، یا پاشکستن. به معنای تهیه میزان مهریه و شیربهاست و پاشکستن کنایه از آزار دیدن خانواده داماد است.

۵- بلکه‌برون (*balkebarun*)؛ در منطقه کوه‌رنگ بلکه‌برون دو بار انجام می‌شود: اول بردن لباس‌هایی است از طرف داماد برای مادر، خواهر و خود عروس و دوم به معنای بردن غذای مراسم عروسی است که از طرف داماد به خانه عروس (در یک شب قبل از عروسی) انجام می‌گیرد.

۶- چوب‌بازی (*čub bâzi*)، از جمله بازی‌های عروسی است که در عموم مناطق بختیاری و از جمله منطقه کوه‌رنگ انجام می‌گیرد.

۷- دستمال بازی (*dastmâl bâzi*)؛ دستمال بازی هم از جمله رقص‌های مشترک بین زنان و مردان است و طریقه آن بدین صورت است که هر یک از بازی‌کنان (رقصندگان) دو دستمال بسیار زیبا (رنگارنگ) به دست گرفته و هماهنگ با سازی که نواخته می‌شود، پاهایش را حرکت می‌دهد.

۸- سواربازی: سوار بازی هم از جمله بازی‌های عروسی منطقه کوه‌رنگ است که به همراهی اسب و سوارکاران ماهر انجام می‌گیرد.

۹- روگشون (*rugošun*)؛ وقتی عروس و داماد برای دیدار خانواده و فامیل عروس و داماد می‌روند، تعدادی جوراب، دستمال، حوله، پیراهن و کلاه مخصوص مرسوم به لچک با خود می‌برند و در مقابل پولی که میزبانان به آنها می‌دهند، جوراب و دستمال و... را به میزبانان هدیه می‌دهند. این پول به روگشون معروف است.

۱۰- پانگونی (*pâneguni*)؛ بعد از آنکه عروس یک هفته در منزل جدیدش ماند، فامیل‌های عروس (زن‌ها) به دیدن او می‌روند و همراه خودشان آش و غذاهای دیگری می‌برند و عروس را به منزل پدرش می‌آورند. بختیاری‌های منطقه کوه‌رنگ به این مراسم، پانگونی می‌گویند.

۱۱- وزی (*vuzi*)؛ مبلغی که اقوام مذکر داماد به وی هدیه می‌کنند به وزی موسوم است. آئین‌ها و اصطلاحات فوق در مناطق مختلف بختیاری با تفاوت‌های اندکی رایج است. به

عنوان مثال، وقتی خانواده داماد اردلی، در پاسخ به بلکه‌برون یا شیرینی‌خورون، به همراه عده‌ای و با مقداری اثاثیه به دیدار خانواده عروس می‌روند، این دیدار را دیدنی می‌گویند.^(۱) در این منطقه شب بعد از حنابندان را شباشی (šabâši) می‌گویند. در شامگاه این روز است که داماد را به حمام می‌برند.

روستائیان ده نومیلاس لردگان به مقدار پولی که مدعوین برای داماد می‌برند، وزی vuzi می‌گویند.^(۲)

آئین چکور و مکور (čakuro makur) در روستای ده صحرای خانمیرزای لردگان به مشورت برای رد یا قبول دامادی، خواستگار تازه می‌گویند.^(۳)

حجله عروسی در روستای مریک اردل از توابع چهارمحال و بختیاری، به درقون (dorqun) موسوم است. در روستای مریک، رسم است که پس از صرف شام عروسی و متفرق‌شدن میهمانان، یک نفر از اقوام نزدیک داماد و یا عروس، زوج تازه را به حجله یا دُرُقون راهنمایی کرده و در آنجا، آنها را پند و اندرز می‌دهد و سپس دستشان را در دستان یکدیگر می‌گذارد. داماد نیز چادر عروس را پهن کرده و بر روی چادر عروس دو رکعت نماز شکر به جای می‌آورد و سپس فردی که عروس و داماد را به حجله راهنمایی کرده، پس از بیان نصایحی از حجله خارج می‌شود.^(۴)

اهالی روستای چونقان شهرکرد در ایام شادی از جمله در شبهای عروسی به چوب‌بازی می‌پردازند.^(۵)

در روستای گهروی شهرکرد، بعد از آنکه زن اولین قدم را به خانه داماد می‌گذارد، یک زن پای راست عروس را در آب ولرم می‌گذارد. بعد از ظهر فردای این روز زنان طایفه عروس نان شیرینی مخصوصی موسوم به کاکولی شیرین (kâkuli širin) می‌پزند و با میوه و شیرینی محلی دیگری به نام برشتوک (bereštuk) به خانه عروس می‌برند که به این مراسم برشتوک‌بری

۱. امیرحسین انصاری، اردل، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۵.

۲. علی امیری، روستای ده نومیلاس، لردگان، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۵.

۳. انوشیروان محمودی، روستای ده صحرای خانمیرزا، لردگان چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۲.

۴. امیدعلی هادی، روستای مریک اردل، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۴.

۵. ابراهیم نیک‌مهر، روستای چونقان شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۵.

می‌گویند.^(۱)

اردلی‌ها به بله‌برون، دست‌بوسون می‌گویند. آنها عروسی را در سه شب برگزار می‌کنند. شب حنا دزدان، شب حنابندان و شب زفاف. سه شب بعد از عروسی در اردل، شبی است موسوم به سلمی (selomi) که در آن شب داماد و عروس به همراه چند نفر دیگر به خانه پدر عروس می‌روند. هنگام شام خوردن، داماد از صرف شام خودداری می‌کند و یکی از همراهان داماد می‌گوید که داماد حتماً یک چیزی می‌خواهد که شام نمی‌خورد. پس از آن هم پدر عروس یک گاو و یا یک گوسفند با مقداری پول به داماد خود هدیه می‌دهد تا داماد شامش را بخورد. در اردل، هفت شب پس از عروسی، جهیزیه از خانه عروس به خانه داماد برده می‌شود.^(۲)

مراسم «ریش‌تراشون» داماد در روستای سرتنگ دینارعالی منطقه خان میرزای چهارمحال و بختیاری به این صورت است که روی میزی یک سینی بزرگ قرار می‌دهند. داخل سینی یک کله قند، یک آئینه، یک گلدان، یک جلد قرآن و یک چراغ کوچک قرار می‌دهند. سپس آرایشگر محله می‌آید و شروع به اصلاح کردن سر و صورت داماد می‌کند. مدعوینی که داماد را در آن حال می‌بینند، موظفند مقداری پول داخل سینی بریزند تا در پایان، این مبلغ بین داماد و آرایشگر تقسیم شود.^(۳)

در بسیاری از مناطق لرستان و بختیاری، داماد موظف است، پیش از آنکه عروسش را به خانه خود ببرد، در اعیاد مختلف ملی و مذهبی برای وی هدایایی ببرد. در هر منطقه‌ای این هدیه به نامی مشهور است. اهالی روستای عیسی‌آباد فارسان به این هدیه بلگه می‌گویند. بلگه (belge) به معنای هدیه‌ای است شامل حلقه و یا چند متر پارچه که در اعیاد از طرف داماد به عروس هدیه داده می‌شود.^(۴)

در روستای پُردنجان شهرکرد هنگام خواندن خطبه عقد، غیر از عروس و داماد، پدر و مادر

۱. خدابخش بهرامی، روستای گهرو، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۷.

۲. نورمحمد رئیسی‌اردلی، اردل چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

۳. مرتضی قلی‌ضیغم، منطقه خانمیرزا، روستای سرتنگ دینارعالی، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

۴. علی رئیسی، روستای عیسی‌آباد، فارسان، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۶.

داماد و عروس نیز حضور دارند و حضور میهمانان رسم نیست. خصوصاً هیچ دختری نباید هنگام خواندن عقد به این اتاق پا بگذارد.^(۱)

مهمترین بخش‌های مراسم عروسی در روستای چله‌گاه لردگان عبارتند از: کاغذگیرانی، دعوت توشمال، ترکه‌بازی، باروزی، اسب‌سواری، عروس‌کشان، قربانی و... اما آنچه در این روستا با شور و حال فراوان اجرا می‌شود، مراسم ترکه‌بازی است.

خانواده داماد موظف است که پیش از ورود توشمال به ده، در حدود ۵۰ یا ۶۰ تکه چوب حدوداً یک متری، اما نازک را برای ترکه‌بازی آماده نماید. این بازی که با نواختن ساز و دهل همراه است، در نهایت یک برنده دارد (کسی که ضربه‌های ترکه دیگران را تحمل کرده و از پا نیفتاده است) که به او ترکه‌باز می‌گویند.^(۲)

در روستای چلیجه شهرکرد رسم بر این است که وقتی خانواده داماد برای بردن عروس آمدند و بعد از صدور اجازه توسط پدر عروس، عروس بلند می‌شود و مردی از نزدیکان داماد کلاه سرش را برمی‌دارد و سه دفعه روی سر خودش و روی سر عروس می‌گذارد و سپس یک مینا (منا) به مادر عروس تقدیم می‌کند. سپس دایی عروس یک دست عروس را گرفته و خواهر داماد هم یک دست دیگرش را می‌گیرد و عروس را تا دم در اتاق می‌برند و در اینجاست که داماد هفت تخمه را که مخلوطی از جو، عدس، گندم، برنج و غیره است روی سر عروس می‌ریزد.^(۳) البته بعضی از مردم روستاهای چهارمحال و بختیاری به جای هفت تخمه، پیاز و یا انار را روی سر عروس می‌ریزند.

در مناطق مختلف لرستان نیز آئین‌های عروسی با تفاوت‌های اندکی انجام می‌گیرد. به عنوان مثال وقتی یک جوان نورآبادی به دختری علاقه‌مند می‌شود، برای آگاه‌شدن از نظرات خانواده به نوعی عمل می‌کند و یک جوان بروجردی و یا الیگودرزی به گونه‌ای دیگر عمل می‌کند. به هر حال آئین‌های عروسی در لرستان نیز همچون بختیاری با تفاوت‌هایی در مناطق مختلف آن انجام می‌گیرد.

۱. زهره دلاوری، روستای پردنجان شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۱.

۲. مجید مسعودی، روستای چله‌گاه، لردگان، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۸.

۳. پروانه هـ. روستای چلیجه، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

این مراسم در شهرستان الیگودرز که مرکز بختیاری‌های لرستان است، بدین شکل برگزار می‌شود: ابتدا مادر پسر به خواستگاری دختر رفته و پس از دریافت اولین موافقت، پدر و پدربزرگ مرد جوان و دیگر بستگان نزدیک وی به خانه دختر مورد نظر رفته و شیربها و مهریه معمول را تعیین می‌کنند. دوران نامزدی در الیگودرز به عنوان دوران شناخت بیشتر طرفین معمول است. حنابندان که شب قبل از عروسی است توسط خانواده داماد و در خانه عروس برگزار می‌شود. در این شب عروس مبلغی پول به عنوان هدیه از بستگان داماد، دریافت می‌دارد. روز عروسی معمولاً به مدعوین ناهار و شام داده می‌شود و عروس راه داماد و بستگان او به خانه نو می‌برند. الیگودرزی‌ها برخلاف اغلب مناطق استان که اولین روز پس از عروسی را به عنوان پاتختی و تقدیم هدایای فامیل دو طرف و مدعوین برگزار می‌کنند، هفت روز پس از عروسی این آئین را به جای می‌آورند.

رسم ناف‌بری در الیگودرز و ازنا نیز مرسوم است. جالب است که این مراسم با تفاوت‌هایی در ازنا نیز برگزار می‌شود. به عنوان مثال ازنایی‌ها روز قبل از عروسی هدایا را از مدعوین دریافت کرده و با عروس به خانه داماد می‌برند.^(۱)

اما خواستگاری در زاغه ابتدا توسط چند ریش سفید از اقوام پسر انجام می‌گیرد و شیربهای مادری و مهریه نیز با نظر اینان بریده می‌شود. مهریه دختران تحصیل‌کرده، بیشتر از مهریه دختران بی‌سواد است.

زاغه‌ای‌ها معمولاً تهیه جهیزیه را به عهده داماد می‌گذارند تا پس از فراهم آوردن در روز عروسی از خانه عروس به منزل نو داماد برده شود.^(۲)

اما مراسم عروسی در بروجرد طی پنج مرحله انجام می‌گیرد:

۱- جاهل‌نشین ۲- حنابندان ۳- عروسی ۴- پاتختی ۵- داماد سلام

جاهل‌نشین معمولاً دو شب قبل از عروسی است و آنهم بدین صورت است که خانواده داماد جگر گوسفندی را به روش خاص طبخ کرده و با دعوت از رفقای مجرد او اجازه می‌دهند تا وی آخرین شب مجرد را با دوستان جوانش بگذرانند. این جمع دوستانه تا

۱. حسین کاویانی، روستای رشیدی، ازنا - الیگودرز، لرستان، ۱۳۶۲.

۲. چنگایی، عزت‌الله، حنیف، محمد: فرهنگ قوم لر: پیشین: ص ۳۷.

نزدیکی‌های صبح به گفت‌وگو و خنده و شادی می‌گذرد و آنگاه داماد را تا حمام مشایعت می‌کنند.

حنابندان یک شب قبل از عروسی است و خانواده داماد با چند کیسه کوچک حنا به منزل دختر رفته و در آنجا عروس و داماد به اتفاق دیگران دستان خود را حنا می‌گیرند. داماد باید به کسی که حنا را در مجلس می‌چرخاند پولی بدهد.

عروسی: در شب عروسی، برادر داماد، سفره‌ای از نان و پنیر را به کمر عروس می‌بندد. معمولاً این کار را به نیت زائیدن هفت پسر برای وی انجام می‌دهند. در این روز (یا شب) تختی وسط حیاط قرار می‌دهند که عروس سه بار دور تخت می‌گردد و سپس خداحافظی کرده و به همراه داماد و همراهان وی به سوی خانه شوهر خود حرکت می‌کند. در حیاط منزل داماد نیز تختی قرار گرفته که آن را با گلدان و منقل و اسپند آذین بسته‌اند و عروس و داماد بایستی دو بار دور آن بگردند. عروس و داماد به خانه نو وارد می‌شوند. هر یک سعی می‌کنند پای خود را بر پای دیگری گذاشته و فشار دهد و اینگونه در اولین روز زندگی حاکمیت و سلطه خود را بر دیگری ثابت کند. فردای آن روز به عروس زیره‌جوش می‌خورانند و به داماد نیز گوشت و عسل می‌دهند.

پانتختی: بعدازظهر فردای روز عروسی و بعد از صرف ناهار تختی را وسط حیاط منزل داماد قرار داده و عروس را بر آن می‌نشانند. یکی از زنان هدایا را از مدعوین گرفته و با صدای بلند اعلام می‌کند.

داماد سلام: معمولاً سه روز بعد از عروسی، خانواده عروس زوج جوان را با چند تن از اطرافیان داماد دعوت کرده و داماد به دست‌بوسی پدرزن خود می‌رود. پدر عروس هم هدیه‌ای درخور به داماد و هدایایی سبک نیز به همراهان او داده و اینگونه باب رفت و آمد باز می‌شود. عروس‌های بروجردی نیز چند روز پس از عروسی به خانه پدر خود رفته و چند روزی را در آنجا سر می‌کنند. در روستاهای بروجرد نیز کم‌وبیش همین آئین مرسوم است و عروسی در پنج مرحله مذکور انجام می‌گیرد. متها هدایای عروسی، کمتر توسط زنان و بیشتر به‌دست مردان پرداخته می‌شود. اهداء هدایای عروسی در مراسمی موسوم به دوه تو صورت می‌پذیرد

و آن بدین صورت است که یکی از مردان سر و زبان‌دار مقداری آجیل و چندین دستمال به تعداد افراد مجلس با خود به میان جمع برده و ابتدا جلوی بزرگ و ریش‌سفید مجلس رفته و مشتی آجیل به همراه دستمالی بدو داده و سینی را جلوی او می‌گیرد. بزرگ قوم هم مبلغی به عنوان هدیه در سینی انداخته و مرد سینی به دست با صدای بلند اعلام می‌کند فلانی چقدر هدیه داده و می‌گوید خونه‌اش او دو (xunaš ow du)، یعنی خانه‌اش آبادان و اینگونه سینی در مجلس گردانده می‌شود. ضمناً هیچ‌کسی نبایستی مبلغی بالاتر از هدیه بزرگ مجلس در سینی بیندازد که این خود توهینی بزرگ به او محسوب می‌شود.

مراسم عروسی در روستاهای جنوبی و شرقی بروجرد با روستاهای شمالی و غربی آن بسیار متفاوت است، چرا که مردم روستاهای جنوب و شرق بروجرد معمولاً آئینی نزدیک به مراسم مردم چغلونندی دارند و در مراسم خود از تفنگ و اسب بیشتر استفاده می‌کنند، ولی مردم روستاهای شمالی و غربی بروجرد مثل سره‌بند و بیاتان و سرچغا و گوشه محسن ابن‌علی، دارای آداب و رسوم نسبتاً متفاوتی می‌باشند. در این روستاها معمولاً در حالی که صورت عروس با پارچه‌ای توری پوشانده شده، عروس سوار بر اسبی به طرف خانه داماد برده می‌شود. وقتی عروس به نزدیکی منزل داماد رسید، مادر داماد جلو آمده و با این ابیات از عروس استقبال می‌کند:

عروس خانم خیلی خیلی خوش آمدی

صد میش و صد بره

صد اشرفی دانه‌دار

عروس خانم پا وردار

و یا: عروس خانم خیلی خیلی خوش آمدی

قربان کله تیزت

هر چی دارم کنیزت^(۱)

اهالی کوه‌دشت نیز چنین مراسمی برای عروس خود دارند: موقعی که یک جوان

کوهدشتی به بلوغ می‌رسد ابتدا خواسته خود را با مادر بیان می‌کند، چرا که او برای پدر احترام بیشتری قائل است و قاعدتاً نیاستی اینگونه با پدر از عروسی صحبت کند. بعد از این مادر نیز در فرصتی مناسب خواسته پسر را به شوهر خود گفته و آنگاه زن و مرد مشغول بحث پیرامون همسر آینده پسر می‌شوند. مرد، دختر عموها و دختر عمه‌ها را پیشنهاد می‌کند و زن دختر دایها و دختر خاله‌ها را و بالاخره دختری انتخاب می‌شود و آنگاه پیکتی که آشنای خانواده دختر است جواب را به پدر پسر می‌دهد. اگر جواب مثبت بود پدر با چند تن از بزرگان فامیل به منزل دختر رفته و رسماً از وی خواستگاری می‌کنند. در این شب، روزی را برای نامزدی تعیین می‌کنند که در اصطلاح محلی بدان «دستگیری» می‌گویند. آن روز بایستی یکی از روزهای فرد هفته (یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه) باشد و دیگر روزها را برای دستگیری بدشگون می‌دانند. در این روز عده‌ای زن و مرد از طرف داماد با لباس و شیرینی به خانه دختر رفته و پس از آئین مذکور دختر به طور رسمی نامزد پسر می‌شود. در این روز قرار عقد یا نکاح‌کنان گذاشته می‌شود. کوهدشتی‌ها تکیه زیادی بر مبلغ مهریه ندارند ولی نظر اغلب آنان روی شیربهاست که در گذشته مقدار آن یک رأس گاو، یک رأس قاطر و یک فبضه تفنگ بوده که به رسم پیشکش به پدر عروس می‌دادند.

شب قبل از عروسی چند زن مسن به خانه عروس رفته و او را لباس پوشانده و به دستانش حنا می‌بندند. در صبح روز عروسی، عده‌ای با ساز و دهل به خانه عروس می‌روند و او را به خانه بخت می‌آورند.

مردان کوهدشتی نیز فردای عروسی به خانه پدرزن خود به دستبوسی رفته و هدیه‌ای دریافت می‌کنند و آنگاه می‌ماند پاگشا که یک هفته پس از عروسی است که زنان و فامیل درجه یک عروس به خانه داماد رفته و غذایی را که خود پخته با خانواده داماد صرف می‌کنند و عروس را به خانه پدر می‌برند.

عشایر منطقه چغلوندی که عموماً از ایل بیرانوند می‌باشند مراسم عروسی خود را طی مراحل زیر به جا می‌آورند: خواستگاری، نوا شیرینی (nuâširini)، دستگیری، خرج یا شیربها، عقد، عروسی، بن جاوونه (bonjâuna)، بابون بینی (bâunbeyni) و باوونی (bâvüni).

تیراندازی به طرف گوسفندی که در فاصله‌ای دور گذاشته شده است، چوب‌بازی و کل چقه (kalčeqqa) از جمله بازی‌هایی است که در مراسم عروسی این منطقه به اجرا گذاشته می‌شود. این مراسم کم‌وبیش در بخش جنوبی دشت سیلا خور نیز اجرا می‌شود.

اما ازدواج در خرم‌آباد بیشتر براساس پیوندهای طایفگی، رفع کدورت‌ها و قرابت‌ها و هم‌خونی‌ها و گاه پیوند با مال و مکنت بوده است، چون امروز رسوم عروسی خرم‌آباد نیز دستخوش دگرگونی‌هایی شده است. نگاهی به مراسم اصیل این شهر باستانی انداخته می‌شود: معمولاً پدر برای پسرش دختری را به عنوان همسر انتخاب می‌کرده است و طبیعتاً بزرگ طایفه و یا بزرگ خانواده به عنوان قاصد یا صاحب اختیار در مقابل ریش‌سفید طایفه مقابل صحبت می‌کرده است و حتی گاه دختر و پسر در محضر عقد نبوده و شیئی (سوزن، سنجاق و...) را به نیابت از طرف داماد و عروس با خود برده و عقد را برگزار می‌کرده‌اند.

وقتی خانواده مقابل جواب مثبت داد، بستگان پسر به خانه دختر رفته تا در مورد شیربها، جهیزیه و مهریه صحبت کنند. گاه پیش آمده که پدر خواستگار از جایگاه مناسبی در میان ایل برخوردار نبود، در این صورت از مردی سخن‌سنج و صاحب کلام و یا صاحب جاه و مقام (محلّی) دعوت می‌شد تا در مجلس به جای پدر پسر، حرف بزند. در سنین بلوغ کمتر نامزدی معمول بوده است و حتی پس از عقد تا شب عروسی نیز دختر و پسر از گفتگو با یکدیگر گریزان بوده‌اند و صحبت دو جوان در این دوران امری نکوهیده محسوب می‌شده است.

مبلغ و حدود شیربها و جهیزیه و مهریه بسته به توان و توافق طرفین متفاوت بوده؛ گاه شیربها زمین، پول نقد یا حشم و تفنگ تعیین می‌شد. به بستگان نزدیک عروس نیز خلعتی از طرف داماد تعلق می‌گرفت که گاه لباس و یا تفنگ بوده است. سر سفره عقد داماد مبلغی موسوم به دم چفتونه (damčeftuna) برای گفتن بله به دختر می‌داد.

در گذشته معمولاً عقد و عروسی در یک روز انجام می‌گرفت، ولی اینک چند ماهی را بین مراسم عقد و عروسی فاصله می‌اندازند. اگر بین عروسی یکی از اعیاد پیش آید معمولاً داماد عیدانه‌ای به خانه همسر آینده خود می‌برد.

اگر دو دل‌داده اهل ده باشند در این مدت نیز پسر بایستی در کارهای کشاورزی به پدرزن خود کمک کند.

شب عروسی معمولاً داماد سوار بر اسبی به همراه عده‌ای از همراهان به خانه عروس می‌رود و معمولاً پسری کوچک را به نیت اینکه فرزند اول عروس پسر باشد جلویش راهی می‌کنند. وقتی عروس قدم به خانه داماد گذاشت بر سرش نقل و سکه ریخته و زنان کل می‌زنند. مردان نیز در کنار آبادی همراه با نوای ساز و دهل به سوارکاری و تیراندازی مشغول می‌شوند و چنین رسم بوده است که اگر سوار، بز و یا مرغی را زد، حیوان شکارشده از آن او می‌شده است.

پس از سوارکاری و تیراندازی و رقص و پایکوبی، مردان و زنان در مکان‌هایی جداگانه می‌نشستند تا شام صرف شود. در این زمان آفتابه و جامی مسین به میان مجلس آورده و ابتدا جلوی بزرگ مجلس می‌بردند تا او دستانش را بشوید و سپس دیگران مبادرت به شستن دست‌هایشان می‌کردند و آنگاه شام صرف می‌شده است. بعد از صرف شام خانواده داماد مهمانان را به خانه‌های خود روانه کرده، خواص می‌ماندند تا عروس و داماد را به حجله روانه کنند.

در گذشته زنی به نام پابئی که از نزدیکان عروس بوده، پشت پرده می‌ماند. صبح فردای عروسی غسل و نیمرو و زیره‌جوش به عروس و داماد خورانده می‌شد. این صبحانه را خانواده عروس تهیه می‌کرده و عموماً توسط نوجوان و یا زنی به حجله برده می‌شد. در این روز داماد به اتفاق یکی از بستگان خود برای دستبوسی به خانه پدر عروس می‌رفت و در آنجا دست پدرزن خود را بوسیده و در این مراسم پدر عروس هدایایی را که از قبل برای داماد و همراهان تهیه کرده تحویل می‌دهد. این هدیه در قدیم شال و ستره‌ای^(۱) بوده و امروزه قواره کت و شلوار و یا ساعت مچی است.

یک هفته بعد از این روز مادر عروس به خانه داماد خود می‌رود و دختر را به عنوان پاگشا به خانه خود دعوت می‌نماید. معمولاً چند روز پس از پاگشا داماد به خانه پدرزن رفته و نو عروس را به خانه می‌آورد و اینگونه زندگی عادی آنها آغاز می‌شود.^(۲)

۱. شال و ستره (šālo setera) لباس محلی مردانه در لرستان، شامل قبا و شال.

۲. عبدالله اصغرزاده، خرم‌آباد، لرستان، ۱۳۷۲.

آواهای عروسی

آواهای همراه با شادی که معمولاً زنها در عروسی سر می‌دهند- و البته مردان نیز برخی از آنها را می‌خوانند- در بختیاری (عموماً بختیاری‌های هفت لنگ) به دوآلالی (dovâlâli) موسوم است و در برخی مناطق بختیاری (بختیاری‌های چهار لنگ) بیشتر از لفظ هیوله (heyvala) برای آن استفاده می‌کنند. لرها نیز از کلمه متل (matal) برای آواهای عروسی استفاده می‌کنند. متل که در فارسی به اشعار آهنگین کودکانه گفته می‌شود، در لرستان معادل دیگری است برای قصه‌های عامه که قصه‌های موزون و غیرموزون را دربرمی‌گیرد و آواهای عروسی نیز با همین واژه نامیده می‌شود.

در اولین شبی که بختیاری‌های چهار لنگ عروس را آماده بردن به خانه داماد می‌کنند، اشعار تعلیمی (خطاب به عروس) می‌خوانند که مفهوم آن توصیه به رعایت اخلاق و تعلیم راه و روش شوهرداری است.^(۱)

arus xânom nâz makon عروس خانم ناز مکن

gile çâdor bâz makon گیل چادر باز مکن

برگردان: عروس خانم با وقار باش (و برای هر چیزی ناز نکن)

گوشه چادرت را (در هر محفلی) باز مکن (خودت را محفوظ بدار)

bu çu ke xosit nešasta بو چو که خوسیت نشسته

برگردان: جایی که پدرشوهر و مادرشوهر تو نشسته‌اند

to boland âvâz makon تو بلند آواز مکن

برگردان: با صدای بلند صحبت مکن

arus xânem pâ paniri عروس خانم پا پنیری

pâ ve iy daryâ mane پا وای دریا منه

برگردان: عروس خانمی که همچون پنیر سفید هستی

۱. حشمت‌الله طنازی، الیگودرز، استان لرستان، ۱۳۷۲.

خال سوز تازه گفته
 برگردان: ای که به تازگی خال سیزی به گونه‌ات زده‌ای! (در گذشته کمتر از انگشتر و وسایل تزئینی به عنوان علامت نامزدی استفاده می‌کردند. در بعضی از مناطق لرستان و بختیاری از خال برای نشانه گذاشتن دختران نامزدشده استفاده می‌کردند.)

نقص و ای رختامنه
 برگردان: بر روی لباس‌هایی که برای خریده‌اند نقص مگذار (از زندگی و اسباب آن ایراد مگیر که زندگی تو تباہ خواهد شد).

معنای یک دو آلالی بختیاری‌های هفت لنگ نیز اینگونه است:^(۱)

در را باز کن،	در را باز کن	می‌شکنیم،	دروازه	را
در را باز کن،	در را بازکن	می‌بریم،	شاهزاده	را
صد سوار،	از کوه آمد	چه گر و چه	ترکمون	
دو بیتی	دشتی گوئید	بهر عزیز	خونمون	
این انارو	بشکنید	ما، مگر	انار	خوریم
اسب بور	را زین کنید	ما به	شوق	رفتیم

دو آلالی‌ها گاه وصف دخترانی است که به دلایلی در ایل نام‌آور شده‌اند. شیرین از جمله این دختران ایل بختیاری است که در وصف او اشعاری سروده شده است. این اشعار غنایی در شب‌های عروسی خوانده می‌شود و زنان با خواندن آن، عروس را که احتمالاً طبق رسوم ایلی از مرد آینده زندگی‌اش دوری می‌جسته و لذا هنوز نسبت به وی احساس محبتی عمیق پیدا نکرده، آماده می‌کنند تا در فضایی عاشقانه پای به حجله بگذارد؛ برگردان این دو آلالی چنین است:

ای شیرین شیرین، شیرین ای سبزه قد بلند
 پایت را بر سرم بگذار و کفش‌هایت را به پا کن

۱. میرنیا، سیدعلی، فرهنگ مردم، تهران، نشر پارسا، ۱۳۶۹، ص ۹۸.

به من گفתי مرا به یاد بیاور و در هر بهاران
و جای ترا خالی بگذارم در کنار چشمه‌ساران
آدمم که ترا ملاقات کنم دیدم که نبودی
خاطرم آسوده نشد و آرام نگرفتم، به دنبال تو آدمم
یاد تو در دل من جای دارد

مثل جان شیرینم، از یاد من نمی‌روی. ای یار دیرین من!

رمو دیره (ramu dira) به معنای راهمان دور است، و هی گلی (hey goley) (هه گله) به معنای ای گل نیز از دیگر آواهای عروسی است که صحنه‌هایی دیگر از عروسی عشایر بختیاری را به تصویر می‌کشد. در این ابیات، به غم دوری دخترانی که مردانی از طوایف دیگر و سرزمین‌های دوردست برای همسری آنها انتخاب شده اشاره می‌شود. در این اشعار عروس‌های نوجوانی که به سوی سرزمین‌های ناشناخته می‌رفتند و قرار بود به زیر چادر مردی بروند که برایشان ناشناخته بوده به تصویر کشیده شده‌اند. دخترانی که فقط به خاطر شرایط خاص خانواده خود تن به ازدواج داده‌اند، از راه دور و ناهموار گله می‌کنند:

Ramu dire ramu dire ramu dire nâhevâr رمو دیره رمو دیره رمو دیره ناهوار
ze bâline âqâ domâ hamamu çârvâ sevâr زبالین آقا دوما هممون چاروا سوار
ژی‌ره کفتم، ژیره بختم، گرت ژیره ورم نشس

žire koftem žire bextem garte žire verem nešes

شادوما ز در دروما سر تا پا گل وم نشس

šā dumā ze dar derumā sar tā pā gol vem nešes

enârân naškenid mar imā enâr xorim اناران نشکنید مر ایما انار خوریم
ماشینیان تش کنید ایما اخایم عروسم بریم

mâšiniyâne taš konid imā exâim arus barim

mone nile mone nile mone nile çehlkorā مون نه نیله مون نه نیله مون نه نیله چهل کره

سوارس وی کرد و مادورس داوه چال قره

sevâres vi kore domâ dores dā ve čal qora

ze bolen seylekonem ke čite sori pardata زبلن سیل اکنم که چیته سره پرده

ve gomune xâterem ke torkamani zaneta وگمون خاطر م که ترکمنی زنته
 sit iyârem sit iyârem ze xorâsu eynaki سیت ایارم سیت ایارم زخراسو عینکی
 ze xormoa šâlo čuqā ze desfil madaraki زخرمووه شال و چوغا ز دزفیل مدرکی
 نه... علی رت و ر شکال با بچون میرزا مراد

naali ratver šekâl bā bačune mirzā morad
 čapigolhā ve dasseš ešuna bade šemâl چپی گل ها و دسس اشونه باد شمال
 na... rat ve šekâl bā bačune mirzā šafi نه... رت و شکال با بچون میرزا شفی
 čapey gol hā ve daseš ešune bâde pasi چپی گل ها و دسس اشونه باد پسی
 شازاد و وید شازا دووید گمزت مرواریه

Šâzâdâ oveyd šâzâ dâ oveyd gomazet morvâriya
 hama kasem koâke domâreise kompâniya همه کسم کواکه دوما رئیس کمپانیه
 ریت واز کو ریت واز کو ری گشونی وت ودم

Rite vâz ko rite vâz ko rigošuni vetveden
 تا برمت دور دنیا هر چی خواهی وت ودم

tâ baremet dore donyâ har či xâhi vet vedem
 ای تفنگچی ای تفنگچی مر تفنگت لاریه

ey tefangči ey tefangči mar tefanget lâriya
 ور قد کیس کمرت شراوه مرواریه

ver qad kise kamaret šoroe mor vâriya
 berârem de hâr iyâ ke gali âhu ve vares برارم دهار ایا که گلی آهو و ورس
 خط سره خطر سوزه در خورده دور میزرس

xate sori xate sūzi der xoar dore meyzareš
 zuče ke sevâres kerdey pā niyâ ve pâriyu زوجکه سوارس کردیم پانیا و پارو
 gomi kerdim vâ bozorgo si dele čâr āsio قمی کردیم و از بزرگوسی دل چار آسیو

آسیومولا و لا که بیست و پنج بار وس ایا

āsiu mo lâvelā ke bisto panj bâr ves iyā

همه کسم کوکه دو ما سره شم خووس ایا

hama kasem koake domā sar šom xoes iyā

زوجه سوارس کردیم پا نیا و نمم

zu če ke sevâres kerdeym pā niyā ve nammenam

sevâr āoi āgā domā vedin ve jamjama

سوار آوی آقا دوماره و دین جمجمه

زوجه سوارس کردم پانیا و مورزا

zu če ke sevâres kerdim pā niyā ve murzâr

سوزه سوردارپات ور دار گل گلگوم آو حوزه

soza sore dâre pât ver dâr gol qagum aow hoza

گل گلگون گل نادو خسا خس رمی کنه

gole gagun gole nâdu xoesā xos rami kona

برگردان: راهمان دور است، راهمان دور است، راهمان دور و ناهموار است.

به خاطر آقا داماد، این راه دور را همگی سواره می‌رویم.

زیره کوبیدم، زیره الک کردم، گرد زیره به سر و رویم نشست.

شاداماد از در درآمد و سر تا پایم را گل گرفت.

انارها را مشکنید که ما برای خوردن انار نیامده‌ایم.

ماشین‌ها را روشن کنید که می‌خواهیم عروس ببریم.

مادیان طلایی، مادیان طلایی، مادیان طلایی که چهل کره دارد.

پسر داماد سوارش شد و آن را تاخت در صحرای گرد.

از بلندی نگاه کنم که پرده تو (پرده حجله‌ات) از چیت قرمز است.

گمان می‌کنم که یک ترکمن زن توست.

برایت بیارم! برایت بیارم از خراسان عینکی

از خرم‌آباد شال و چوغا و از دزفول هم مدرکی برایت بیارم.

علی (نامی است) رفت به شکار رفت با بچه‌های میرزا مراد
 دسته‌ای گل در دست دارد و با دستمال، خود را باد می‌زند.
 فلانی رفت به شکار با بچه‌های میرزا شفی
 دسته‌ای گل در دست دارد و نسیم غروب او را می‌نوازد
 امامزاده داوود، امامزاده داوود، گنبد تو از مروارید است.
 همه کس من پسر داماد رئیس کمپانی است.
 رویت را باز کن تا تو را ببینم و روکشونی به تو بدهم.
 تا تو را آنسوی دنیا ببرم و هر چه می‌خواهی به تو بدهم.
 ای تفنگچی، ای تفنگچی مگر تفنگ تو دستی است (با دست آن را پر می‌کنی).
 بر روی کمر بند تو قندیل‌های مروارید آویزان شده است.
 و آنقدر مهربان و بی‌آزار هستی که آهوان را رام کرده‌ای.
 خطر قرمز و خط سبزی بر روی عمامه‌اش پیچ خورده است.
 از آنجا که عروس را سوار کردیم پا به زمین‌های صاف گذارد.
 وصلت با بزرگان کردیم به خاطر چهار آسیابی که دارند.
 آسیابمان کنار هم است؛ به نحوی که ۲۵ بار گندم هر بار به آن می‌روند.
 عزیز من پسر داماد است که اول شب خوابش می‌آید.
 از آنجا که عروس را سوار کردیم پا به زمین‌های نمناک گذاشت.
 سوار شد (عروس) و آقا داماد رفت به دنبال جمعیت
 از آنجا که او را سوار کردیم پا به چمنزار گذاشت.
 ای که لباس‌های سبز و قرمز به تن داری، پایت را بلند کن و کنار برو. اسب جوان برادرم
 می‌خواهد آب بنخورد.
 اسب برادرم اسب نادانی است (تازه جوان است) خود به خود می‌جهد (از ترس رم کرده و
 فرار می‌کند).

«نمونه دیگری از آوازه‌های بختیاری»:^(۱)

واهه‌ریم و در قلا بخونیم دو تا دو تا

vā he ream ve dare gelā bexunim dotā dotā

دو دو دل به یک ورسونیم به ز حج و کربلا

do del ve yak veresunim beh ze hajo karbalā

خانا ماروسی پا پنیری پا وری دریامنه

xānā mārū si pā paniri pā vori daryā mane

جون بووت جون گگوت نقص وراى رختا منه

june boat june gagut naqs vorey raxtā mane

خانا مارو سی اگر یون گوچیرمو شی نه کنم

xānā mārū si ageriven kučiremo ši nakonem

پر دمه چونه وونین خال آوچی وکنم

pardeme čone vevanin xāle aowči veconom

emā gapim emā gapim qomi xuve konim

اما گپییم اما گپییم قمی خو و کنم

ze har tira ze har tâfa dodare xu evarim

ز هر تیره زهر طافه ددر خو اوریم

bal barimes bal barimes tā pedares rāziya

بل بریمس بل بریمس تا پدرس راضیه

ar rāziya ar nārāziya haq ve dase gāziya

ار راضیه ار ناراضی حق و دس قاضیه

برگردان: بیا تا با هم بر روی پشت بام برویم و بخوانیم دو تا دو تا.

اگر دو دل را به هم برسانیم (وصلت ایجاد کنیم) صوابش از حج و کربلا بهتر است.

خوانین ماهرو برای دختری که پاهایش چون پنیر سفید است پا بر روی دریا می‌گذارند.

جان پدرت، جان برادرت اشکالی به این لباس‌ها نگیر.

خوانین ماهرو چرا گریه می‌کنید کوچکم و شوهر نمی‌کنم.

پرده حجله مرا چنان می‌زنید، خان آمد چکار کنم.

ما بزرگ هستیم و با بزرگان وصلت می‌کنیم.

از هر تیره و طایفه دختر خوب می‌بریم (عروس خوب)
 بگذارید او را ببریم بگذارید او را ببریم تا پدرش راضی است.
 اگر راضی است یا ناراضی حق به دست قاضی است.

«نمونه‌ای دیگر از آواهای بختیاری»:

ardunom qol vem edi amo nirom sare kâr اردونم قول وم ادی امونیروم سرکار
 manzelom len avail amân ve pošte bâzâr منزلم لن اولی امان و پشت بازار
 gohariye mo gohari zolfât siyâ ye vari گوهریه مو گوهری زلفات سیاه یه وری
 کور بیان ماچس کو چی خروزو قا چسس کو

kor biyâ mâçes ko či xarvozo qâçes ko

قن مشکه چائی مه‌ریز امان مو نه نشینم

qan maška çâi mariz amân mone nešinom

یه دمو زحمت وکش امان حرفت وونم

ya damu zahmat vekaš aman harfet vevenom

برگردان: اگر بدانم به من قول می‌دهی سرکار نمی‌روم.

منزلم ردیف اولی است از پشت بازار.

گوهری من گوهری، موهایت سیاه رنگ‌اند و به یک طرف آنها را انداخته‌ای.

پسر بیا او را ببوس و چون خربزه صورتش را ترک بینداز.

قند مشکن و چای مریز که من نمی‌نشینم.

لحظه‌ای زحمت بکش (حرف بزَن) ببینم سخنت چیست.

نمونه‌ای دیگر از آواهای بختیاری:^(۱)

۱. این آواز نیز بدین صورت خوانده می‌شود که تک خوان تک مصراع‌های آن را خوانده و همخوان‌های همراه با

تکخوان: دایه دایه دایه دایه تو فرستادی مونو

dâya dâya dâya dâya to ferestâdi mono

برگردان: ای مادر مادر، مادر، مادر تو مرا فرستادی

he gole gole gole gole همخوان: هه گله گله گله گله

mo ke radem ve qarivi he šâdiya râhe tona موکه ردم و غریوی هه شادیه راه تونه

برگردان: من اگر به غربت رفتم برای شادمانی توست.

gole gole gole gole گله گله گله گله

داتو اگم روتون اگم ای کور بیلر ویگی

dâtum egom rutun egom eay core bealar veagi

برگردان: مادرتان را می‌گویم همه کسانتان را می‌گویم ای پسر بیگلربیگی

gole gole gole gole گله گله گله گله

hamane xarje to kerdem keniya monen pati همنه خرج تو کردم کنیا منن پتی

برگردان: تمام پول‌هایم را برای عروسی تو خرج کردم و کیسه‌های پول خالی ماند.

gole gole gole gole گله گله گله گله

dâtun egom rutun egom eay core âlunizâ داتون اگم روتون اگم کور آلونیزا

برگردان: مادرتان را می‌گویم (مرد خطاب به زن) همه کسانتان را می‌گویم ای پسر

هالومیرزا.

gole gole gole gole گله گله گله گله

همه نه خرج تو کردم کیسنا من سر جا

hamane xarje to kerdem kisenâ man sare jâ

برگردان: هر چه داشتم همه را خرج کردم و کیسه‌های خالی بر جای مانده است.

gole gole gole gole گله گله گله گله

داتون اگم روتون اگم خونه داری خو وکو

dâtun egom rutun egom xunedâri xu vako

برگردان: مادرتان را می‌گوییم، همه کستان را می‌گوییم، خانه‌داری خوب بکن.

gole gole gole gole گله گله گله گله

xune dâri šarmesâri kenizi ve bam ve ko وکو خونه داری شرم‌ساری کنیزی وام بام وکو

برگردان: خانه داری شرم‌ساری، همچون کنیزی با من رفتار کن (مرد خطاب به زن

می‌گوید)

gole gole gole gole گله گله گله گله

xodâ xodâ xodâ xodâ mar emâ kerdom gonâ خدا خدا خدا خدا مرا ما کردم گناه

برگردان: ای خدا، ای خدا، ای خدا، ای خدا، مگر ما گناه کردیم؟

gole gole gole gole گله گله گله گله

منا سرمو دس مردم خومو کردیم لا و لا

monâ sormu dase mardem xomu kerdim lâ ve lâ

برگردان: آن دختری که منا سرخ (پارچه‌ای است بلند و نازک با رنگ‌های متنوع که زنان

بختیاری روی روسری می‌اندازند) بود و نجابت داشت. به غریبه‌ها شوهر دادیم و خودمان

برای دختر، این طرف و آن طرف می‌رویم.

gole gole gole gole گله گله گله گله

ramu dira ramu dira ramu dira nâhevâr رمو دیره رمو دیره رمو دیره ناهوار

برگردان: راهمان دور است، راهمان دور است و ناهموار

gole gole gole gole گله گله گله گله

ze bâline âqâ dumâ hamamun talmit sevâr ز بالین آقادوما هممون تلمیت سوار

برگردان: از همت آقا داماد، همه ما بر اسب‌های زینت داده‌شده سوار هستیم. (به جای آقا

داماد، معمولاً نام داماد گفته می‌شود.)

gole gole gole gole گله گله گله گله

ramu dira ramu dira ramu dira gargari رمو دیره رمو دیره رمو دیره گرگری

برگردان: راهمان دور است، راهمان دور است، راهمان دور است و بریدگی‌های کوه جلوی

راهمان قرار گرفته است.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 ze bâline āgā dâmâd hamamu talmit zari ز بالین آقا داماد همه مو تلمیت زری
 برگردان: از همت آقا داماد، همه ما بر اسب‌هایی سوار شده‌ایم که با بندهای زرین بار آنها
 بسته شده است.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 ži gelâl ver ü gelâl bam bame sâza eyā ژبی گلال ور او گلال بم بم سازا ایا
 برگردان: از این رودخانه تا آن رودخانه صدای ساز و دهل می‌آید.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 dardā činem gagu junem erüa ve nâz iyā دردا چینم گگو جونم اروه و ناز ایا
 برگردان: دردش به جان من، برادر جانم می‌رود و با ناز و کرشمه می‌آید.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 مناسرمو دس مردم خومو گردم لاولا

menā sormu dase mardem xomu gardem lâ ve lâ
 برگردان: دختر زیباروی را که منای قرمز به تن دارد، به مردم شوهر دادیم و خودمان برای
 گرفتن زن به اینطرف و آن طرف می‌رویم.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 bide bâlay bide dūni bide mini süztare بید بالای بید دونی بید مینی سوز تره
 برگردان: درخت بید بالایی، بید پائینی، بید وسطی سبزتر است.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 ze mine hame gagunem juni eydi behtara ز مین همه گگونم جونی عیدی بهتره
 برگردان: از میان همه برادرهایم، جونی عیدی (نامی‌ست، باید نام داماد باشد) بهتر و
 عزیزتر است.

gole gole gole gole گله گله گله گله
 sü ereum pā xixâi vo šâm erim pā davati سو اریم پاکیحایی و شام اریم پا دعوتی
 برگردان: صبح فردا برای بله‌برون می‌رویم و درخواست گرفتن دختر را می‌کنیم و شام
 برای خوردن شام (شام نامزدی) به آنجا دعوت می‌شویم. (توجه به مراحل ازدواج در آئین‌های

بختیاری در اینجا معنا پیدا می‌کند).

gole gole gole gole گله گله گله گله

ze iles soal ve kinin dodare kin exâin ز ایلس سؤال و کین د دره کین اخائین

برگردان: از ایلس سؤال کنید که دختر چه کسی را می‌خواهد.

gole gole gole gole گله گله گله گله

bide cucu bide cucu sâne van sare secu بید کوکو بید کوکو سانه ون سرسکو

برگردان: بید بزرگ، بید بزرگ، سایه‌اش را روی سکویی که زیر آن ساخته شده، انداخته

است.

gole gole gole gole گله گله گله گله

kaxudune âqâ majid sü eren ve goftegu کخدونه آقا مجید، صو ارن و گفتگو

برگردان: کدخداهای آقا مجید (نام داماد آینده است، کسی که اکنون بزرگانش را برای

خواستگاری فرستاده است) فردا برای گفتگو با پدر دختر به آنجا می‌روند.

gole gole gole gole گله گله گله گله

زی چنک سوارس کردیم پا نهاد و پاریاو

zi čonak suâres kerdeam pā nehâd ve pâriyu

برگردان: از اینجا که او را سوار کردیم به زمین‌های صاف و هموار پا گذاشت.

gole gole gole gole گله گله گله گله

qomine si ho kerdeam si dele čâr âsiow قومی نه سی هو کردیم سی دل چار آسیاو

برگردان: این وصلت را برای چهار آسیاب مهم انجام دادیم.

gole gole gole gole گله گله گله گله

زی چنک سوارس کردیم پا نهاد و نم نمی

zi čonak suâres kerdeam pā nâhâd ve namnami

برگردان: از اینجا که سوارش کردیم به سرزمین‌های مرطوب پا گذاشت.

gole gole gole gole گله گله گله گله

قومی نه سی هو کردیم سی دل چار رو زمی

gomine si ho kerdeam si dele çâr rü zemi

برگردان: این وصلت را برای آن کردیم، برای چهار قطعه زمین کشاورزی (بیان حال خانواده فقیری است که برای به دست آوردن موقعیت اقتصادی بهتر، راضی به شوهر دادن دخترشان به سرزمینی دوردست می‌شوند).

gole gole gole gole

گله گله گله گله

در برخی مناطق بختیاری، در شب عروسی این جملات آهنگین خوانده می‌شود:

یاالله و یاالله کردم، تا گل را پیدا کردم

«سیت بیارم» (sit biyârem) به معنای برایت بیاورم، عنوان یکی از رایج‌ترین آواهای عروسی لرهاست. این اشعار که زنان آن را همراه تکان دادن آرام سر و تن و دست‌زدن‌های با وقفه می‌خوانند، دلنشین‌ترین اشعار عروسی لرهاست:

سیت بیارم، سیت بیارم، باری گل باری حنا

site biyârem sit biyârem bâri gol bâri henâ

henâyâ si daso pâšo goliyâ si sarejâ

حنا یا سی دس و پا شو گلیا سی سر جا

انارانه نشکنید انار نشکنید ایماکی انار هریم

enârâne naškenit enâr naškenit imâ key enâr harim

sowz kiune zin kenitu imâniš arus barim

سوزکیونه زین کنیتو ایمانیس عروس بریم

xorus baxu baxu zivârey tã zu saru

خروس بخو بخو زی ایواری تا زوسرو

nokeše telâ birid har do bâlâš zafern

نوکشه طلا بیرید هر دو بالاش زعفرو

سیت بیارم سیت بیارم باری گل باری حنا

site biyârem site biyârem bâri gol bâri henâ

henâyâ si daso pâšan goliyâ si sare jâ

حنایا سی دس پاشن گلیا سی سر جا

taxte kiya taxte kiya zaneša mine qelâ

تخت کیه تخت کیه زنشه مین قلا

taxtekey šã dumâdiy beyrituneš de telâ

تخت کی شادومادیه بیرتونش دطلا

gâvârey de gušem oft â hare jâ bâlây jâ

گو شواری دگو شم افتاهاار جا بالای جا

جفت و جورش بکنیتو شادوما خویش میا

jofte jureš bakenitu šā domā xoueš miyā

زیره کفتم، زیره بختم، گرت زیره وم نشس

žira koftem žira bextem garte žira vem nešes

شادوما د در دراما سر تا پا گل وم نشس

šā domā de dar deromā sar tā pā gol vem nešes

برگردان: برایت بیاورم، برایت بیاورم، باری گل، باری حنا.

حناها برای دست و پایت و گلها برای سر جایت.

انار نشکنید انار نشکنید ما کی برای خوردن انار آمده‌ایم؟!

اسب سبز کیود را زین کنید که ما برای بردن عروس آمده‌ایم.

خروس بخوان بخوان از غروب تا سحر.

نوکش را طلا بگیرید (نوک خروس را) و هر دو بالهایش را زعفران.

برایت بیاورم، برایت بیاورم، باری گل، باری حنا.

حناها برای دست و پایت و گلها برای سر تشکت (خطاب به عروس)

تخت کیست؟ تخت کیست؟ که آن را داخل حیاط زده‌اند.

این تخت شاداماد است، آن را طلا بگیرید.

گوشواره از گوشم افتاد آن را بیابید. (جستجویش کنید)

گوشواره را پیدا کنید، شاداماد خوابش می‌آید. (از زبان عروس)

زیره کوبیدم، زیره بیختم، گرد زیره به سر و رویم نشست.

شاداماد از در وارد شد و مجلس گلباران شد.

نمونه دیگری از آواهای عروسی که اجرای سنگین و آرامی دارد و به صورت هم‌نواپی

زن‌ها خوانده می‌شود، از این قرار است:

rit vâlâm ko rigošunat moštema

ریت و الام کو، ری گشونت مشتمه

ناز نکو، کز نیزنک، حاضری سیت داشتتمه

nâz nako keze niz nak hâzeri sit dâštema

ساز نی پف کو د سازت تا بشینه کمر

sâzeney pof ko de sâzet tã bašnia dokamar

tã tamume loaresu hama boüan vã xavar تا تموم لورسو همو بون و اخور
 arus mageriv iče duče bitera عروس مگریو ایچه دوچه بیتره
 ey husirey ke to dâri de šakar širintera ای هوسیری که تو داری د شکر شیرین تره
 dumã dumã dumã čâke jomaš hard velã دوما دما دما چاک جومش هرد ولا
 boriteš ve sare usã basâzaš dokma telã بوریتش و سراو سا بسازش دکمه طلا
 برگردان: به من نگاه کن، روگشایت^(۱) با من است.

ناز و غمزه نکن که من پیشاپیش برایت هدیه روگشا را آماده کرده‌ام (رسم است که عروس حتی اگر با تمام وجود مشتاق رفتن به خانه شوهر باشد در این امر تعجیل نکند).
 ای نوازنده ساز در سازت بدم تا صدای ساز تو در کوهستان طنین اندازد.
 تا تمام لرستان از آن باخبر شوند.
 ای عروس گریه مکن. اینجا (خانه داماد) از آنجا (خانه پدری) بهتر است.
 این مادرشوهری که تو داری از شکر شیرین تر است.
 داماد داماد داماد چاک پیراهنش به کناری رفت.
 آن را نزد استاد خیاط ببرید تا دکمه‌های طلا بر کفش بدوزد.

نمونه دیگری از آواهای لری

berârem der hâr miyã gali âhu de vareš برارم در هار میا گلی آهو د ورش
 kate sozi kate sori jar harda de meyzareš کت سوزی کت سوری جر هرده دمیزرش
 برگردان: برادرم از پائین دست می‌آید گله‌ای آهو همراه اوست.
 گل بندی سبزی و گل بندی قرمزی دور عمامه‌اش بسته است.

۱. روگشادن: مراسمی است که هنگام عروسی انجام می‌شود. وقتی داماد پرده از روی عروس برمی‌دارد، هدیه‌ای به او می‌دهد که به روگشا موسوم است.

نمونه دیگری از آواهای لری:^(۱)

dumā van de cale pina sar deroerd junemi	دوماون دکل پینه سر در آورد جونمی
hesira de bune huna larz verâverd junemi	حسیره دبن حونه لرز و آورد جونمی
site biyârem site biyârem bâri gol bâri henā	سیت بیارم سیت بیارم باری گل باری حنا
henâyā si daso pâmu goliyā si sare jā	حنا یا سی دس و پا مو گلیا سی سر جا
gǎvārey de gušem oftā hare jā b âlaey jā	گوشواره دگوشم افتا هارجا بالای جا
joftē jureš bakenito šā domā xūeš miyā	جفت جورش بکنیتو شادما خاوش میا
tale hâri tale bâlā tale mine jā soztera	تل هاری تل بالا، تل مین جا سوزتره
de mine har haft berârem šā domā aziztera	دمینه هر هفت برارم شادوما عزیزتره
doxteri de mâle hâri aša bānu nomeša	دختری دمال هاری اشه بانو نومشه
sardâriš maxmale puša morqe čini šumeša	سرداریش مخمل پوشه، مرغ چینی شومشه
doxteri de mâle hâri aša bānu numeša	دختری دمال هاری اشه بانو نومشه
kelekiâs či que čini morvâri denuneša	کلیکاش چی قاوچینی مرواری دنونشه
tâse čarxi tâse čarxi du falak bâzi kena	تاس چرخنی تاس چرخنی دو فلک بازی کنه
beytuneš ve dase domā aruse râzi kena	بیتونش و دس دوما عروس راضی کنه
sâzena pof ko de sâzet tā xom bum marhabā	سازنه پف کو دسازت تا خوم بوم مرحبا
sare sâzet noqra girem kamare bâlaš de telā	سر سازت نقره گیرم کمر بالاش د طلا
qâter ke hila hila pošte koksâr mičera	قاطرکه حیلہ حیلہ، پشت کوهسار می چره

۱. علی اکبری، بخش زاغه، خرم آباد، لرستان، ۱۳۷۲.

bârešu maxmale puša si hosira miberan	بار شو مخمل پوشه سی حسیره می برن
ye hamumi sit besâzem čel sotun čel panjera	یه حمومی سیت بسازم چل ستون چل پنجره
šā domā rata de mineš vā asâso selsela	شادوما رته دمینش وا اساس و سلسله
ehamumči ehamumči dare hamum hā kojā	احموم چی احموم چی در حموم حا کجا
tā bašurim zolfe meški tā derârim qorse mā	تا بشوریم زلف مشکی تا در آریم قرص ما
šā domā rat ve šekâro tiri van vā bolboli	شادما رت و شکار و تیری ون وا بلبلی
bordeša huna hosiraš kerdeša čapey goli	برد شه حونه حسیرش کرده شه چپه گلی
sit biyârem sit biyârem ya hezâri gerdeko	سیت بیارم سیت بیارم یه هزاره گردکو
to bafarmā me biyârem zane ku de loresu	تو بفارما مه بیارم زن خود لرسو
biyā tā reymu mehreš kenim ar pedareš rāziya	بیا تاریمو مهرش کنیم ار پدرش راضیه
kadxodā bowa doxtar molā mirzā qâziya	کدخدا باوه دختر ملا میرزا قاضیه
de huna bowa doxtar jâhâzi bâr mikenan	در حونه باوه دختر جهازی بار می کنن
der honey šā domā sâzeniyā kâr mikenan	در حونه ای شادوما سازنیا کار می کنن
tâse henā sare dasem zam demine dâre ču	تا سه حنا سردس زم دمینه داره چو
dare ču boleng gereta sare kičaš bâzâre no	دارچو بلنگ گرتی سر کیچش بازارنو
ey xodā bi morâdem do dolat bariz bu	ای خدا بی مرادم دو دولت بریزبو
zani si korem biyârem hey de u fasle pâiz	زنی سی کرم بیارم هی د او فصل پائیز
vare pâkat gowi koštem pošte parda šišaki	ور پاکت گاوی کشتم پشت پرده شیشکی
jây domâne bonito sâya dâre mixaki	جای دومان بونیتو سایه دار میخکی
ramu đira ramu đira ramu đira nâhomâr	رمودیریه رمودیریه رمودیریه ناهمار

دبالای کُردوما هممو ماشی سوار
 de bâlây kore domā hamamu mâši suâr

برگردان: همراهان داماد از گوشه خانه‌های عروس سر درآوردند.
 مادرعروس در گوشه خانه نشسته است و سرا پای او را لرزه گرفته است.
 برایت یکبار گل و یکبار حنا هدیه می‌آورم.
 حنا برای دست و پایشان (عروس و داماد) و گلها برای زینت دادن حجله.
 گوشواره از گوشم افتاده پائین رختخواب یا بالای رختخواب.
 زود پیدایش کنید که داماد خوابش می‌آید (از زبان عروس).
 تپه پائین نه، تپه بالا نه، تپه وسط سبزتر است.
 از میان هفت برادر من هم شاداماد عزیزترین است.
 دختری در خانه پائینی است که نام او اشرف بانوست.
 بالاپوش او از پوست و خوراک شبش مرغ چینی است.
 دختری در خانه پائینی ماست نام او اشرف بانوست.
 انگشتانش مانند میله چینی و دندانهایش مروارید است.
 طشتک چرخی در آسمان مشغول بازی و حرکت است؛ (ماه شب چهاردهم) آن را به دست
 داماد بدهید تا عروس را راضی کند.

ای نوازنده در ساز خود بدم تا خودم به تو مرحبا بگویم.
 سرسازت را نقره می‌گیرم (نقره کوب می‌کنم) و از کمر به بالای ساز را طلا می‌گیرم.
 قاطرهای سرخ رنگ پشت کوهسار می‌چرخند بار آنها مخمل پوست است
 و برای پدر و مادر عروس می‌برند.
 حمامی برایت بسازم که چهل ستون و چهل پنجره داشته باشد.
 شاه داماد با اسباب حمام و اطرافیان به آن داخل شده‌اند.
 آهای حمامی در حمام کدام طرف است؟
 تا زلف‌های مشک‌ی را در آن بشوئیم و قرص ماه را از آن درآوریم.
 شاداماد به شکار رفت و تیری به طرف بلبل‌ی انداخت

و آن را شکار کرد و به خانه پدرزنش برده و آن را به جای دسته گل هدیه داده.
 برایت هدیه گردو می آورم. تو اجازه بده
 تا من زن خوبی بیاورم که فقط در لرستان دیده می شود.
 بیا تا ببریم و او را عقد کنیم اگر پدرش راضی است.
 کدخدا پدر دختر است و نامش ملا میرزای قاضی است.
 جلوی خانه پدر دختر، جهیزیه بار می زنند
 و جلو خانه داماد نوازندگان می نوازند.
 ظرف حنا بر روی دستم است.
 با دار چوب برخورد کردم، دار چوب بلند شد.
 خدا مرادم را بدهد (مرا به مقصود برساند) و دولت از آن من باشد تا خرج کنم.
 و در فصل پائیز زنی برای پسر بیاورم.
 جلوی پایت گاوی سر بریدم و در حجله گاهت بره ای قربانی کردم.
 زیراندازی برای داماد زیر درخت میخک پهن کنید.
 راهمان دور و ناهموار است.
 و ازدولتی سر داماد همه ما، سوار ماشین هستیم.

ای بینا بینا (ey beynā beynā) نیز آوای دیگری است که لرها در عروسی می خوانند. این آواز از آوازه های پیشین، ریتمی تندتر دارد و معمولاً تکخوان، بیت آن را می خواند و دیگران ترجیع بند آن را تکرار می کنند. مضمون این شعر نیز عاشقانه بوده و در تشویق عروس و داماد به تحکیم دوستی در خانواده خوانده می شود:

ey beynā beynā

ای بینا بینا

nâzârem beynā

نازارم بینا

ar dusem diri

ار دوسم دیری

šow neylem tanyā

شو نیلم تنیا

برگردان: آهای ای زیبارو، زیبا روی!

ای دلبر، ای نگار، نازنینم.

اگر مرا دوست می‌داری

شب تنه‌ایم مگذار.

شیرینم هم لیل (širinem ham ley) از جمله آواهای عروسی لک‌هاست. این اشعار آهنگی تند دارد و از جمله آواهایی است که در هنگام رقص مردان خوانده می‌شود. طریقه اجرای این آوا هم به صورت تک‌خوانی تک تک ابیات و تکرار ترجیح‌بند آن (یعنی شیرینم هم لیل و هم لیلانه) توسط همسرایان است. این آوا معمولاً به همراهی سازهای محلی همچون ساز و دهل و یا کمانچه و تنبک اجرا می‌شود:

širinem ham leylo ham leylâna

شیرینم هم لیلو هم لیلانه

širinem neštia sâkey xarmeni

شیرینم نیشتیہ ساکه خرمنی

bu tâ bekarim dusimun ža no

بو تا بکریم دو سیمون ژنو

to dâre nârenj man dâre limu

تو دار نارنج من دار لیمو

bu tâ bečimen va molke vežmu

بو تابچیمن و ملک وژمو

garte garivi nešesta ve rimu

گرت غریوی نشسته و ریمو

širinem čiya âgeri bâri

شیرینم چیہ آگری باری

âger nemâri har kori mâri

آگر نماری هر کری ماری

برگردان: شیرین من که معشوق زیبا روی و جانان من است.

شیرین من در سایه خرمن نشسته است.

بیا تا دوستی‌مان را از سر بگیریم.

تو درخت نارنج هستی و من درخت لیمو (درخت نارنج و لیمو هر دو از مرکبات هستند

و در اینجا شاعر از زبان عاشق به معشوق خود می‌گوید که ما هر دو از یک جنس هستیم.)

بیا تا به سرزمین خودمان برویم.

غبار غریبی بر سر و روی ما نشسته است.

شیرین من رفته است تا پاره‌ای آتش با خود بیاورد.

او آتش نمی‌آورد، پسری با خود می‌آورد.

بزران (bezerân) نیز از دیگر آواهای عروسی منطقه لک‌زبان‌های لرستان است. بزران به معنی به‌صدا درآوردن است که برخی آن را آوای چوپانان کوچ‌نشین می‌دانند که نباید درست باشد. در این آوای عروسی، دل‌داده‌ای از دلدار می‌گوید؛ از بی‌وفایی او، که چرا به سفر رفته (به کوچ) و او را تنها گذاشته است. این آوا وصف تنهایی و دلتنگی عاشقانه‌ای است که با آهنگی ملایم (سنگین سما) نواخته می‌شود.

bezerân bezerân zang zerânema	بزران بزران زنگ زرانمه
mâlê dus bâr kerd ger gerânema	مال دوس بار کرد گرگرانمه
bezerân bezerân bezerânema	بزران بزران بزرانمه
ya demâ dusa larza jânema	یه دما دوسه لرزه جانمه
bezerân bezerân bezerân dangi	بزران بزران بزران دنگی
vetem mâçi bey kerdi va jangi	و تم ما چی بی کردی و جنگی

برگردان: زنگ را به صدا در آور، موسم به صدا در آمدن زنگ رسوایی من است.

خانه دوست نقل مکان کرده و من آتش به جان دارم.

زنگ را به صدا در آور، موسم به صدا در آمدن زنگ رسوایی من است.

این حاصل دوری از دوست است که من لرزه بر جان دارم.

زنگ را به صدا در آور، صدای زنگ را بلند کن.

و از او تقاضای بوسه‌ای کردم و او آشوبی به پا کرد.

سوزه سوزه (sowza sowza) و هی لو (hey low) نیز از دیگر آواهایی است که در عروسی‌ها خوانده می‌شود. آواز «سوزه سوزه» به معنی آی سبزه رو، آهنگی تند دارد و در آن، عاشق خطاب به معشوقه‌اش جمله‌های محبت‌آمیزی بیان می‌کند. هی لو نیز، هر چند در عروسی‌ها خوانده می‌شود، اما در مقام سنگین‌ترین تم موسیقی عروسی یعنی سنگین سما، نواخته می‌شود. این آوا نیز، مضمونی عاشقانه دارد و در اوصاف معشوق بیان شده است.

فصل دوم

«سوگ»

مرگ

باورهای مرگ

لرها و بختیاری‌ها بر این باورند که عموم پیران پیش از مرگ چشم انتظار دیدن فرزندان خود هستند و گاه دم آخر را فرونمی‌دهند تا این مهم حاصل آید. از نگاه این مردم، مرگ با چشم گشاده، دلیل حرص و طمع متوفی به دنیاست و خندان‌بودن میت علامت رستگاری اوست.

در میان بروجردی‌ها مرسوم است که پس از خاک‌سپاری، معمولاً چند نفری از بستگان متوفی روی قبر می‌مانند. آنها بر این باورند که اگر همه یکباره قبر را ترک کنند، مرده دل‌تنگ می‌شود و باید به گونه‌ای برخورد نمایند تا متوفی به جایگاه تازه‌اش عادت کند.

اهالی روستای مرادان بخش خانمیرزای لردگان بعد از به خاک‌سپاری متوفی یکی از بستگان او را سر قبر یا نزدیک قبر وی می‌فرستند تا آتش بیفروزد و یا چراغی بر سر گور بگذارد. آنها معتقدند که با این کار، قبر متوفی پر نور خواهد شد.^(۱) خرم‌آبادی‌ها معتقدند اگر مرده‌ای به خواب کسی آمده و او را با خود ببرد خواب تعبیر خوبی نداشته فرد خواب‌دیده نیز به زودی خواهد مرد. همینطور بر این عقیده‌اند که اگر کسی خواب ببیند دندانی از وی افتاده، به زودی یکی از بستگانش خواهد مرد.

در مراسم تازی (tâzi) که بختیاری‌ها در عزای بزرگی به جا می‌آورند، اگر هنگام برگزاری مراسم، اسبی که کتل^(۲) بسته شده زانو بزند به زودی از بستگان صاحبش کسی خواهد مرد. در خرم‌آباد و حومه اگر کسی به حالت سکران (مرگ) بیفتد ولی مردنش طول بکشد، می‌گویند جان به سر شده است که در این موقع می‌گویند وی علاقه شدیدی به دنیا دارد. مثلاً عزیزی در سفر دارد و تا فرد مورد نظر نیامده جان نخواهد داد.

۱. هومان طاهری، روستای مرادان، بخش خانمیرزای لردگان، چهارم‌حال و بختیاری، ۱۳۶۳.

۲. کتل (kotal) به معنی عزا به کار می‌رود.

اغلب لرستانی‌ها معتقدند اگر کودکی که دندان داشته باشد بدون علت گریه طولانی سر دهد در این موقع می‌گویند وی می‌خواهد سر کسی را بخورد، که به احتمال زیاد پدرش خواهد بود. یعنی به زودی پدرش خواهد مرد.

در لرستان به بچه‌ای که به سن بلوغ نرسیده حق خوردن مغز گوسفند را نمی‌دهند، چرا که معتقدند اگر بچه نابالغ آن را بخورد پدرش خواهد مرد.

مردم روستای کمران فریدون‌شهر معتقدند: اشخاصی که در روز یا شب شنبه فوت می‌شوند باید در همان شب و یا روز به خاک سپرده شوند. آنها بر این باورند که شنبه بازگشت دارد، یعنی ممکن است کس دیگری به زودی به دنبال آن فوت شده، بمیرد. اعتقاد آنان این است که باید یک شیء را با آن میت (کسی که شنبه خاک می‌شود) به خاک بسپارند. به عنوان مثال اگر متوفی زیر ده سال داشته باشد یک مهره را به دهان وی می‌اندازند و اگر بزرگسال بود، مهر یا تسبیحی نزد او قرار می‌دهند. به اعتقاد اهالی روستای کمران این عمل از مردن فرد دیگری جلوگیری می‌نماید.^(۱)

بختیاری‌های روستای کمران اعتقاد دارند که اگر هنگام غسل میت قسمتی از بدن متوفی شل باشد، فرد دیگری نیز به زودی خواهد مرد.

از دیگر اعتقادات روستائیان کمران چنین است: در هنگام حمل جنازه به طرف قبرستان، اگر جنازه سنگین و ملایم رو به قبرستان برود، معنی آن این است که متوفی از خانواده و فرزندان دل نمی‌کند و چنانچه جنازه سریع و تند رو به قبرستان برود، معنی‌اش این است که متوفی دل از دنیا بریده و می‌خواهد که هر چه زودتر به فامیل متوفای خود بپیوندد.

بختیاری‌های منطقه فریدون‌شهر، خصوصاً اهالی روستای کمران بر این باورند که وقتی میت را به خاک می‌سپارند و کفن را از صورت وی برمی‌دارند، باید خیلی با دقت آن پارچه را از روی صورت وی جمع کرده و روی سینه میت قرار دهند به گونه‌ای که وقتی از وحشت ملائک سؤال کننده به تقلا می‌افتد، کفن از هم باز نشود و کفن به دهن میت نرود، چرا که اگر کفن به دهان میتی برود، مرگ و میر شروع می‌شود. در این باره ضرب‌المثلی نیز رواج دارد:

۱. صفرعلی موگویی، روستای کمران، فریدون‌شهر، اصفهان، ۱۳۷۱.

جور مرده کفن به دحون همینه به دنبال خت اکشی

jore morde kafan be dehun hamine be donbâle xot ekaši

برگردان: مانند مرده کفن به دهن، همه را دنبال خودت می‌کشی.

ضرب‌المثل فوق موقعی گفته می‌شود که فردی در پی یافتن کار جلالی وطن کند و چندین نفر نیز به تشویق وی از روستا بروند. یعنی در حقیقت با تشویق‌های اولین نفر، افراد دیگر جلالی وطن کنند. در این صورت به مرده کفن به دهان اشاره می‌کنند.

اهالی روستای کمران نزدیک غروب آفتاب اولین روزی که متوفی را به خاک سپردند، مقداری هیزم سر قبر تازه گذشته آتش می‌زنند. این عمل احتمالاً به خاطر جلوگیری از آسیب گورکن به جسد انجام می‌گیرد، چرا که حیوانات عموماً از آتش فرار می‌کنند.

مژده دادن به مرده از گذشته نیز از دیگر معتقدات اهالی روستای کمران است. در این روستا، پس از آنکه اولین سپیده دم بعد از اولین شب دفن متوفی گذشت، یک نفر پیش قدم شده و سر قبر می‌رود تا به متوفی بگوید: مژده از من که شب اول قبر گذشت، تا مرده که توانایی تشخیص روز و شب را ندارد، دریابد که شب اول قبر وی تمام شده است، چرا که اهالی بر این باورند که شب اول قبر برای میت وحشت و اضطراب بسیاری دارد و متوفی پی در پی از طرح سؤالات دو فرشته سؤال‌کننده رنج می‌کشد. به همین خاطر، مژده دهنده صواب می‌برد. این امر تا آنجا ضروری و مهم است که گاه، چندین نفر متقاضی انجام چنین کاری می‌شوند و معمولاً پس از دادن مژده فاتحه‌ای نیز بر سر قبر می‌خوانند. قابل ذکر است که مژده گذاشتن سپیده دم اولین شب قبر به مردگان بزرگسال اختصاص دارد و برای خردسالان متوفی که گناهی ندارند، این رسم انجام نمی‌شود.

بختیاری‌های منطقه فریدون‌شهر بر این باورند که به هیچ وجه نباید پشت سر مرده حرف زد، زیرا این سخنان بد به بزرگان فحش‌دهنده بازخواهد گشت و برای حکمت سخن و باور خود نیز قصه‌ای بیان می‌کنند؛ می‌گویند: در زمان‌های قدیم، زن و شوهری با هم زندگی می‌کردند که متأسفانه شوهر بداخلاق و بد دهانی بوده است و همیشه به مردگان زن فحش و ناسزا می‌گفته و زن بیچاره نیز خیلی ناراحت می‌شده است و فقط پاسخ می‌داده که «خودت هم مرده داری، بی‌دلیل فحش مده چون برای خودت هم خوب نیست» ولی گوش مرد بدهکار

نبوده. تا اینکه زن براساس راهنمایی فردی و یا خواب دیدن به قبرستان می‌رود و مقداری از خاک مردگان خود و مقداری از خاک مردگان شوهرش را برمی‌دارد و هر یک از آنها را به طور جداگانه در کیسه‌ای ریخته و به سقف خانه آویزان می‌نماید. بعد از آن مشاهده می‌کند که هرگاه شوهرش به مردگان او (زن) فحش و ناسزا می‌گوید، کیسه خاک مردگان مرد به لرزه درمی‌آید. به همین دلیل، دیگر از ناسزاهای شوهرش ناراحت نمی‌شود و حتی خوشحالی نیز می‌کند. مرد از این امر عصبانی شده و رفتارهای زنش را با شک زیر نظر می‌گیرد، ولی چیزی دستگیرش نمی‌شود. عاقبت از همسرش سؤال می‌کند که چرا دیگر از ناسزاهای من به مردگان ناراحت نمی‌شوی؟ و زن هم وی را به دیدن دو کیسه آویزان در سقف خانه دعوت کرده و از او می‌خواهد که فحشهایش را تکرار کند. در این زمان، مرد با دیدن لرزه‌هایی که به خاک مردگان خودش می‌افتد و توضیحات همسرش، عهد می‌بندد که دیگر هرگز بی‌جهت به کسی فحاشی نکند و البته هیچگاه به مردگان کسی ناسزا نگوید.^(۱)

آئین‌های مرگ

آئین‌های عزای نیز همچون آئین‌های سور در لرستان و بختیاری بسیار مفصل است و بسته به جوان یا پیر بودن متوفی و تشخیص وی، گاه از سه تا چهل روز به طول می‌انجامد. در این مدت معمولاً صاحبان عزای آمادگی پذیرایی از فامیل و آشنایان دور و نزدیک را دارند. در این موقع، معمولاً کسانی که برای شرکت در مراسم عزاداری، خود را به خانه متوفی رسانده‌اند، پرچمی سیاه موسوم به کتل (cotat) را به علامت عزای خود حمل می‌کنند و جلوی خانه متوفی چند بار بانگ عزای سر می‌دهند. زنها معمولاً می‌نالند و بعضی صورت‌های خود را خراش می‌دهند. این لحظه معمولاً از سوی زنها با چرخاندن دست‌ها به دور هم (به علامت بی‌تابی زیاد) و تکرار «وی وی وی» (vey vey vey) به معنای وای آوخ! وای آوخ... آغاز می‌شود. کسانی که برای شرکت در مراسم عزاداری آمده‌اند، معمولاً مبلغی پول را به عنوان پرسیانه (porsâne) به خانواده متوفی می‌دهند.

نورآبادی‌ها، تابوت را ترم (tarm) می‌گویند و فردی را که دیگران (اهل فامیل) را از مرگ

۱. سیدمرتضی حسینی، از بختیاری‌های فریدون‌شهر، اصفهان، ۱۳۷۱.

کسی باخبر می‌نماید، دن کر (dankar) به معنای جارچی می‌نامند. آئین سرلش (sar laš) (به معنای بر بالین جسد) را کاکاوندی‌های نورآباد در اولین روز مرگ انجام می‌دهند. در این آئین صاحب عزا اهل ده را بر سر جنازه فرا می‌خواند تا بر سر جسد فاتحه بخوانند، اهل ده پس از فاتحه‌خوانی بر پیشانی خود انگشت کشیده و می‌نالند و می‌گویند: «هی داد، هی بیداد» که به این آئین داد و بیداد می‌گویند. آنگاه قاره‌چی، (qâraçi) یا قرآن‌خوان، مردم را تا محل غسل‌دادن جسد راهنمایی می‌کند. در روستاهایی که هنوز از غسل‌خانه خبری نیست، غسل میت، کنار رودخانه و یا قنات و یا کنار مسجد انجام می‌گیرد. جسد پس از غسل و کفن و نماز میت و... به خاک سپرده می‌شود و معمولاً تا سه روز مردم به خانه متوفی رفته و به صاحبان عزا «سرسلامتی» می‌دهند. روز سوم، آئینی تحت عنوان چمر (čamar) (به معنای عزا) اجرا می‌شود و مدعوین را برای صرف ناهار (که معمولاً چلوگوشت است) به روستا و یا چادر متوفی دعوت می‌کنند. بعد از صرف غذا، نوازندگان نوای غمگینی موسوم به چمرانه (čamarâne) می‌نوازند و به همراه مدعوین بر سر مزار می‌روند. در این روز، لباس‌های رنگارنگ زنانه و روسری‌های رنگین را بر سر چوبی بسته و از آن علم می‌سازند. در کنار علمها، تصویر متوفی و همچنین تصاویر مردگان همسایه‌ها را آویزان می‌کنند.^(۱)

کاکاوندی‌های نورآباد پس از آئین چمر، در چهلمین روز مرگ نیز از مدعوین می‌خواهند که از حالت عزا بیرون بیایند. ولی خود صاحبان عزا گاه تا یکسال و یا یکسال و نیم لباس سیاه بر تن می‌کنند و پس از آن است که فامیل خانواده عزادار با لباسی که رنگی خنثی (سفید یا آبی) دارد، به حضور صاحبان عزا رفته و از آنان می‌خواهند که پیراهن سیاهشان را درآورند.^(۲)

اصطلاحاتی که درباره آئین‌های مرگ در روستای پردنجان شهرکرد، به کار می‌رود، از این قرارند:

۱- کیکه (kika): وقتی شخصی در روستای پردنجان فوت می‌کند، زن‌های خانواده او، با جیغ زدن، اهل ده را از مرگ عزیزشان خبردار می‌کنند، که به این عمل در زبان محلی، کیکه می‌گویند. بعد از جمع شدن اهالی، مردها در جلو و زن‌ها پشت سر آنها به طرف قبرستان حرکت می‌کنند.

۱. محمدعلی نکبسا، نورآباد، لرستان، ۱۳۶۴.

۲. مهران خرم‌آبادی، ساکن خرم‌آباد، لرستان، ۱۳۷۳.

۲- خرج (xarj): اهالی پردنجان درگوش محلی خود به مراسم شب هفت و چهلم و سر سال متوفی خرج می‌گویند. برگزاری آئین‌های مرگ در این روستا بدین قرار است که روز دوم را از صبح قرآن می‌خوانند و سپس به عزاداران نهار داده می‌شود. در عصر آن روز بستگان متوفی حلوا درست می‌کنند و همراه دیگر عزاداران به قبرستان رفته و خیرات می‌کنند. شب هفتم و سه شب جمعه و چهلم و سالگرد نیز چنین مراسمی برگزار می‌شود. هر چند هم اکنون در روستای پردنجان فقط شب هفتم و چهلم و سالگرد برگزار می‌شود، اما در گذشته‌ها، آئین‌های مفصل‌تری برگزار می‌شد.

۳- پل (pal): پل به معنای گیس بریدن است. در گذشته‌های نه چندان دور، در این روستا، رسم بود که اگر جوانی ناکام از دنیا می‌رفت، پیکره‌ای از پارچه را به عنوان نماد جوان ناکام روی تختی می‌گذاشتند و زن‌های نزدیک به متوفی (بستگان درجه یک متوفی) همچون مادر، خواهر، عمه و خاله موهای خود را چیده و روی پیکره می‌ریختند که به این کار پل یا گیس بریدن می‌گفتند.^(۱)

در روستای چلگر بخش شوراب شهرکرد نیز همانند منطقه زز و ماهروی لرستان، به نشانه عزا، مادیانی را سیاه‌پوش کرده و اصطلاحاً آن را کتل (kotal) می‌گفتند. این رسم هنوز هم هنگام مرگ بعضی جوانان و یا بزرگان تیره‌ها و طوایف انجام می‌گیرد. اسب کتل بسته شده را به همراه ساز عزا (که به آن توشمال چپ (tušmâlčap) می‌گویند) به در خانه صاحب عزا می‌آورند.

اما برخی آئین‌های عزا در منطقه اردل چهارمحال و بختیاری، از این قرار است:

۱- اردلی‌ها پیش از مرگ، محتضر را تنها نمی‌گذارند و پس از مرگ وی نیز بسیار به دیدار خانواده او می‌روند.

۲- با شنیدن خبر مرگ، زن‌های اردل به طرف خانه متوفی به راه می‌افتند. آنها گروهی حرکت می‌کنند و هنگام حرکت به طرف خانه متوفی، چادر خود را با شیوه خاصی به سر می‌کنند.

۱. زهرا دلاوری، روستای پردنجان، شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۲.

۳- زن‌ها وقتی به خانه متوفی می‌رسند، با صدای بلند شیون می‌کنند و به اصطلاح محلی خودشان را زن یل (zane yal) می‌کنند تا صاحب عزا (زن، دختر و یا خواهر متوفی) آنها را در حال عزاداری و شیون ببینند.

۴- اردلی‌ها پس از شنیدن خبر مرگ یکی از نزدیکان، ابتدا در مسجد جمع می‌شوند.

۵ - آشنایانی که از نقاط دیگر به دیدار خانواده متوفی می‌آیند، معمولاً مقداری جنس (برنج، گوسفند، قند و یا وجه نقد) را در مقابل غذایی که صرف می‌نمایند به خانواده صاحب عزا پیشکش می‌کنند.

۶ - در اردل پس از صرف ناهار در هفتمین روز مرگ، برای خواندن فاتحه بر سر مزار متوفی می‌روند. در چهلم و سالگرد متوفی نیز این مراسم برگزار می‌شود.

۷- خانواده فامیل نزدیک متوفی از روز دوم و سوم، لباس سیاه بر تن می‌کنند و بعد از گذشتن چهل روز خانواده متوفی وظیفه دارند که لباس‌هایی با رنگی خنثی برای سیاه‌پوشان ببرند تا سیاه خود را بیرون بیاورند. برای خانم‌ها هم روسری (به رنگی غیرمشکی) می‌برند و به همراه آن حنا هم می‌برند. یک شب بعد از چهلم، دو زن به خانه‌ها رفته روی سر زنان سیاه‌پوش، حنا می‌گذارند و به اصطلاح با این عمل نشان می‌دهند که آنها می‌توانند سیاه خود را از تن بیرون بیاورند. اما فرزندان و مادر و پدر متوفی موظف هستند که تا سالگرد و گاه تا بعد از آن، سیاه‌پوش بمانند تا نزدیکان طی مراسمی سیاه را از تن آنان بیرون بیاورند.^(۱)

در روستای شهریار بروجن مهمترین نقش را در سوگ، زنان ایفا می‌کنند. آنان گردانندگان اصلی مراسم محسوب می‌شوند، هر چند مردان در عزاداری‌های دینی نقش اصلی را برعهده دارند. وقتی فردی در روستای شهریار بروجن بمیرد، زنان این روستا تا چهل روز لچک^(۲) (lačak) به سر نمی‌گذارند و در این مدت حنا هم بر سر و دست نمی‌گذارند، زیرا از دیدگاه اهالی، حنا گذاشتن و لچک بر سر نهادن، مخصوص ایام شادی و عادی مردم است.^(۳)

۱. الف - انصاری، اردل، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۰.

۲. لچک روسری خاصی است که از پارچه مخمل گران‌قیمتی تهیه می‌شود و با منجق و الماس نما آن را تزئین می‌نمایند.

۳. جالب این است که ایلات و طوایف دیگر نیز به تناسب فرهنگ خود، نشانه‌هایی از عزادار بودن را به نمایش

برخی از لرها، سیاه پوشیدن، تیره‌هایی از آنها گل مالیدن به سر و شانه خود را نشان عزا می‌دانند. در روستای شهریار بروجن نیز مردان سیاه می‌پوشند و زنان نیز از گذاشتن لچک بر روی سر خودداری می‌نمایند. در این روستا به تناسب شخصیت و جایگاه اجتماعی هر کس، برایش مویه سر می‌دهند.^(۱)

در روستای دشتک، نماز میت در محلی واقع در وسط ده خوانده می‌شود. پس از خاک‌سپاری میت، اهالی به خانه صاحب عزا می‌روند و در آنجا حلوایی را که طبخ شده، انگشت زده و مقداری از آن را میل می‌نمایند. در روستای دشتک اردل، زنان ده به نشانه عزاداری، چادرهای خود را به گردن می‌بندند و جالب است که در بخش‌هایی از لرستان نیز چون خرم‌آباد این رسم اجرا می‌شود. اهالی دشتک هم چون بسیاری دیگر از مناطق بختیاری، تا چهل روز برای متوفی عزادار باقی می‌مانند و سپس به توصیه صاحبان اصلی عزا، سیاه را از تن بیرون می‌آورند، ولی بستگان درجه یک متوفی همچنان - گاه تا یک سال - عزادار باقی می‌مانند.^(۲)

اهالی روستای جوانمردی بروجن، از توابع چهارمحال و بختیاری، در عزای عزیزانشان به گرفتن مراسم هفته، چهلم و سالگرد بسنده می‌نمایند.^(۳)

در گذشته‌ها هنگامی که فردی در روستای کلنی سفلی (از توابع ززو ماهروی لرستان) به رحمت ایزدی می‌پیوست، صاحبان مصیبت، خاک رس را گل کرده و بر سر و دو شانه خود می‌زدند که به این عمل، خره‌گیری (xara giri) یعنی گل گرفتن می‌گفتند. در گذشته صاحبان عزا در مقابل افرادی که به عزا دعوت شده بودند، می‌ایستادند و با سنگ و خاک و خاکستر، بر سر خود می‌زدند و این عمل را سه مرتبه تکرار می‌کردند. به این عمل که از طرف مردان اجرا می‌شد، باب (bâb) می‌گفتند و به خراشیدن صورت توسط زن‌ها که همزمان با عمل مردان صورت می‌گرفت، و شد (vešad) می‌گفتند.

می‌گذارند. به عنوان مثال تیره‌ای از شاهسون‌ها، نشانه عزای خود را بستن دکمه‌های یقه خود می‌دانند.

۱. قلی منصور، روستای شهریار، فلارد، بروجن، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

۲. محمدجان نصیری، روستای دشتک اردل، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

۳. سلیمان جهانی‌فر، روستای جوانمردی، بروجن، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۶۳.

کتل بستن نیز از جمله رسم‌هایی است که امروزه نیز در منطقه ززو ماهر و انجام می‌گیرد و آن بدین صورت است که در عزای متوفی، مادیانی را با پارچه سیاه زینت می‌کنند. بعد از انجام مراسم فاتحه‌خوانی، دو مرد از طرف صاحبان عزا، با یک سینی و یک حوله راه می‌افتند و خره یا گل‌هایی را که عزاداران بر سر و شانه خود زده‌اند، می‌تراشند. کسی که خره می‌تراشد، باید کلاهی در سر داشته باشد تا کلاه سر مردی را که خره زده درآورد و ضمن تراشیدن خره آن کلاه، کلاه خود را بر سر عزادار بگذارد.

در منطقه ززو ماهر و گاه زنانی که از بستگان نزدیک متوفی محسوب می‌شوند، بر سر جنازه بخشی از موهای خود را می‌برند.^(۱)

تازی (tâzi) عنوان رسمی از بختیاری‌های لرستان است که به آئین چمر (čamar) لرها و خصوصاً آئین مردم نورآباد شباهت بسیاری دارد. کتاب **فرهنگ قوم لر** ضمن بیان تفاوت‌های چمر و تازی و دیگر اصطلاحات عزا در نواحی مختلف لرنشین آئین تازی بختیاری‌های لرستان را اینگونه بیان می‌کند:^(۲) وقتی فردی در منطقه بختیاری فوت می‌کند، مردم سکویی را با چوب و پارچه و نعشی ساختگی در هیئت انسان ساخته و وسط جایگاه قرار می‌دهند. همچنین تفنگ و قطار و فشنگی را نیز وارونه به اسبی براق بسته آویزان می‌کنند و اسب را دور نعش می‌گردانند. در این زمان دور تا دور سکو دایره بسته و با لهجه محلی مویه می‌خوانند.

اگر در مراسم تازی (ترحیم) اسب کتل (cotal) زانو زده و بخوابد، اعتقاد مردم آن است که به فاصله چند روز یکی از بستگان صاحب اسب خواهد مرد.

تا زمانی نه چندان دور، اهالی روستای سیاه‌پوش الشتر نیز مراسمی شبیه آئین تازی بختیاری‌ها داشتند.^(۳) آنان بعد از مرگ، مادیان‌ها را جمع می‌کردند و بر آنها کتل می‌بستند. در این مواقع سر بند گلونی (golvani) را دور یال مادیان‌ها می‌بستند و زین اسب‌ها را واژگونه می‌کردند. اگر متوفی مردی با نفوذ بود زنان گیسوان خود را می‌بریدند و مردها سیاه چادرها را

۱. فریدون ماهر و بختیاری، روستای کلنی سفلی ززو ماهر و، لرستان، ۱۳۶۳.

۲. چنگایی، عزت‌الله و حنیف، محمد، فرهنگ قوم لر، پیشین: ص ۷۹.

۳. علی حسین سیاه‌پوش، ساکن روستای سیاه‌پوش، الشتر، لرستان، ۱۳۷۲.

پاره می‌کردند و بر دوش خود قرار می‌دادند^(۱) و گل بر سر و روی شانه‌های خود می‌مالیدند. مردم فیروزآباد الشتر پس از فوت، جسد را غسل داده، کفن می‌کنند و به خاک می‌سپارند. همان روز و شب، آشنایان و اقوام، خود غذا تهیه کرده و صاحبان اصلی عزا را به خانه دعوت می‌کنند. در این روستا نیز مدعوین به پُرسانه^(۲) می‌پردازند.

مردم روستای سیاه‌پوش نیز، شب هفتم و چهلم را معمولاً در مسجد یا خانه برگزار کرده و تا سر سال نیز پیراهن سیاه می‌پوشند که طی مراسمی نزدیکان، پیراهن‌های سیاه عزاداران را با پیراهن‌های رنگین عوض می‌کنند.

مردم شهرنشین الیگودرز تنها به برگزاری مراسم سه‌روزه و چهلم برای مردگانشان بسنده می‌کنند. آنان برخلاف عشایر بختیاری که دارای زندگی ایلیاتی‌اند، در مجالس ترحیم پُرسانه نمی‌گیرند.

جابلقی‌ها و بختیاری‌ها دو دسته از مردم ازنا هستند که هر کدام مراسم خاص خود را در عزاداری‌ها دارند؛ جابلقی‌ها تا سه روز پس از مرگ مجلس ترحیم می‌گیرند در حالی که بختیاری‌ها تا یک هفته مجلس ترحیم برگزار می‌کنند.

پُرسانه میان بختیاری‌های ازنا نیز رواج دارد ولی مردم شهرنشین ازنا (جابلقی‌ها) پُرسانه نمی‌دهند. جابلقی‌ها بعد از مراسم ترحیم مقداری میوه و خرما به سر مزار می‌گذارند. فامیل اصلی دور قبر حلقه می‌زنند و مردم یکی یکی سر خاک رفته و فاتحه می‌خوانند. مجالس ترحیم در ازنا سه روز طول می‌کشد.

بختیاری‌ها در شب هفت و چهلم ساز و دهل غمگینانه (چپی) به صدا در می‌آورند. آنان روز چهلم، لباس‌های متوفی را روی کرسی پهن کرده و به همراه آوازی غمگین موسوم به دنگ‌دال^(۳) به نوای غمگینانه ساز و دهل گوش می‌دهند.

صاحبان عزا در بخش زاغه نیز در روز مرگ عزیزی، عزاداران را به صرف ناهار و شام دعوت کرده و پس از مجلس ترحیم مراسم سه‌روزه شب هفت و چهلم و سالگرد می‌گیرند.

۱. اصطلاح داواروکول (dâvâr va kul) (خانه بدوش) از همینجا ناشی شده است.

۲. پرداختن مبلغی به عنوان یاری به صاحب عزا.

۳. دنگ دال (dang dâl) عزا، مویه، مرثیه.

طبق آئین قدیمی در شب هفت، ریش تراشیده و توسط چند مرد کهنسال به مردم اعلام می‌شود که از عزادارینند. در این بخش نیز پسرانه مرسوم است.

وقتی کسی در کفشگران مریض می‌شود و مردم می‌گفتند که فلانی دارد می‌میرد، از او می‌خواهند وصیت کند که مثلاً اگر اموالی دارد چطور بین فرزندان یا بستگانش تقسیم شود و یا طلب‌هایش، چگونه پرداخته شود. وی باید فردی را که مؤمن است، وصی خود قرار دهد. اطرافیان، وقتی بیمار در حال مردن و یا در حال جان‌کندن است، او را رو به قبله می‌خوابانند و به دست و پایش حنا می‌بندند. البته پیشتر شهادتین، یعنی لاله‌الاله، محمداً رسول الله و علیاًولی الله را مرتب به او یادآوری می‌کنند و قبل از اینکه بمیرد، آنهایی که با بیمار در حال احتضار معاشرت دارند یا با وی معامله‌ای داشته‌اند، از وی حلالیت می‌طلبند. وقتی جان از بدن بیمار خارج شد، بستگان وی، دست و پایش را رو به قبله می‌کشند و با دستمال چشم‌های او را می‌بندند. در این موقع صدای شیون از زنها و گریه‌کردن از مردها شروع می‌شود. مردم با شنیدن صدای گریه و ناله در خانه فوت‌شده جمع می‌شوند و تدارک برداشتن و شستن و به خاک سپردن میت را می‌بینند. دو نفر مأمور آوردن تابوت از مسجد می‌شوند. وقتی تابوت را آوردند یک قالیچه کف تابوت می‌اندازند و یک متکا زیر سر میت می‌گذارند، بعد میت را با گفتن لاله‌الاله، محمداً رسول الله، علیاًولی الله از جا حرکت می‌دهند و در تابوت می‌گذارند و یک لحاف ملافه شده تمیز و یک چادر زنانه روی تابوت می‌کشند و با تابوت که جنازه میت در آن است به طرف غسلخانه حرکت می‌کنند و زنها همه با شیون‌کردن و گفتن حسی حسی (حسین حسین)، و مردهای نزدیک میت (فرزندان و فامیل) با گریه‌کردن بلند و گفتن ای وای خانه خراب شدم، ای بابا یا ای برادر یا ای مادر یا ای خواهر، دنبال جنازه راه می‌افتند تا به غسلخانه برسند و مرده را برای شستشو آماده کنند. سه چهار نفر برای شستن آماده می‌شوند. اول بدن میت را با کیسه حمام و سنگ پا و لیف و صابون تمیز می‌کنند، بعد او را با سدر و کافور که با آب مخلوط شده و در لگن حمام می‌ریزند، غسل می‌دهند. در موقعی که غسل دادن انجام می‌شود یک نفر هم کفن را می‌برد و با همان پارچه (کفن) به صورت نوار کفن را می‌دوزد و دو عد چوب تر زیر بغل میت گذاشته و سپس او را در کفن می‌گذارند و بعد او را به طرف قبرستان حرکت می‌دهند. در موقع حرکت بیشتر فرزندان پسران زیر تابوت را

می‌گیرند و با گفتن شهادتین و همراه شیون زن‌ها و گریه بستگان میت را تا سر قبرستان همراهی می‌کنند. اگر میت جوان باشد، زن‌ها برای او موهای خود را می‌برند و به میچ دست‌های خود تاب می‌دهند، بعداً یکی از پیرزنان موها را با قیچی از میچ جدا می‌کند و همچنین زن‌ها صورت خود را با ناخن می‌خراشند که خون از آن جاری می‌شود (این کارها شاید از نظر شرح مقدس اسلام درست نباشد). (به گفته قرآن مجید باید در مصیبات صبر کرد). وقتی مردم جنازه را نزدیک قبرستان آوردند تابوت را زمین گذاشته و فاتحه اهل قبور می‌خوانند. دو بار دیگر تابوت را زمین گذاشته و بلند می‌کنند.

اهالی روستای کفشگران عقیده دارند با این عمل ترسی که میت از قبر دارد، برطرف می‌شود. سپس تابوت با جنازه را نزدیک قبر گذاشته و آشیخ (پیشنماز) نماز میت یا به قول اهالی نماز وحشت را می‌خواند و مردم به او اقتدا می‌کنند. نماز که تمام شد میت را در قبر گذاشته و آشیخ به میت، اسم خدا و پیغمبر و امامان را با تکان دادن میت می‌خواند. وقتی که مراسم دینی تمام شد با گفتن صلوات، مرده را درون قبر می‌گذارند (اگر میت زن باشد از محرم‌ها او را در قبر می‌گذارند) و کفن را از صورت میت باز و صورت را روی خاک گذاشته و گوشه کفن را که روی صورت میت است با گذاشتن یک کلوخ یا سنگ آن را به دیوار قبر می‌چسبانند. وقتی میت در قبر قرار گرفت چند سنگ که قبلاً آماده کرده‌اند، روی گور قرار می‌دهند و با گل درزهای سنگ را می‌پوشانند تا خاک روی مرده نریزد. بعداً با عجله خاک روی قبر می‌ریزند و در موقع ریختن خاک بیل‌ها را زود به دست همدیگر می‌دهند تا کسی خسته نشود. وقتی ریختن خاک روی مزار تمام شد اول فرزندان یا برادران و نزدیکان روی قبر می‌آیند و با زدن دست بر روی سر خود بلند، بلند گریه می‌کند و همان جملات را که در دنبال جنازه می‌گویند، تکرار می‌کنند چند نفر آنها را از روی قبر بلند کرده و نوبت به زن‌ها می‌رسد. زن‌ها هم با شیون خود را روی قبر انداخته و زن‌های بزرگ‌تر آنها را دلداری (تسلی) می‌دهند و می‌گویند فاتحه! فاتحه! بعد همه فاتحه خوانده و به طرف خانه میت برمی‌گردند. مردم کفشگران بروجرد عقیده دارند که وقتی عزاداران چند قدم از قبر دور شدند دو ملائکه به او می‌گویند: «برخیز رفقا رفتند». همین که مرده می‌خواهد از جا حرکت کند، سرش به سنگ می‌خورد. آن وقت می‌فهمد که مرده است. جلوی منزل متوفی همه مردم یکجا جمع می‌شوند

و یک نفر که شخص مؤمن و باسوادی است، می‌گوید فاتحه، بعد همه فاتحه می‌خوانند و دیگران می‌آیند جلوی بازماندگان میت و تسلیت می‌گویند. در گفتن تسلیت این کلمات را خطاب به بستگان میت به کار می‌برند: خودت نمیری! خدا بیامرز دشت، آخر غمتان باشد، شریک غمتان هستم.^(۱) کفشگرانی‌ها موقع گفتن تسلیت، دست راست خود را بلند کرده و (به‌صورتی که دست رو به بالا باشد) جملات عذرخواهی تسلیت را می‌گویند و بعد از گفتن تسلیت هر کس دنبال کار خود می‌رود. چند نفری برای دادن چای و چند نفر هم برای اینکه صاحبان عزا تنها نشوند، پیش آنها می‌مانند و آنها را با گفتن این جملات تسلی می‌دهند: همه می‌میرند، مرگ نوبتی است، فلان کس مرد، خیلی‌ها را دیدم که مردند.

زن‌های بازمانده میت هم در خانه می‌نشینند و دسته دسته زن‌های ده و دهات اطراف می‌آیند برای شرکت در عزا. در کفشگران و دهات اطراف به فاتحه‌خوانی، پُرس می‌گویند. مردها هم بعداً دسته دسته می‌آیند و یک نفر می‌گوید فاتحه! بعد هم همه فاتحه خوانده و به صاحبان عزا تسلیت می‌گویند و از مجلس خارج می‌شوند. اگر کسی نتوانسته باشد در تشییع جنازه شرکت کند، وقتی وارد مجلس فاتحه شد در حضور صاحبان عزا بلند بلند گریه می‌کند و با گفتن «روله، روله یا، برار، برار» همدردی خود را با صاحبان عزا اعلام می‌کند. در موقع کندن قبر چند نفر آدم‌های قوی تعیین می‌شوند و یک نفر که محل قبرهای طایفه میت را می‌داند محل کندن قبر را به قبرکن‌ها نشان می‌دهد.

روز اول که از سر قبرستان برگشتند، اقوام به بازماندگان غذا می‌دهند و خوردن غذا در خانه‌ی میت را خوب نمی‌دانند. برای غذا خوردن آنهایی که قبر کنده و یا میت را غسل داده‌اند، دعوت می‌شوند. روز سوم (شب سوم) به دهات اطراف و به آنهایی که با میت آشنایی داشته و یا فامیل وی بوده‌اند نامه می‌نویسند. طرز نوشتن نامه اینگونه است:

«خدمت برادر یا پدر یا عموی خودم مشهدی یا کربلایی مثلاً حسن سلام می‌رسانم. ان‌شاء... سلامت بوده باشید، باری چون روز فلان مجلس فاتحه‌خوانی پدر یا مادر یا برادر...»

۱. در این مواقع معمولاً به صاحب عزا می‌گویند آخر غمتان باشد که این تعارفی است که در بطن آن معنای خوبی نهفته نیست، زیرا با توجه به محتوم بودن مرگ، معنای این جمله این است که خودت زودتر از دیگران بمیری و مرگ کسی را دیگر نبینی.

می‌باشد، برای صرف ناهار با هر کس که صلاح می‌دانید تشریف بیاورید. مجلس بی‌حضور شما رونق نخواهد داشت. زیاده عرض ندارم. مثلاً مشهدی فلان گودرزی از کفشگران.

نامه‌ها را جوان‌های ده به دهات اطراف می‌برند. وقتی نامه به دست دعوت‌شده رسید، در روز تعیین‌شده، با چند زن به ده می‌آید. در این هنگام بازماندگان که قبلاً گل روی شانه‌ها و سر خود گرفته‌اند، با گریه‌کردن بلند بلند و دستمال برای خشک‌کردن اشک‌ها به استقبال تازه‌واردها می‌روند. البته تازه وارد، اول می‌رود سر قبر میت و بلند بلند گریه می‌کند. بعد چند نفر از بازماندگان زن و مرد و چند نفر از اهالی ده می‌روند و مدعوین را به داخل مجلس می‌آورند. بعد از صرف چای فاتحه خوانده و بعد یکی از پذیرایی‌کنندگان مدعوین را به اتاقی می‌برد که سفره انداخته شده و غذا را چیده‌اند. مردم ده هم می‌آیند. بعضی‌ها در کمک دادن به آشپز یا چای دادن همکاری می‌کنند. چند نفر هم با سواد در مجلس فاتحه می‌نشینند و قرآن تلاوت می‌کنند. زن‌ها در مجلس عزا در حال گریه‌کردن اسمی هم از مرده‌های خود می‌آورند و برای آنها هم گریه می‌کنند. اگر کسی حنا بر خود بگیرد و صاحبان عزا (زن‌ها) بفهمند این امر را بد می‌دانند، یعنی بی‌احترامی به خودشان می‌دانند و در صدد تلافی برمی‌آیند. بعد از ختم میت یک زن از اهالی ده تمام زن‌های بازمانده میت را به حمام می‌برد. وقتی وارد حمام شدند دوباره زن‌ها شروع به گریه می‌کنند و زن‌های دیگر آنها را دلداری می‌دهند. زنی که زن‌های عزادار را به حمام آورده، صابون و پول حمامی را خودش می‌دهد. این کار را می‌گویند عزاشوران. قبلاً مرده‌های عزادار را یک یا چند نفر از آبادی به خانه خود دعوت می‌کرد و حمامی می‌رفت روی پشت بام و به هر دعوت‌شده می‌گفت فلانی، فلانی دعوت کرده.

سرتراشو: سرتراشو اینطور بود که وقتی شام می‌خوردند، سلمانی آبادی سر و صورت یکی یا دو نفر از صاحبان عزا را اصلاح می‌کرد و بعد روزهای دیگر مردم ده خودشان می‌رفتند پیش سلمانی و اصلاح می‌کردند. اما حالا در مجلس اعلام می‌شود که برادران حمام بروند و اصلاح کنند. در کفشگران تا سه شب مجلس فاتحه می‌گیرند. شب هر جمعه خرما و چای تهیه می‌کنند و صاحبان عزا در خانه میت می‌نشینند و مردم دسته‌دسته می‌آیند. بعد از صرف چای و خرما فاتحه می‌خوانند و با آمدن دسته دیگر دسته‌ای که در مجلس فاتحه هستند، از جای خود بلند و به صاحبان عزا سر سلامتی می‌گویند و از مجلس خارج می‌شوند. از دهات

اطراف هم می‌آیند تسلیت می‌گویند و فاتحه می‌خوانند و به ده خود برمی‌گردند بعد صاحب عزا در جلو و بقیه اهل مجلس در عقب با چند خنچه نان حلوا که چند نفر آن را برداشته، جلوتر از همه به طرف قبرستان می‌روند. وقتی به نزدیک قبرستان رسیدند، دسته‌جمعی فاتحه اهل قبور می‌خوانند. وقتی عزاداران به قبر میت تازه فوت‌شده رسیدند، بستگان میت شروع به گریستن می‌کنند و مردم آنها را از روی قبر بلند می‌کنند و یک نفر می‌گوید: «قبولی خیرات فاتحه صلوات». بقیه مردم فاتحه می‌خوانند و به سمت منزل میت، همراه بازماندگان به راه می‌افتند. وقتی به درب منزل رسیدند بازماندگان میت یک طرف می‌ایستند؛ بعد از گفتن فاتحه یکی یکی از مقابل بازماندگان عبور کرده و مثل جملات سابق مردم از بازماندگان دلداری می‌کنند. اگر فامیل متوفی در دهاتی دیگر زندگی کنند، چند نفر آنها را تا ده خودشان بدرقه می‌کنند. در کفشگران بروجرد مراسم شب چهلم با هفتم اجرا نمی‌شود. به جای شب هفت مراسم سه شب جمعه و شب چهلم نو عید برگزار می‌شود. اولین عید که جلو باشد مثل عید نوروز یا عید غدیر یا قربان، بازماندگان برای میت، نو عید می‌گیرند. چای و خرما تهیه و از کسانی که برای فاتحه می‌آیند، پذیرایی می‌کنند. شب عید، ابتدا قبر میت را درست می‌کنند. این کار توسط یک بنا اجرا می‌شود. بعد روی قبر قالیچه‌ای انداخته ظرف‌های خرما و حلوا و میوه را روی قبر می‌گذارند. وقتی زن‌ها آنجا جمع شدند، دوباره شیون‌کنان و با گفتن حسی، حسی (hosey hosey) (حسین، حسین) دور قبر نشسته و مردم دسته دسته بر سر قبر می‌آیند و فاتحه خوانده مقداری از حلوا یا خرما را برداشته و می‌خورند. مراسم سیاه‌برداران این طور است که فامیل‌هایی که وضع مالی خوبی دارند، مقداری پارچه پیراهن یا چادر خریداری می‌نمایند و چند قالب صابون و یک کیسه حنا با خود به خانه میت می‌برند و با احترام به بازماندگان میت می‌دهند. بازمانده‌ها هم می‌گویند: «ان‌شاء... عروسی بچه‌هایت یا مشهد رفتن یا مکه رفتن بشما تلافی کنیم». وقتی بزرگ بازماندگان میت پیراهن سیاه خود را درآورد کوچکترها هم همین کار را انجام می‌دهند.^(۱)

اما در بروجرد^(۲)، فردای روز دفن جسد روی خاک مزار سفالی نو را شکسته و می‌گویند:

۱. فتح‌علی ترابی گودرزی، روستای کفشگران، بروجرد، لرستان، ۱۳۶۴.

۲. خدیجه کاووسی، بروجرد، لرستان، ۱۳۷۲.

«منزل نو مبارک». مردم این منطقه نیز تا سه روز مجلس ترحیم گرفته و ظهر روز هفتم به مدعوین نهار داده و سپس به همراه آنان سر مزار رفته و فاتحه‌ای می‌خوانند. در این شهر، آئین چهلم مرسوم نیست و مردم سه شب جمعه می‌گیرند، یعنی پس از گذشتن سه شب جمعه از فوت متوفی مجلسی برای وی گرفته و سر خاک رفته و فاتحه‌ای می‌خوانند. اولین عید مذهبی و یا ملی پس از مرگ هر کس را نیز به عنوان نوعید برای تازه‌مرده مراسم یادبود بر پا می‌کنند.

وقتی عزیزی از عشایر منطقه چغلوندی فوت می‌کند اگر مرده، مرد باشد اسبش را تا یک هفته جلوی چادر می‌بندند. مردان گوشه‌هایی از سیاه چادرها را پاره کرده و به گردن انداخته و آنگاه روی قبر می‌اندازند. زنان نیز گیسوان خود را بریده و روی قبر می‌افکنند. کنار چادر و وسائل متوفی از جمله لباس، کفش، تفنگ و فشنگ‌ها را تا چهل روز به صورت حجله تزئین می‌کنند. عصر روز خاکسپاری روی قبر وی آتشی بر پا می‌کنند بدین معنی که تو اجاقت هنوز روشن است. از طرفی مدعوین با اسب‌های کتل‌بسته می‌آیند و در خود ایل نیز اسبی را به نشانه عزاداری کتل می‌بندند.

شوشام: (šow šām) همان شب خاکسپاری است. بدین صورت که صاحبان عزا، گوسفندی را قربانی کرده و از گوشت آن غذایی مهیا ساخته و با نان موسوم به تیری^(۱) می‌خورند. به این غذا شوشام می‌گویند. کله همین گوسفند را تا سه روز نگاه می‌دارند و در روز سوم پخته و صرف می‌کنند.

عصر اولین روز خاکسپاری، هفت نان نازک تیری پخته و با حلوا می‌خورند، روز دوم شش نان نازک تیری پخته و با حلوا می‌خورند، روز سوم پنج نان نازک تیری پخته و با حلوا می‌خورند و به همین ترتیب تا روز هفتم یک نان نازک تیری را طبخ کرده و با حلوا صرف می‌نمایند و پس از روز هفتم اعلام می‌کنند که مراسم ترحیم ندارند تا روز هفتم همه اهل ایل و فامیل و آشنایان از دیگر ایلان و طوایف به سرسلامتی گویان، سری به خانواده صاحب عزا زده و ناهاری صرف می‌کنند و برای جبران ضررهایی که بر اثر پذیرایی به خانواده متوفی وارد

۱. نان تیری (tiri) نانی است که با خمیر برنیامده و به شکل بسیار ساده بر روی ساج پخته می‌شود.

آمده، گوسفند و یا پولی را (برحسب شأن خود) به عنوان پرسونه (porsuna) برای خانواده صاحب عزا می‌آورند.

در مرگ افراد عزیز ایل - چه مرد و چه زن - کتل می‌بندند. روز هفتم همه مدعوین سر خاک رفته و پس از فاتحه‌خوانی هر کدام به دیار خود بازمی‌گردند. روز چهارم نیز نهار در منزل صاحبان عزا صرف می‌شود و سپس حاضران، سر خاک متوفی رفته و فاتحه می‌خوانند. در اولین سالگرد نیز مراسم یادبودی سر خاک بر پا شده و معمولاً مدعوین به نهار دعوت می‌شوند که این آخرین مراسم برای عزیز ازدست‌رفته به شمار می‌رود.

عشایر منطقه کوهدشت آئین خاصی در بزرگداشت عزیز ازدست‌رفته دارند که به «رقص مرگ» موسوم است. رقص مرگ را معمولاً به همراه موسیقی «ارا» (rârâ) در روز عزاداری فرد ازدست‌رفته و در کنار تابوتش اجرا می‌کنند. در حالی که مردم قبل از این با شنیدن آوای ساز و دهل از واقعه مطلع شده‌اند، کنار تابوت جمع شده روی دوش خود گل مالیده و کنار تابوتش آتش افروخته و آئین را اجرا می‌کنند.

در این روز نوازندگان، موسیقی غمگینی می‌نوازند که به همراه این موسیقی که به سرخونی‌وش (sarxunivaš) نیز موسوم است، سر خوان (جلودار رقص) هم‌نای بالگ ساز و دهل در مقام متوفی آوازی سر می‌دهد که همراهان ترجیع‌بند این مرثیه را با هم سر داده و به اجرای رقص می‌پردازند. این آوا مرثیه‌ای است در رثای متوفی. در این اشعار در وصف متوفی، دلاوری‌هایش، وضعیت آینده همسر و خانه و بازماندگان وی سخن گفته می‌شود، اما چون این آوا معمولاً طی مراسمی اجرا می‌شود، ابتدا به شرح یکی از آئین‌های خاص لرها، یعنی «خون‌بس» پرداخته و سپس آنگاه به رقص و آوای مرگ پرداخته خواهد شد.

در گذشته‌های دور، نزاعهای طولانی و خونینی بین طوایف رخ می‌داد که این درگیری‌ها به کشته شدن افراد زیادی از دو طرف منجر می‌شد و به همین دلیل آواهای خاصی در خصوص جوانانی که در این نبردها رشادتی از خود به خرج داده‌اند پدید می‌آید و همین‌طور آئین‌هایی برای خاتمه درگیری‌ها ابداع شد. از جمله آئین‌هایی که برای خاتمه‌دادن به این درگیری‌های طولانی به وجود آمد، می‌توان آئین «خون‌بس» را نام برد و آن بدین صورت است که اگر در نزاع، خونی ریخته شود، ریش سفیدان دو ایل گرد هم آمده و تعیین غرامت می‌کنند تا دشمنی

بین دو طایفه را کدخدامنشی پایان دهند. ریش سفیدان در قراردادن مکتوب، خون‌بهای مقتول را تعیین می‌کنند. میزان و مبلغ خون‌بها به تناسب جایگاه و موقعیت هر ایل فرق می‌کند، ولی معمولاً برای احیای دوباره دوستی دختری از خانواده قاتل را برای مردی از خانواده مقتول عقد کرده و به همراه اسلحه ضارب تحویل خانواده مقتول می‌دهند. این مراسم را خون‌بس یا خونین صل (xevin sol) می‌نامند. در این موقع خانواده مقتول، عروس را از خانواده یا بستگان نزدیک قاتل انتخاب می‌کند. پدر عروس هر کس از طایفه باشد باید اصل خون‌بس را پذیرفته و بدان گردن نهد، وگرنه مورد آزار هر دو طرف قرار می‌گیرد و از طایفه طرد می‌شود، اما این حادثه کمتر اتفاق می‌افتد و حتی در این مورد عروسان خون‌بس با رغبت تن به این کار می‌دهند، چون خوب می‌دانند راهشان به پایان دشمنی و خونریزی بیشتر منتهی می‌شود. خصوصاً اگر دختر خون‌بس، خواهر قاتل باشد، با اشتیاق به راهی می‌رود که برادرش را از مرگ نجات می‌دهد.

قبل از اجرای مراسم خونین صل، خسارت ناشی از غارت منازل مقتول، یا بستگان از طرف قاتل پرداخت می‌شود. به این مبلغ که میان ایل طایفه سرشکن می‌شود، «خسارت حسو» (xesârat hasow) می‌گویند. سپس در روز موعود اقوام قاتل، نهار موسوم به اوزایفه (ozâifa) را در خانه‌ای جنب منزل مقتول (بین دو محله) تهیه کرده و طی مراسمی قاتل را برای بخشش و یا مجازات به محله مقتول می‌برند. در این هنگام خانواده و بزرگان مقتول، در منزلی که اوزایفه در آن تهیه می‌شود، می‌مانند. بزرگ طایفه ضارب، دست راست نماینده قاتل (برای احتراز از درگیریهای بعدی معمولاً قاتل ناشناس می‌ماند) را با طناب یا سربندی به بازوی چپ خود بسته و آنگاه پارچه سیاهی به نشانه سوگواری روی شانه‌های نماینده قاتل می‌اندازد. اسبی را نیز سیاهپوش می‌نمایند و به گردن یا گرده‌اش کاردی می‌آویزند. این اسب سیاهپوش و کارد را که مجموعاً بدان «کارد کتل» می‌گویند شرمسارانه همراه نماینده قاتل و همراهان راه می‌اندازند؛ زنان در حالیکه بزرگانشان به نشانه عزاداری، گل به سر و شانه مالیده‌اند در سکوتی مرگبار دنبال مردان راه می‌افتند. نماد قاتل سینی‌ای را که روی آن قرآن نهاده‌اند به دست می‌گیرد، گروه شرمسار به منزل اوزایفه می‌رسد، سمبل قاتل به همراه بزرگ ایل، از دسته جدا شده و جلو می‌رود ولی جلوی منزل اوزایفه ایستاده است:

«این کارد و کفن، این هم قرآن، می‌خواهی ببخش به این قرآن، می‌خواهی بکش با این

شمشیر.»

بزرگ طایفه قاتل شرمسار و پشیمان، سرافکننده و خجالت زده عذرخواهی می‌کند. ولی دم کارد و خنجر را برمی‌دارد، همه چشمها به سوی او دوخته می‌شود. سکوت، بیش از هر زمان دیگر حاکم می‌شود. خنجر بالا می‌رود و نگاه‌ها را به دنبال خود می‌کشد سپس خنجر فرود می‌آید و سر بند یا طناب پاره می‌شود. کسی به یاد ندارد برادر مقتول و ولی دم قاتلی را در مراسم خوین صل کشته باشند؛ در این مواقع گرچه حق انتخاب برای ولی دم محفوظ است، اما چون اختلاف فی‌مابین قبلاً حل شده است، مراسم به خوشی تمام می‌شود. به همین خاطر در این لحظه ولی دم رو به حاضران خصوصاً برادران خود کرده و می‌گوید: این مرد از حالا به بعد برادر منست، چون خودش سرافکننده شده او را می‌بخشم. سپس دو دسته چون دو رود به هم می‌پیوندند و به خانه اوزایفه می‌روند و به زاری مشغول می‌شوند. پس از چندی دختر خون‌بس را برای فرد مورد نظر (معمولاً برادر مقتول) عقد می‌نمایند و به خانه می‌آورند. رسم نیست، شیربها به خانواده دختر خون بس پردازند؛ ولی بعضی می‌گویند چون می‌خواهیم از دختر خیر ببینیم شیربها می‌دهیم.

دختری که جای خون می‌رود، حق مخالفت با خانواده مقتول را ندارد و گرچه معمولاً با او نامهربانی نمی‌شود، ولی عروس را که آزار می‌دهند، در اصطلاح امروزه می‌گویند مگر جای خون آمده است که... و این بدان معناست که هر آزاری به او رواست. ولی انصاف و رقت قلب لر معمولاً سرنوشت دیگری برای دختر رقم می‌زند و بعد از این پیوند، دو طایفه، دشمنی را فراموش می‌کنند.

اگر دختری که به خون بس می‌رود فرزند پسری به دنیا بیاورد، نام مقتول را بر او می‌نهند و معتقدند این همان مرد ایل است که زنده شده است و خداوند مرد رفته را دوباره بازگردانده است.

دمرگان که به سال ۱۹۰۸ م (۱۳۲۶ هـ. ق) از ایران دیدن کرده است از خون بس با عنوان فصل یاد می‌کند. مترجم نیز در حاشیه توضیح داده است که «در این مواقع برای اینکه قتل مذکور با قتل دیگری جبران و تلافی نشود خانواده قاتل باید از دو تا هفت دختر و یا از احشام

و اغنام به اندازه‌ای به خانواده مقتول بدهند که رضایت آنها جلب شود و این عمل را فصل گویند و عمل فصل در محضر شیوخ طایفه و در محاکم سادات و پیرمردانی که واقف به رسوم قومی هستند، صورت می‌گیرد.^(۱)

وقتی مرد عزیزی (و گاه به‌ندرت زنی) از ایل بیران‌وند لرستان می‌میرد، اسبش را یک هفته در جلوی چادر او می‌بندند. مردان تکه‌هایی از سیاه چادر را به گردن می‌اندازند و سپس روی قبر پهن می‌کنند، زنان نیز گیسوان خود را می‌برند، و روی قبر می‌پاشند. راولینسون^(۲) در سفر خود به پشتکوه، می‌نویسد: زنان به نشانه اندوه گیسوان خود را بریدند و آنها را در اطراف ستون آویزان کردند. تمام ستون از طره‌های زنان آراسته شده بود. علاوه بر این آئین، لباس، کفش، تفنگ و قطار فشنگ متوفی را تا چهل روز کنار چادرش قرار می‌دهند. این بطوطه سیاح معروف نیز به پاره‌های گونی بر سر کردن، جلو سر را تراشیدن و جمع کردن فرشهای خانه، یا چادر، به هنگام عزاداری میان لرستانیهای قرن هشتم اشاره می‌کند.

یکی از راویان محلی مراحل مختلف و آئین‌ها و اصطلاحات مرگ در میان لکنشین‌های خرم‌آباد لرستان را اینگونه بیان می‌کند.^(۳)

۱- وقتی کسی در حال نزع است، از دیگران طلب بخشش می‌کند و در این مواقع معمولاً ملاقات‌کنندگان دست فرد رو به موت را می‌بوسند و از بدی دنیا می‌گویند و بالاخره با بیان این جمله که «عمر کور لت زیا» (omre koralet ziyā) (عمر پسرهایت زیاد باد) با او خداحافظی می‌کنند و فرد رو به موت نیز در پاسخ می‌گوید: مه عمر وژم کردم. عمر هومه زیا (ma omre vožem kerdem omre homa ziyā)؛ من عمر خودم را کردم و عمر شما زیاد شود.

۲- کسانی را که مأمور رساندن خبر مرگ به دیگران می‌شوند، در اصطلاح لکی، چوبر (čü bar) به معنی خبر مرگ‌رسان می‌گویند.

۳- هرو (هی رو) (heyru) (heru)، به معنی وای بر من، واژه‌ای است که معمولاً زن‌ها همراه

۱. دمرگان، ژاک: سفرنامه دمرگان، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، کتابفروشی طهوری، ۱۳۲۹، ص ۴۰.

۲. سر هنری راولینسون، افسر انگلیسی و کسی که موفق به خواندن خط میخی شد.

۳. قربانعلی قنبری، خرم‌آباد، لرستان، ۱۳۶۴.

زاری و بر سر زدن و ناخن به صورت کشیدن و به هنگام روبرو شدن با بستگان متوفی بیان می‌کنند.

۴- در برخی مناطق لکنشین لرستان همچون چغلوندی، زنها در مجلس عزاداری، چادر خود را به طرزی خاص که نشانه سوگ است، تزئین می‌کنند و آن بدین صورت است که دو سر چادر را از بالای شانه‌ها به روی سینه آورده و به هم می‌بندند و سپس دنباله چادر را همانند شال به دور کمر می‌پیچند.

۵- برای زنها قبل از شروع غذا و یا بعد از آن چای نمی‌آورند، ولی مردها در مراسم عزای چای می‌نوشند.

۶- وقتی گروهی از ده یا محله‌ای دیگر برای عرض تسلیت وارد خانه متوفی می‌شوند، مسن‌ترین آنها با بیان «فاتحه با صلوات» دستور خواندن فاتحه را می‌دهد. پس از صرف غذا نیز همان پیر، دستور تکرار فاتحه را صادر می‌کند و هم اوست که یک سینی فلزی از خانواده متوفی می‌گیرد و میان همراهان خود می‌چرخاند و از هر یک مبلغی برای شرکت در مراسم دریافت کرده و به خانواده متوفی می‌دهد.

۷- آزیتی (āzyati) اصطلاحی است برای سیاه کردن کسانی که با احترام خانواده متوفی سیاه پوشیده‌اند و آن به این صورت است که بستگان متوفی پیراهنی غیر از رنگ سیاه را دوخته و برای مردهای عزادار می‌برند و برای زنها هم پارچه رنگینی هدیه می‌برند. پارچه‌ای که برای زنها برده می‌شود، معمولاً عطرآگین می‌شود و گاه به همراه پارچه، حنا نیز به زنان هدیه داده می‌شود.

اما آوا و رقص مرگ، آئین خاصی است که همراه آوای مخصوصی کنار تابوت نوگذشته اجرا می‌شود. مضمون این آوا در مبحث آواهای مرگ بیان خواهد شد. مرحوم مومه (مؤمن علی جوزی‌پور) از جمله هنرمندانی است که به همراه سیدمحمد سیف‌زاده (فیلمساز لرستانی) در صدد بازسازی و احیای این مراسم برآمده‌اند.

آواهای مرگ

بختیاری‌ها به آواهای مرگ «گاگریو» (gâgeriv) (بگو و گریه کن) و «دنگ دال» (donge dâl) می‌گویند و هر دو به معنای حرفهای ناگفته و نوعی نالیدن به کار می‌روند. لرها نیز آواهای مرگ را مور (mur) و مویه (muya) می‌خوانند که از موئیدن و لائیدن می‌آید و به معنای مرثیه و آواز حزن‌انگیز است. برخی از لرها به چنین آوازی «لاونه» (lâvena) می‌گویند. لک‌ها نیز از لفظ هور (hur) و موگه (muga) برای آواهای مرگ استفاده می‌کنند و پیرزنی را که مرثیه را می‌خواند «هوروش» (hurvaš) و موگه وش (mugavaš) می‌نامند.

بختیاری‌های ساکن فریدون‌شهر به مرثیه‌هایی که در رثای مردگان خود می‌خوانند، گاگریو یا دنگ دال می‌گویند. دُنگ یعنی گفتن و حرف زدن و دال به معنی صدای بلند در آوردن است.

دنگ‌دال‌ها متناسب با شأن و شغل افراد خوانده می‌شود، به عنوان مثال: وقتی رئیس ایل و قبیله‌ای فوت کرده باشد، چنین می‌سرایند که: ای سردار سر بردار تا دشمن دوباره از تو وحشت زده شود. یا اگر چابک‌سواری چشم از جهان بریندد چنین می‌سرایند که: برخیز ای عقب مانده از سواران! ای که ترکش تو (محل قرار دادن کمان) پر از آب است. همچنین در رثای کدخدایی که محل رجوع مردم بوده است، می‌سرایند: خدایان می‌خواهند برای حل دعوایی راه بیفتند، برخیز و همراهشان برو تا آن کدخدایان که نتوانستند سخن بگویند، تو بتوانی به جای آنها حرف بزنی.

گاگریوها خطاب به مرد باسواد می‌سرایند که: میرزایم،^(۱) با قلم دستش از دست رفت، اسب او را کتل ببندید. روی میرزایم رختخواب بکشید که خواب، میرزای مرا مست کرده است. قلمدان زیر سرش و کاغذ به دست اوست.

اگر متوفی در جنگ و بر اثر اصابت تیری کشته شده باشد، در رثای او چنین می‌سرایند:

برادران از بزرگ تا کوچک کنار من جمع شوید!

سنگ مزار مرا طلسم شیر بکنید. (بر سر بعضی مزارهای بختیاری شیرهای سنگی قرار می‌دهند)

۱. در این بخش از برگردان فارسی مویه‌ها و گاه‌گریوها استفاده بیشتری شده است.

برادران! از بزرگ و کوچک بیائید نگاه کنید!
 از میان شال و قبا نیز کاردی به بدنم خورده است.
 معمولاً از زبان خواهر در رثای برادرش چنین گفته می‌شود:
 برادر و خواهر جانشان در یک شیشه است.
 شیشه را نشکنید تا آنها برای همیشه با هم باشند.
 اگر متوفی پیش از مرگش بیماری لاعلاجی داشته است، در رثای او چنین می‌سرایند:
 همه حکیمان و طبیبان را گشتم علاج دردم نشد، آدمم نشستم

در مورد کسی که در غربت، دیده از جهان فرو بسته، چنین می‌سرایند:
 به غریبی نمی‌روم، از مرگ می‌ترسم
 ملک‌الموت بالای سرم ایستاده است و چون بید به خود می‌لرزم.
 در غم از دست دادن دایی و پسر خواهر چنین سروده می‌شود (مویه خوانی):
 دایی و خواهرزاده‌اش رفتند به دکانچه
 دایی کاردی خرید، خواهرزاده‌اش طبانچه
 اگر متوفی کشاورز قابلی بوده باشد، چنین مضمونی را در سوگ او سر می‌دهند:
 کشته‌ات اینک به خوشه نشسته است.
 سفرت دور و دراز است و توشه‌ای با خودت نبرده‌ای
 هرگاه متوفی شکارچی قابلی باشد، در وصف او چنین می‌سرایند:
 ای پا زن (بز کوهی) برخیز و در مراتع به چرا مشغول شو
 زیرا صیادی که تو را زده امروز به خاک خفته است.
 هر چند در مویه‌ها، زنان کمتر مورد خطاب قرار می‌گیرند، اما بختیاری‌ها گاه در سوگ زن فوت‌شده نیز مرثیه‌هایی می‌سرایند، که از آن جمله است:
 آهسته آهسته بزئید کلنگ را به زمین (برای کندن قبر)
 شاید که برادرش از آن بلندی سر برسد
 ای خواهر برنج بکوب، باد شمال است

که برادرت با میهمانهایش در راهند
بهار آمد و هنگام دوشیدن گاو است
النگوهایت تنگ است، دستهایت ورم می‌کند
بهار آمده و هنگام دوشیدن میش است
النگوهایت تنگ است، دستهایت را زخم می‌کند
بختیاری‌ها درباره زنی که طفل شیرخواره داشته و از دنیا رفته، چنین می‌سرایند:
گهواره‌اش را بر دوش کشیده و خدا را یاد کرده است
می‌خواهد به زیارت گنبد شاه (امام علی) برود
ای که مینای بلندت از پارچه خارا است
هر چه در میان ایل چشم می‌گردانم تو را نمی‌بینم
فالانی (اسم زن نوگذشته گفته می‌شود) به شهر رفته و معطل (در انتظار) کفش است.
خواهر لچک به سرم، مینایش بنفش است.
خواهر چادر به سرم از بام پریده
دارد شادی می‌کند، چون که برادرش از راه رسیده است.^(۱)
اهالی روستای پردنجان شهرکرد به اشعاری که به گویش محلی برای متوفی می‌خوانند،
دونگلالی (dongelâli) می‌گویند. چند نمونه از دونگلالی‌های این روستا اینگونه است:

نمونه اول:^(۲)

deynom be nâlet ey mâro muri دینم به نالت ای مارو موری
naxori tiyâ siyâ teşni boluri نخوری، تی یا، سیاه، تشنی بلوری
حونه ملکمیت خراو، که حونم خراو کرد
huna malkemit xerao ke human xerâukerd
var dâšt sixi delom kevu kerd ور داشت سیخی دلم کواو کرد

۱. جواهر سرلکی، روستای کمران، فریدون‌شهر، اصفهان، ۱۳۶۶.

۲. زهرا دلاوری، روستای پردنجان، شهرکرد، چهارمحل و بختیاری، ۱۳۷۲.

برگردان: گناه من به گردن شما ای مار و مورچه‌ها!
 نخورید آن چشم سیاه و گردن بلوری مرا.
 خانه اجل خراب باد که خانه‌ام را خراب کرد.
 سیخی برداشت و دلم را کباب کرد.

نمونه دوم: ^(۱)

biyo ke begomet mo ixom veristom	بی یو که بگمت مو ای خوم وریستم
dared del če par gol pišet berizom	درد دل چه پر گل پیشت بریزم
kan kane mâlun mundom min huna	کن کن مالوم موندم مین حونه
dâm bera baom bemund modom bičâra	دام بره بوم بموند موندم بی چاره
berârom be dame haoš komita dâre	برارم به دم حوش کمپته داره
entezâre âmase ke čâderes biyâra	انتظار عامس که چادرس بیاره
berârom be dame haoš komita baste	برارم به دم حوش کمپته بسته
entezâre âmase čâderes be dasteš	انتظار عامس چادرس به دستش

برگردان: بیا تا به تو بگویم که من می‌خواهم بلند شوم.
 درد دلم را پیش تو، همچون تیره‌های گل بریزم.
 موقع کوچ ایل شد و من در خانه مانده‌ام.
 مادرم رفت (مرد) پدرم ماند، بیچاره شدم.
 برادرم ماشینش را در حیاط نگاه داشته است.
 در انتظار است که عمه‌اش، چادرش را بیاورد.
 برادرم دم در حیاط ماشینش را نگاه داشته است.
 در انتظار عمه‌اش است که چادرش را توی دستش گرفته است.

۱. کلاتر مرادی، روستای پردنجان، شهرکرد، چهارمجال و بختیاری، ۱۳۷۱.

نمونه سوم:^(۱)

ey dadu biyu be sarom ay zala dâri	ای ددو بی‌یو به سرم ای زله داری
daset bekon mine delom marge derâri	دست بکن مین دلم مرگ دراری
gagu mâdari dâget mund be junem	گگوو (گوو) مادری داغت موند به جونم
gol činom xerman konom sât benešinom	گل چینم، خرمن کنم، سات بنشینم
dâkom ey dâkom to dâke mo nidi	داکم ای داکم تو داکه مو نی‌دی
ča govare gorge kohi mehrom boridi	چه گواره گرگ کهی مه‌رم بریدی
dâkam ey dâkam lanat bu be kâret	داکم، ای داکم لعنت بو به کارت
	ویر بستی به خونمون مو، ردم آخیالت
vir basti be xunamun mo radom âxiyâlet	
dard koštom bištar nâsezâi	درد کشتم، بیشتر ناسزایی
vard ârom kaškul berom be gedâi	ور دارم کشکول، برم به گدایی
jâhel nun seftom gom kerd ramâne	جاهل نوم سفتم، گم کرد رمانه
pase rah vâi jâr kerd xodâne	پس ره وایی جار کرد خدانه
dâke kor iyâri čandi be havasi	داکه گر ای یاری، چندی به هوسی
biyâhe ruzi ke ču kok be gafasi	بیا‌هه روزی که چو کک به قفس
narm narm bezanid koland be gurom	نرم نرم بزیند کلند به گورم
tâ biyâhe berase geu kučiro	تا بیا‌هه برسه، گوو کوچیروم
bâde šomâl ey to bâde šomâli	باد شمال، ای تو باد شمالی
xavar amâle baum ey gom to dâri	خور امال بووم، ای گم تو داری
a konje čâla vey ri to bau nedâri	ا کنج چاله، وی ری، تو، بو نداری
bačehâ bau goden to âh derâri	بچه‌ها، بوو گدن، تو آه دراری
	هر دو پام به کوند زنجیر بریدم (اشکنادم)

۱. زهرا دلاوری، روستای پردنجان شهرکرد، چهارمحال و بختیاری، ۱۳۷۲.

har do pâm be konde zenjir boridom (eşkenâdom)

zinam mar nakonid ke xom rasidom

زینم مر، نکنید که خم رسیدم
 برگردان: ای خواهر بیا بالای سرم اگر زهره داری.
 دست بکن توی دلم تا مرگ را بیرون بیاوری.
 برادر مادریم داغت توی دلم ماند.
 گل بچینم، خرمن کنم و در سایه آن خرمن بنشینم.
 مادرم ای مادرم، تو مادر من نیستی.
 همچون گوساله‌ای که گرگ در کوه او را می‌برد، مهر از من بریدی.
 مادرم ای مادرم، لعنت به کارت بشود.
 نگرانی را در خانه ما گذاشتی و مرا از یادت بردی.
 درد مرا کشت و از آن بدتر ناسزایی (ناسزا شنیدن)
 کشکولم را بردارم و به گدایی بروم.
 جوان معروف و مشهورم، راهها را گم کرد.
 در راه ماند و خدا را صدا کرد.
 مادری که پسر زاده‌ای، چقدر خوشحالی!
 روزی بیاید که همچون کبک در قفس باشی (جوانت بمیرد و تو در عزا بمانی)
 آهسته آهسته گلنگ به قبرم بزیند.
 تا برادر کوچکترم، خودش را بر سر نعش من برساند.
 باد شمال، اگر تو باد شمالی
 می‌پرسم که آیا از حال پدرم خبری داری؟
 از کنج خانه بلند شو، تو پدر نداری.
 بچه‌ها که پدر می‌گویند تو آه می‌کشی.
 هر دو پایم را آزاد کردم و زنجیر را بریدم (زنجیر را شکستم).
 همسرم را محرم کسی نکنید (به عقد کسی درنیارید) که خودم رسیدم.
 همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، مویه‌ها، توصیف اندوه و غم مردمی است که طی تاریخ

خود، هر روز در جنگی، عزیزی را از دست داده‌اند. مویه‌ها شرح اعدامها، فراغها، دردها و داغها و نیز عشقها، گذشتها و رشادتهاست. مویه‌ها حکایت مردمی است که با تفنگ و اسب و چادر و گله و ایل مأنوس بوده‌اند، غارت شده‌اند، غارت کرده‌اند و کشته داده‌اند، کشته‌اند، و به بیان دیگر اندوه جاودانه ایلی است که روزی را در اسارت، روزی را در تبعید، روزی را در عزای عزیزی و روزی دیگر را در تشویش گذرانده‌اند. از بطن مویه‌ها، می‌توان تاریخ خونبار لرها و بختیاری‌ها را بیرون کشید و خواند. این دست از مویه‌ها، خصوصاً اشارات مستقیمی به تحولات اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی در لرستان دارند؛ نمونه آن مویه زیر است که شرح وقایعی از تاریخ ایلات لرستان، خصوصاً ایل بیرانوند است:

sqrđâr ki diya vež beču va jang	سردار کی دیه وژبچو و جنگ
tarsem bakiši siyā buti lang	ترسم بکیشی سیا بوتی لنگ
ey num xormou dâri ču kiyâsa	ای نوم خرمو داری چو کیا سه
bisim noxt makerd sadâr košiyai	بی سیم نخت مکرد، سردار کشیایی
sandali bâren sardâr iyl beniši	صندلی بارن سردار ایل بنیشی
nagâši bâren akso bekiši	نقاشی بارن عکسو بکیشی
vey janga naro janga fara saxta	وی جنگه نرو جنگه فره سخته
	ترسم یا خی بووم ای کو بارنم و هوار

tarsem yâxi bum ey ko bârenem vehovâr

ey dolat ve zor bekešim va dâr	ای دولت وزور بکشیم و دار
--------------------------------	--------------------------

برگردان: چه کسی دیده است که سرداری در جنگ شرکت کند؟ (مراد سران ایل است که همگی به‌طور مستقیم در جنگها شرکت داشتند.)

از آن می‌ترسیم که سردار کشته شود و سپاهش بی‌سرپرست و سرگردان بماند.
وسط شهر خرم‌آباد چوبه دار بر پا شده بود.

بی‌سیم خبر از کشته‌شدن سردار ما دارد (اشاره به شیخ علیخان سردار بیرانوند، که به همراه تعدادی دیگر در سالهای ۱۳۰۲ و سالهای بعد در مرکز شهر خرم‌آباد و بروجرد... به دار آویخته شد.)

برای سردار، صندلی بیاورید تا بنشیند.

نقاش را خبر کنید، تا بیاید و در واپسین لحظات، عکسشان را بکشد.

برگشتن از این جنگ به طالع و بخت است، (شانس برگشتن از این جنگ بسیار کم است)

ترسم از آن است که یاغی شوم، به کوه بزنم.

مرا به زور از کوه پایین آورند و به دارم بکشند.

نمونه دیگر:

qelā har esm gala bârona قلا هر اسم گله بارونه

baxte bargaşte no savâruna بخت برگشته نو سوارونه

ya mâle kiya xuna viruna یه مال کیه، خونه و پرونه؟

qu qu bâya qoš deş kerdi luna قو قو بایه قوش دش کردی لونه

ya leyle kiya maçu va bârân یه لیل کیه مچو و باران

ve pâya pâti va halga dovân و پایه پاتی و هلگه دوان

tarsem in bânu tâ sâl nanişi ترسم این بانو تا سال نیشی

siyât bakeni qermez bapuşî سیات بکنی، قرمز بپوشی

برگردان: قلعه‌ای که صعب‌العبور بوده، گلوله‌باران شده است (احتمالاً مراد قلعه مسیر

مهرعلیخان در الشتر است که زمان حیات مهر علیخان امیر منظم نفوذناپذیر بوده است، اما بعد

از قتل مهر علیخان در هم کوبیده می‌شود).

این از بخت برگشته، کسانی است که سواری آموخته‌اند و به جنگ آمده‌اند.

این خانه از آن کیست که اینچنین ویران شده است؟

آنچنان که جغد، در آن لانه کرده است و صدای قوقوی از آن بلند است؟

این بانوی کدام خانه است که به ایل پدر می‌رود.

با پای برهنه و دوان دوان و ترسان می‌رود.

می‌ترسم این بانو، تا سالگردت به خانه ننشیند.

پیراهن سیاهت (سیاهی که به خاطر تو پوشیده است) را بکنند، قرمز بپوشد.

نمونه دیگر:

keza kez naka keza har giyânem	کزه کز نکه کزه هر گیانم
kezat čin almâs beryâi sexunem	کزهات چین الماس بریه سخونم
ar dam šun azizberâkam gol diyâra	اردم شون عزیز براکم گل دیاره
namâm zeda tirayâ šoen qetâra	نم‌ام زده تیر یاشوین قطاره
az isey domâ vaki bakem nâz vakiton	از ایسی دوما وکی بکم نازوکی تون
delsuz har to bin falak berdesiya zur	دلسوز هر تو بین فلک بردسیه زور
refiqtle hâtena dasa ve dasa	رفیقتله هاتنه دسه و دسه
heyfo meyl makan donyâ har yasa	حیف و میل مکن، دنیا هر یسه
aziz berâkam gertiya de koy kamar	عزیز براکم گرتیه دکویی کمر
yak yak čul makan sangar vasangar	یک یک چول مکن سنگرو سنگر
ey širin tefang čiya kiya hâvanovâva	ای شیرین تفنگ چیه، کیه‌هاوه نواوه
mala makoši va royhâ varoi hâva	مله مکوشی و روی‌ها و روی‌هاوه
šun iya sangar giya kas nemey	شون ایسه سنگر گیه کس نمی
berno kola kat ben ar sar rânet	برنو کله کت بن ار سر رانت
nim kiš beheti ar došmenânet	نیم کیش بهیتو اردشمنانت
das vediya tir qâva šang zarda va	دستا ودیه تیر قاوشنگ زر ده‌وه
va demâ key kal ram xoat berdava	وه دماکی کل رم خووات برده‌وه
ey detil berâla merdiya halešân čoina	ای دتیل براله مردیه حالشان چوینه
goley asrešân čoin daryâi xoina	گلی عصرشان چوین دریائی خوینه
berno lolaka dâgamehi	برنو کله که داغه مهی
sareyl gertiya taqâsa mehi	سریریل گرتیه تقاصه مهی
das ar berakam nan čimi va xoa	دس‌ار براکم نن چیمی و خواوه

narges vey tari riši per owa	نرگس وی تری ریشی پر آوه
das ar del nani žâne del saxta	دس اردل ننی ژان دل سخته
darde del dâšten ey talo baxta	درد دل داشتن ای طالع و بخته
berno kola kat sang matâuni	برنو کله کت سنگ متاونی
ar jâ sangara kat šangi diyema va	ارجا سنگره کت شنگی دیمه وه
qadim kuri bim āzā bima va	قدیم کوری بیم آزا بیمه وه
عزیز براکم دو قطار بستیه هر دک چپ و راس	
aziz berâkam du qetâr bastiya har dek čapo râs	
ruž arā gerti šo arā taqâs	روژ ارا گرتی شو ارا تقاص
vež kole berno bâqi âhu gušen	وژکول برنو باقی آهو گوشن
tarsem leyle berâkam baču va bua	ترسم لیل براکم بچو و بووه
ar boâ novi virokey ar biyâvân (biyâbâb)	ارباوه نوی ویروکی ار بیاوان (بیابان)
tarsem leylakat tâ sâl naniši	ترسم ليله کت تا سال نیشی
siyâ dir bâri qermez bepuši	سیا دیر باری قرمز بیوشی
ar dar mâl aziz berâkam dâla gižâna	ار در مال عزیز براکم داله گیژانه
nemâm sury ke yâlâ berâna	نهام سوری که یالا برانه
berâla mimi širin šiva bu	براله می می شیرین شیوه بو
ey denun âqel ey jang âqel bu	ای دنون عاقل ای جنگ ایوه بو
koixân âmin yak yak sepârdem	کویخان آمین یک یک سپاردم
berâ xoakam nimâ xom giyân sepârdem	براخوهم کم نیمه، خوم گیان سپاردم
falak bi sâmun berdi setiza	فلک بی سامون بردی ستیزه
sexone sâlemet kerdiya variza	سخون سالمه کردیه وه ریزه
u tefang čiya va sarnâli kerda	او تفنگ چیه و سرنالی کرده
برگردان: آه و ناله و فغان نکن، آه و نالهات به جان من بیفتد.	
آه و نالهات که مانند الماس است، استخوانم را بریده است.	

بر شانه برادر عزیزم، لکه‌ای خون پیدا است.
نمی‌دانم جای تیری است که بر او اصابت کرده یا از حمایل قطار فشنگ است.
از این به بعد برای چه کسی ناز کنم و به چه کسی تکیه نمایم؟
دلسوزم تو بودی، که تقدیر تو را به زور برد.
دوستان دسته دسته آمده‌اند.
آوخ و افسوس می‌خورند و می‌گویند که دنیا همین است.
برادر عزیزم روی تپه و کوه را گرفته است.
یکی یکی سنگرهای دشمنان را فتح می‌کند.
این تفنگچی شیرین اندام کیست که جلو افتاده؟
عزیز برادر دو قطار به باریکی کمرش بسته است.
شانه‌اش را به سنگر تکیه داده است و نوبت به کس نمی‌دهد.
برنوی کوتاهت را بگذار بر سررانت.
اسلحه‌ات را به صورت نیمه آماده به سوی دشمنانت هدف بگیر. چون (زخمی توان
ایستادن ندارد، اسلحه را روی ران می‌نهد).
دستت به اسلحه و فشنگ زرد رنگ است.
و در انتهای سپاه خوابت برده است.
این دختران پدر مرده حالشان چطور است؟
قطره‌ای از اشکشان همچون دریایی خون است.
برنوی کوتاهت مو داغ می‌کند (در نشانه‌روی آنقدر دقیق است که مو را نیز می‌زند).
سر راه گرفته و انتقام می‌گیرد.
دست به برادرم نزن، چشمش خواب‌آلود است (مرده است).
گل نرگس در شباب (جوانی) ریشه‌اش پر آب است. (داخل آب افتاده در عنفوان جوانی
مرده است)
دست به دلم مگذار که دردم سخت است.
درد دل داشتن از طالع و بخت انسان است.

فشننگ تاجدارش، برای جنازه مویه می خواند.
در جای سنگرت فشننگی دیده ام.
با دیدن این فشننگ که یادگار توست بینائی ام را یافتم (به بصیرتم افزوده شد)
برادر عزیزم دو قطار، به شکل چپ و راست به خود بسته است.
روز برای مانور دادن و... شب برای انتقام گرفتن.
خود کوتاه و برنو کوتاه و حرکتش، همچون آهو چابک است هم یاغی دولت و هم
قاچاق فروش است (منظور قاچاق اسلحه در آن روزگار بوده است). هم مخالف دولت و هم
فروشنده اجناس ممنوعه است.
می ترسم که همسر برادرم، به سوی خانه پدرش برگردد. (بعد از مرگ برادر)
اگر خانواده پدرش نباشد، سر به بیابان بگذارد.
می ترسم همسرت تا سالگردت عزادار نماند. (زنان تا یک سال بعد از مرگ شوهرشان
سیاهپوشند)
سیاهش را بیرون بیاورد و قرمز بپوشد.
جلو خانه برادر عزیزم شلوغ است.
نمی دانم عروسی دارد یا عزا.
برادری می خواهم که خوش اندام باشد.
زمان بحث و مجادله، عاقل و زمان جنگ بی باک و دیوانه باشد.
کدخداها آمدند، یکی یکی آنها را شمردم.
برادر خوبم در میان آنها نبود، خودم جان دادم.
روزگار سازش ناپذیر با تو ستیزه می کند.
استخوان سالمی را ریز ریز کرده است.
آن چه تفنگی است که دوباره صدایش بلند شد!!
اما رقص مرگ، در اولین سالگرد مرگ عزیزم از دست رفته در مناطق لک زبان، بر سر خاک
برپا می گردد. مدعوین به ناهار دعوت می شوند و این آخرین مراسم عزاداری است.
امروزه کوهدشتی های لک زبان، گاه بر کنار جنازه متوفی رقصی آرام و سنگین موسوم به

رقص مرگ همراه موسیقی «رارا» (rārā) اجرا می‌کنند که احتمالاً این رسم در گذشته میان تمام ایل‌های لک‌زبان لرستان عمومیت داشته است. به هر حال هنوز هم بعضی از بیرانوندها، در روزهای عزای عزیزانشان از موسیقی «رارا» استفاده می‌کنند. به همراه این موسیقی که سر خونی‌وش (sarxunivaš) نیز که با او دست گرفته‌اند ترجیح‌بند مرثیه را همخوانی می‌کنند. و این در حالیست که کنار تابوت آتش افروخته‌اند، مردها به شانه‌ها گل مالیده و قطعه‌هایی از سیاه چادر را به دوش می‌اندازند و با طمأنینه همراه موسیقی رارا، دور تابوت به رقص می‌پردازند:

سرخوان: پا منه رکو زورت نمنه سرکش نمنه وری دنیاوه

pâmane reko zuret namana sarkeš namana veri donyā va

برگردان: پای به رکاب منه، (توانت نمی‌رسد دیگر سرکشی در دنیا نمانده است. تو نیز سرکشی را رها کن.)

همخوانان: هی را هی را راه آخرکم هی را راه

hey rā hey rā roa āxer kam hey rā rowa

برگردان: ای فرزند جنگ است و پریشانی

ya mâle kiya čulo viruna

سرخوان: یه مال کیه چول و ویرونه

برگردان: این خانه کیست که اینچنین ویران است.

mârâno murân diš kerda luna

ماران و موران دیش کرده لونه

همخوانان: هی را هی را راه آخرکم هی راه

برگردان: ماران و موران در آن لانه کرده‌اند.

ای فرزند جنگ است و پریشانی!

feđi xun yakam šang qetâr rangin

فدای خون یکم، شنگ قطار رنگین

برگردان: فدای یگانه خان [خودم] بشوم، با آن فشنگ‌ها و قطارهای رنگینش

bezan bahâdor eždahâey jangi

بزن بهادر اژدهای جنگی

برگردان: بزن بهادر و اژدهای جنگی

ya asbe kiya va zina va

یه اسب کیه وزینه، وه

برگردان: این اسب کیست که آماده زین و برگ است؟

qebal per ža šang hā vaxina va	قبل پرژشنگ ها و خینه وه
setârat langa imru ru naka	برگردان: فشنگ‌هایش پر باروتند (کمربندش پر از فشنگ است) ولی اسب خون‌آلود است.
harva bihuda šang xero naka	سنارهات لنگه ایمر و رونکه
	برگردان: طالعت نحس است، امروز جنگ نکن.
ey sarta hizta vey gerân xoua	هر وه بیهوده شنگ خرونکه
sangareyl biyâr ilet čapova	برگردان: فشنگ‌های خود را بیهوده هدر نده
ya leyle kya huna viluna	همخوانان: هی را هی را روه آخر کم هی را هی روه
va sar magir niyā luna va luna	سرخوان: ای سرته هیزده وی گران خووه
ley va dasgirân baune mena	سنگریل بی یار ایلت چپووه
xom či xorvatân puse rim kanan	برگردان: سرت را بلند کن از این خواب سنگین
ya dixân kiya huna binâza	سنگرت بی یار است و ایلت غارت شده است
na šihey koheylân na korkey bâza	یه لیل کیه حونه ویلونه
	برگردان: این همسر و نامزد کیست که خانه‌اش ویران شده است؟
ya jâi xâna sepâš verkena	و سرمگیر نیا لونه و لونه
	برگردان: و همچون مرغی لانه به لانه می‌گردد
	لیل و دستگیران بوون منه
	برگردان: نوعروس در خانه پدری چشم به راه است
	خوم چی خوروتان پوس ریم کنن
	برگردان: خودم غریبانه پوست رویم کنده شده است.
	یه دیخان کیه حونه بی نازه
	برگردان: این دیوان خانه کیست و از کدام خان است که از رونق افتاده است؟
	نه شیهه‌ی کهیلان نه کورکی بازه
	برگردان: نه شیهه کهیلان (نژادی از اسپان لر) می‌آید نه بال پروازی دیده می‌شود.
	همخوانان: هی را هی را روه آخر کم هی را هی را روه
	أوح ای فرزند جنگ است و پریشانی.
	سرخوان: یه جای خانه سپاش ورکنه

برگردان: این مکان خوانین است که سپاهشان از بیخ و بن برکنده شده.

سپاه بی سامان که خججل منه
sepā bi sāmān ke xejel mana

هی را هی راروه آخر کم هی را هی را روه.

این مرثیه خوانی های سوزناک را دمرگان اینطور شرح می دهد: ^(۱)

... اشعار سوگواری، با آنکه از لحاظ وزن و قافیه اهمیت چندانی ندارد، اما سخت دلنشین و مؤثر است. آهنگ اشعار و طنین خاص کلمات تشکیل دهنده ابیات که یادآور صفات برجسته ازدست رفته ای هستند، بی اختیار غم و اندوه ایجاد می کند و این سخن دمرگان، بیانگر تأثیر عمیق مویه هاست، تأثیری که حتی بدون توجه به مضامین آنها حاصل می شوند. زیرا لحن و آهنگ مویه ها جانسور و دردناک است و بارها دیده شده است که حتی بیگانگان با این زبان و فرهنگ نیز تحت تأثیر مویه های سوزناک متأثر گردیده اند.

نمونه ای از مویه های ^(۲) لری:

لش کی بی داو خور خوم
laše key bi dā vo xoare xom

برگردان: جنازه روی زمین افتاده است و خواهر و مادری ندارد (کشته مرثیه را برای

خودش می گوید)

بویه مه بی برارم وی
bowa ma bi berārem vey

برگردان: ای پدر کجایی که برادر هم ندارم، ای وای

عزیزکم دوساکم خور کنید دهای وای سی سر مزارم

azizekam dusākam xavar kenid dehâi vâi si sare mezârem

برگردان: عزیزانم دوستانم را خبر کنید ای وای بر سر قبرم

عزیزکم زنه بی اچنی بووه
azizekam zenei a čeni boa

ای ی ی بویه مه کس نوره جو
eyyy boa me kas navara jo

برگردان: عزیزم اگر زندگی چنین باشد

کسی نمی تواند زندگی کند

۱. دمرگان، ژاک: سفرنامه دمرگان، پیشین: ص ۴۰.

۲. مومه ضرونی، کوهدشت، لرستان، سال ۱۳۷۲.

نمونه دیگری از مویه‌های^(۱) لری:

شمشیرت من در غلاف ترسم هورش مور

šemširet man de qelâf tarsem horaš mur

bade xot kasi noa ve vazena zur بدخوت کسی نوه و وِزَنه زور

برگردان: شمشیرت در غلاف مانده است، می‌ترسم موریانه آن را بخورد.

بعد از تو کسی نباشد با آن جنگ کند.

šemširet ma de qelâf tarsem horaš žang شمشیرت من دغلاف ترسم هورش ژنگ

bade xot kasi nevi vâš bakena jang بدخوت کسی نوی واش به کنه جنگ

برگردان: شمشیرت در غلاف مانده است می‌ترسم زنگ آن را بخورد

بعد از خودت کسی پیدا نشد، که با آن جنگ کند

de qetâre xot bakaš do šang sâda د قطار خوت بکش دو شنگ ساده

sarâne souâr geret kune piyâda صرانه سوارگرت کو نه پیاوه

برگردان: از قطار خودت دو فشنگ ساده درآور

چرا که دشت به تصرف سوارها درآمد و کوه از سوارهای دشمن انباشته شد

de getâre xot bakaš do šange mašqi دقطار خوت بکش دو شنگ مشقی

sarâne souâr geret kune tufangči صرانه سوار گرت کونه تفنگچی

برگردان: از قطار خودت دو فشنگ مشقی درآور (آنها را بترسان)

دشت به تصرف سوارها درآمد و کوهستان را تفنگچی‌ها تسخیر کردند.

نمونه دیگری از دنگدال^(۲) بختیاری:

mo gage exom čârčume verdâre موگگه اخم چارچومه ورداره

ve zire čârčum bonge verâre و زیر چارچوم بنگه وراره

۱. مته ضروری، کوهدشت، لرستان، سال ۱۳۷۲.

۲. عباس ماهرو بختیاری، ززوماهرو، لرستان، ۱۳۷۲.

برگردان: برادری می‌خواهم که به هنگام مردن تابوتم را حمل کند
 و در زیر تابوتم برای من شیون نماید

ze bolen sel ekonem mâlet ve kuče زبلن سل اکنم مالت و کوچه
 qazqune pelo pazet har dam ve juše قزقون پلوپزت هر دم و جوشه

برگردان: از بلندی نگاه می‌کنم خانواده‌تان در حال کوچ است
 دیگ پلوپز شما (برای عزا) همیشه در حال جوشیدن است.

ze boleni nirasa dasem ve šunet زبلنی نیرسه دسم و شونت
 ve azizi nixorem qasam ve junet و عزیزى نخورم قسم و جونت

برگردان: از بلندی که ایستاده‌ام دستم بر روی شانه تو نمی‌رسد
 آنقدر عزیزى که نمی‌توانم بجانم قسم بخورم

ey gagun vo ey dadon yâdet ve xeyr vâ ای گگون و ای ددون یادت و خیروا
 čarxe gardun vanema vâ dore donyâ چرخ گردون ونمه وا دور دنیا

برگردان: ای برادران و ای خواهران یادتان به خیر باد
 چرخ گردون مرا به آن سوی دنیا انداخته است

mo ziyâle to zoyale minemo ov موزى یاله تو زویاله مین مو او
 bi tã pol vevanim sares konim xo بی تاپل و ونیم سرس کنم خو

برگردان: من این طرف رود و تو آنطرف رود و میانمان آب
 بیا تا پلی (بر روی رود) ببندیم و بر آن بخوابیم

dâke pire me dâri ve gero bi داکه پیر مه داری و گرو بی
 zaxme xom zaxme pelan dâri gerân bi زخم خوم زخم پلن داری گرانی‌بی

ای مادر پیرم دارو بگیر و بیا
 زخم من زخم پلنگ است و دارو نمی‌گیرد.

dâke pire mi dâri ve geruba داکه پیرمی داری و گروبه
 zaxme xom zaxme pelan xu kerdeni ni زخم خوم زخم پلن خو کردنی نی

برگردان: ای مادر پیرم دارو بگیر و بیا
 زخم من زخم پلنگ است و خوب شدنی نیست

فصل سوم

«نگاهی به موسیقی

سور و سوگ»

نگاهی به موسیقی و رقص سور و سوگ

موسیقی و رقص در لرستان سابقه‌ای چند هزارساله دارد. مفرغها و سفالینه‌هایی که از هزاره‌های پیش از میلاد در لرستان به دست آمده این ادعا را ثابت می‌کند. مؤلف کتاب **پیشینه تاریخی موسیقی لرستان**^(۱) پس از بررسی نقوش روی مفرغها و سفالینه‌های دوره کاسی‌ها در لرستان به این نتیجه می‌رسد که موسیقی در لرستان حداقل از هزاره سوم قبل از میلاد سابقه داشته است و رواج حرکات و اشکال موزون نمایشی نوعی رقص ریتمیک نیز در این نقش‌ها به روشنی هویدا است. این کتاب همچنین با بررسی این آثار ظروف نقره‌ای، اشعار گنجوی و همچنین نقش‌های طاق بُستان به این نکته اشاره می‌نماید که برخی از سازهای مطرح موسیقی در دوره‌های گذشته همچون سرنا و تنبور، امروزه نیز در لرستان استفاده می‌شود.

تقسیم‌بندی محتوایی و موضوعی موسیقی لرستان بیانگر این مهم است که موسیقی سور و سوگ جایگاه ویژه‌ای در موسیقی لرستان دارد. از میان تقسیم‌بندی هفت‌گانه موضوعی موسیقی لرستان، حداقل چهار نوع موسیقی لری در سور و سوگ نواخته می‌شود.^(۲) از موسیقی ترانه‌های غنایی و عاشقانه، موسیقی طنز و حماسی و رزمی در آئین‌های سور لرستان استفاده می‌شود و موسیقی سوگواری نیز عمدتاً در عزا کاربرد دارد.

موسیقی و ترانه‌های غنایی و عاشقانه در مراسم جشن و سرور به خصوص عروسی‌ها، ختنه‌سوران، جشن برداشت گندم و در یک کلام شادمانیها اجرا می‌شود. اما توالی و ترتیب اجرای این نوع از موسیقی در فرهنگ مناطق لر و لکنشین اندک تفاوتی با یکدیگر دارد. بنا به گفته معمرین و تعدادی از نوازندگان کهنسال بخش‌های کوهدشت، چگنی، سرطهران و هنرمندان پیش‌کسوتی همچون میرعباس گل‌مرادی و مومن علی ضرونی، توالی و ترتیب

۱. سیف‌زاده، سیدمحمد: پیشینه تاریخی موسیقی لرستان، خرم‌آباد، افلاک، ۱۳۷۷، ص ۴ الی ۱۸.
۲. سیدمحمد سیف‌زاده در کتاب پیشینه تاریخی موسیقی لرستان (پیشین، صفحات ۲۰ الی ۲۳) موضوعات هفت‌گانه موسیقی لری را اینگونه تقسیم‌بندی می‌نماید: ۱- موسیقی و ترانه‌های غنایی و عاشقانه ۲- موسیقی و ترانه‌های حماسی رزمی ۳- موسیقی و ترانه‌های سوگواری ۴- موسیقی و ترانه‌های فصول ۵ - موسیقی و ترانه‌های کار ۶ - موسیقی و ترانه‌های طنز ۷- سرودهای مذهبی.

اجرای موسیقی شادایانه و غنایی در مناطق لکنشین بدین صورت بوده است:

۱- قطار ۲- سنگین سماع ۳- هل پرکه یا هل پرکان ۴- دو پا ۵- سه پا ۶- شانه شکی ۷- او شاری.

البته این توالی و ترتیب به هنگام اجرای رقص صورت گرفته و در صورت دیدن سواران، مقام‌های موسیقی رقص قطع شده و وارد مقام‌های سوارکاری (موسیقی رزمی) می‌گشت، مثلاً اگر مقام هل پرکه در حال اجرا بود، با دیدن سواران مقام نقاره نواخته می‌شد که ابتدای مقام‌های موسیقی سوارکاری است.^(۱)

البته توالی موسیقی عاشقانه در مناطق لرنشین عموماً سنگین سما، دو پا و سه‌پاست و معمولاً به شانه شکی نیز در انتها پرداخته می‌شود. نوازندگان از موسیقی آرام شروع کرده و به تدریج موسیقی تندتری را برای مخاطبان می‌نوازند.

ترانه‌های هی لو، هربرزاکه، کیودار، بینابینا، بزران، هه لآو و سیت بیارم از جمله آهنگ‌ها و ترانه‌های عاشقانه‌ای است که در وصال و یا دوری یار سروده شده‌اند. نغمه‌هایی چون علی دوستی (علی سونه)، عزیز بگی، میربگی (میرونه) ساری خوانی، شیرین خسرو و غیره نیز که عموماً موضوعی غنایی دارند در ایام شادی همچون عروسی و ختنه‌سوران و گاه تولد پسر در موقعیتی خاص خوانده و نواخته می‌شود.

همانگونه که پیشتر نیز اشاره شد، از ترانه‌ها و موسیقی حماسی نیز در ایام شادی استفاده می‌شود. در عروسی‌های عشایر که عمدتاً با اسب‌سواری و مسابقه همراه است از مقام‌های موسیقی حماسی همچون شاره را، جنگه را، سوار هو، نقاره و غیره استفاده می‌شود.

از موسیقی و ترانه‌های طنز همچون هه نبات، کاسمسا و اشعاری نیز که «دلی»ها (dali) (شاعران دوره‌گرد) در هجو افراد دیگری سروده‌اند نیز در ایام شادی استفاده می‌شد. ترانه‌های کار نیز همچون ترانه‌هایی که در جشن درو و یا مشک‌زنی و شیردوشی خوانده می‌شد، در لحظات سور (نه در عروسی‌ها) استفاده می‌شد.

اما از موسیقی و ترانه‌های سوگواری که بیشتر جنبه آئینی داشته از روزگار کهن تاکنون در مراسم عزاداری استفاده می‌شده است. «معروفترین مقام‌های این موسیقی عبارتند از: چمری یا

چمریانه، سحری، بوه بوی، شیونی، پاکتلی و کریمخانی»^(۱).

اما موسیقی و ترانه‌های لرستان از منظرهای دیگری نیز تقسیم‌بندی شده‌اند، همچون: موسیقی با کلام، موسیقی بدون کلام، ترانه‌ها و آواهای بدون موسیقی و غیره که از ذکر آنها خودداری نموده و تنها به انعطاف موسیقی و شعر لرستان اشاره می‌شود. «خصوصیت موسیقی و شعر لرستان بخصوص در مناطق لک زبان (هم گامی و هم مقامی) اینگونه است که تمامی آواهای موسیقی هم‌وزن تمامی ابیات اشعار است، به گونه‌ای که می‌توان به راحتی کلیه شعرهای عروسی را با ریتم‌های تند یا سنگینی تطبیق داد و آنها را اجرا کرد و اگر به کرات مشاهده می‌شود که ابیاتی خاص در همه ترانه‌های عروسی اعم از تند و سنگین خوانده می‌شود، به خاطر همین خصوصیت است. به طوری که می‌توان گفت هر یک از آواها بیش از دو یا سه بیت اختصاصی ندارد و بقیه آنچه که خوانده می‌شود ابیات مشترک همه آواهاست که اغلب افراد آنها را از حفظ دارند و به مقتضای وضعیت، در قالب آهنگ‌های گوناگون اجرا می‌کنند. چند بیت از این اشعار به عنوان نمونه ذکر می‌شود:

یاران کی دیه دت و گایاری
yârân ki diya det va gâyâri

برگردان: ای دوستان چه کسی دیده است که دختری در حال شخم زدن زمین باشد؟

گوانار طلا، گارنگ مرواری
go enâr telâ gâreng morvâri

برگردان: با چوب شخم طلائی و خیش مروارید.

خدا لم شکر رسیم و مطلو
xodâ lam šoker rasim va matlo

برگردان: خدایا شکر که به مراد دل خود رسیدم.

دلم ساکت بی له پژاره شو
delem sâket bi la pežâra šo

همانگونه که گفته شد، هم‌وزن بودن تک بیت‌های لکی کمک می‌کند تا همه اشعار در

قالب اکثر آواهای عروسی بگنجد.^(۲)

اغلب رقص‌های لرها در عروسی‌ها و مراسم شادی اجرا می‌شود، اما همانگونه که پیشتر نیز به طور مفصل گفته شد، رقص مرگ یا «ارار»، تنها رقص سوگی است که عموماً در مناطق لک‌نشین لرستان اجرا می‌شود و این رقص به همراه موسیقی و مرثیه رارا اجرا می‌شود. رقص

۱. همان: ص ۲۰.

۲. چنگانی، عزت‌الله و حنیف، محمد، فرهنگ قوم لر، پیشین، ص ۴۹.

مرگ در برخی نقاط بختیاری نیز اجرا می‌شود که بدان اشاره شد.

یکی از پژوهشگران فرهنگ بختیاری نیز برای موسیقی و ترانه‌های بختیاری، تقسیم‌بندی موضوعی ارائه داده است^(۱) و موسیقی و ادبیات تغزلی و موسیقی و ادبیات رزمی، کار و شکارگری و موسیقی سوگ را از برجسته‌ترین آواها و موسیقی‌های بختیاری برشمرده است. وی اعتقاد دارد که بخش عظیمی از موسیقی بختیاری، در سوگ چامه‌ها خلاصه می‌شود. سوگ چامه‌ها که اشکال مختلفی دارند، مهمترین عنصرشان که فراگیرترین آن نیز هست، عنصر غم است. غم در تمامی موسیقی بختیاری موج می‌زند. حتی در شادترین آهنگهای بختیاری نیز نوعی خُزن موج می‌زند که جنبه رمانتیک دارد.

آوازهای عاشقانه (تغزلی) نیز در اشکال مختلفی تقسیم‌بندی می‌شوند که از این دیدگاه برجسته‌ترین آنها عبارتند از: آواز بلال بلال (balâl balâl) آواز یار یار (yâr yâr)، آواز شولیل (šoleyl)، آواز عبدممد لرری (abdomammad lalari)، آواز دانی دانی، (dâni dâni) و آواز گلومی (golomey).

ادبیات و موسیقی حماسی نیز که مبتنی بر روحیه سلحشوری و جنگاوری بختیاری‌هاست در بیت‌های زیر برجسته می‌شوند: بیت علیداد (alidâd)، بیت شوخی (šūxi)، بیت نومدارخون (nomdâr xun)، بیت ابوالقاسم خان (abolgâsem xân) و بیت شیرعلی مردان (širalimardân).

اردشیر صالح‌پور از جمله مشخصه‌های موسیقی بختیاری را توجه به داستان‌سرایی دانسته و چندین نمونه از داستانهای نهفته در ادبیات روایی غنایی، حماسی و شکارگری بختیاری‌ها را بیان می‌نماید. از جمله داستان عبدممد لرری، لیلی فر و رسول، فریدون و نجفقلی، آقامی (āqamey) و غیره که به عنوان نمونه به سوگچامه تغزلی عبده محمد لرری اشاره می‌شود: عبده ممد لرر، جوانی از اهالی لمر (روستایی در بختیاری شمالی، اندیکا (andikā) در حوالی شهرستان مسجد سلیمان و نام شاخه‌ای از طایفه بهداروند هفت لنگ بختیاری) بوده است که در سوارکاری و تیراندازی شهره گشت. وی دل‌باخته دختری به نام خدابس می‌شود [به روایتی

۱. به روایت اردشیر صالح‌پور، فارغ‌التحصیل رشته هنرهای نمایشی از دانشگاه تربیت مدرس، در گفت‌وگو با برنامه فرهنگ مردم رادیو، نوار شماره ۱/۱۰۶۹.

خدابیس دختر خاله عبده ممد للری بوده است]. عبده ممد از خدابس خواستگاری می‌کند ولی برادران خدابس مخالفت می‌کنند و در این هنگام پسر خان گرگر [نام منطقه‌ای است در بختیاری]، از خدابس خواستگاری می‌کند و برادران خدابس با این وصلت موافقت می‌کنند. مراسم عروسی برپا می‌شود، اما شب عروسی خدابس و عبده ممد للری طبق قرار و نقشه‌ای پنهانی دست به دست هم داده و فرار می‌کنند. آن دو هفت شبانه روز در کوه و کمر می‌تازند و تا جایی که ممکن است از منطقه خود دور می‌شوند، اما خان یکی از مناطق، برای آنها نقشه‌ای طرح کرده و آن دو را گرفتار می‌نماید. عبده ممد به زندان می‌افتد و خدابس به خانواده بازگردانده می‌شود. عبده ممد طاقت نیاورده و با دادن رشوه از زندان می‌گریزد. در این حین، برادران خدابس، خواهرشان را با خوراندن مقداری سم، مسموم نموده و می‌کشند. عبده ممد پس از فرار از زندان به سراغ خدابس می‌رود، ولی زمانی می‌رسد که زنان ایل در حال غسل دادن جسد خدابس در کنار رودخانه هستند. عبده ممد دیوانه‌وار بر سر و سینه خود می‌کوبد و سوگند یاد می‌کند که انتقام خون خدابس را بگیرد و همین کار را نیز می‌کند. برگردان سوگچامه تغزلی عبده ممد للری چنین است:

چهارشنبه بیست و یکم [که شگون داشته] خودت گل [خدابس] را به همراه خودت بردی

چهارشنبه بیست و یکم خودم، گل را به همراه بردم.

ولی اگر می‌دانستم که خواهد مرد، خود پیش مرگ او می‌شدم و به جای او می‌مردم.

از لمر خارج شدم. کتک^(۱) در قسمت پائین دره قرار دارد.

تن سفید خدابس آتش به جانم انداخته است.

از لمر خارج شدم، کتک در روبه‌رویم قرار دارد.

تن سفید خدابس چشمانم را کور کرده است

از لمر خارج شدم، دست‌هایم خالی است.

می‌خواهم به خانه یارم بروم که خجالتی است

پشتم کوه قرار دارد و جلویم کمر و دور و برم تفنگچی

۱. کتک (kotok) روستایی در اندیکا (بختیاری شمالی) حوالی شهرستان مسجد سلیمان.

خدابس ترا به جان پدرت قسم که قدم‌هایت را تندتر بردار. موسیقی «قاسم داماد» هم از موسیقی‌های عزای بختیاری است که ضرباهنگ آن موسیقی با حرکتهای هیأت‌های زنجیرزنی و سینه‌زنی هماهنگ است و حرکتهای سرناواز و دهل‌ناواز با حرکتهای عزاداران هماهنگ شده است.

رقص نیز در بختیاری انواع مختلف دارد. اما چند نوع رقص بیشتر از انواع دیگر در این منطقه رایج است:

۱- رقص آرام که رقصندگان سه قدم به طور ضربی به جلو برمی‌دارند و دو قدم به عقب برمی‌گردند و این عمل طوری تنظیم شده است که رقصندگان از دایره منظم رقص خارج نشوند.

۲- رقص تند که رقصندگان دستمالها را تندتند به دور سر خود چرخانده و روی شانه‌ها می‌اندازند و گام‌ها نیز در این رقص به صورت تند به طرف جلو برداشته می‌شوند و به عقب برنمی‌گردند.

۳- از دیگر رقص‌های بختیاریها رقصی است موسوم به رقص مجسمه که در این رقص، نوازندگان می‌نوازند و یکباره دست از نواختن می‌کشند و رقصنده باید در همان حالت، همچون مجسمه بماند و دوباره با نوای موسیقی به رقص خود ادامه دهد.

۴- یه‌لمبه (yalombe) نیز عنوان یکی از رقص‌های تند بختیاری‌هاست.

۵- رقص چوبی و رقص دستمال نیز از رقص‌های معروف بختیاری‌هاست. موسیقی رقص دستمال، ریتمی سنگین دارد. در این نوع رقص هم رقصندگان سه قدم به طور ضربی به جلو برداشته و دو قدم به عقب برمی‌دارند که قالب‌های مختلفی هم دارد.

البته چوبی در فرهنگ لرها نیز به معنای رقص به کار رفته است و سردسته رقصندگان نیز سرچوبی یا سرچوکی گفته شده است. هر چند لرها به رقص جمعی دس‌گرتن (das gereten) می‌گویند به معنی دست گرفتن و از واژه بازی (bâzi) و بازنه (bâzena) نیز در گویش لکی برای رقص استفاده می‌شود.

یکی دیگر از هنرمندان و پژوهندگان بختیاری^(۱) نیز ضمن برشمردن تفاوت‌های موسیقی

۱. به روایت بهرام سرلک، الیگودرز، لرستان، ۱۳۷۲.

مقامی و فولکلوریک ایل چهار لنگ و هفت لنگ، موسیقی شادبانه ایل بختیاری را در دو دسته موسیقی با کلام و بی کلام تقسیم می نماید:

۱- موسیقی با کلام بختیاری: بلال بلال، دی بلال، هیوله، گلشیرین، شیرین شیرین، آهای گل، لچک ریالی، دست به دستمال زن، قافله باراکنه، تاک مونونه دیدم، شیرعلی مردون، مرجنگه، دیمه، گلی جون، عبد ممد لری، بیبار برسیس، دووالالی، هفت بالون هفت طیاره، برنوبلند، نینا و سالار.

۲- موسیقی های بدون کلام بختیاری نیز از این قرارند: چویی، لیلان، یک پا، سه پا، لیلان، قدیم، سواربازی، چوب بازی، ترکه بازی، کمندانی، هچه، هید ته، رنگ پیره، عربی، کردی، گل در این باغه، دستمال بازی، دو دستماله، هفت لنگی، هشت پا، در حمامی، دی بلال، یک بومه (yek buma)، رنگ گامیشی و سلم مشبقره (salam mašbaqer).

آهنگ های فوق که بسیاری از آنها در سور و سوگ اجرا می شدند، بیشتر در شور، دشتی، سه گاه و چهار گاه خوانده می شوند.

* * *

منابع و مأخذ:

الف - منابع آرشیوی: گنجینه فرهنگ مردم رادیو

ب - کتابها:

۱- چنگایی، عزت‌الله و حنیف محمد. *فرهنگ قوم لر*، تهران، جهاد دانشگاهی دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.

۲- دمرگان، ژاک. *سفرنامه دمرگان*، ترجمه جهانگیر قائم مقامی، تهران، کتابفروشی طهوری، ۱۳۲۹.

۳- زنده‌دل، حسن و دستیاران. *راهنمای ایرانگردی*، تهران، نشر ایرانگردی، ۱۳۷۷.

۴- سردار اسعد، علیقلی خان و لسان‌السلطنه سپهر، عبدالحسین. *تاریخ بختیاری*، به اهتمام جمشید کیان‌فر، تهران، اساطیر، ۱۳۷۶.

۵ - سیف‌زاده، سیدمحمد. *پیشینه تاریخی موسیقی لرستان*، خرم‌آباد، نشر افلاک، ۱۳۷۷.

ج - منابع الکترونیکی:

<http://www.masjed-solyman.com/pata/arossi.htm>. 25 jan. 2007.

تا روزگاری نه چندان دور، سرزمین لرستان شامل مناطقی از استان فارس، کهگیلویه و بویراحمد، چهارمحال و بختیاری، ایلام و لرستان بود. ایل بزرگ لر در مسیر تاریخ به دلایل مختلف از جمله رقابت‌های درون و برون ایلی و سیاست‌های کنترلی از جانب دودمان‌های حاکم، ابتدا در اوایل قرن چهارم ه.ق به دو منطقه لر بزرگ و لر کوچک تقسیم گردید و سپس از دوره صفویه منطقه لر بزرگ به دو قسمت بختیاری و کهگیلویه و از دوره قاجار، لر کوچک نیز به دو منطقه پشتکوه و پیشکوه تقسیم شد...

با وجود تفاوت‌هایی که در لفظ مردم این منطقه وجود دارد، پیوستگی عمیقی میان آئین‌های سور و سوگ در هر دو ناحیه به چشم می‌خورد. نگارنده در این مجموعه کوشیده تا با کمترین توضیحات و با ارائه نمونه‌هایی از جلوه‌های سور و سوگ در فرهنگ عامه مردم بختیاری و لرستان، این پیوند را نشان دهد.

